



ISSN: 2476 - 6585

- نسخه‌شناسی تطبیقی نفته//المصدور زیدری نسوی براساس فرایند تحلیل سلسله‌مراتبی ۷-۲۸
محمدعلی خزانه‌دارلو و بهروز سلطانی
- سرنام‌های دوستخی در زبان فارسی ۴۹-۴۲
پیشیر جم
- فعل در گویش کلاسوری ۴۲-۶۵
جنگیز مولایی
- ساختار موضوعی افعال دومفعولی در گردی هورامی ۶۷-۹۱
جیار میرانی و غلامحسین کریمی دوستان
- بررسی و دسته‌بندی معنایی اجزای کلام زبان فارسی برپایه نظریه لیبر ۹۳-۱۱۵
عباسعلی آهنگر و ابراهیم مرادی
- بیان مالکیت در تالشی ۱۱۶-۱۳۶
مهرداد نفرگویی کهنه
- ویژگی‌های زبانی و محتوایی دویستی‌های عامیانه تالشی جنوبی ۱۳۷-۱۵۹
فرشنه آلبانی و فیروز فاضلی
- تأثیر تماس زبانی بر ویژگی‌های صرفی و نحوی گویش تاتی رودبار ۱۶۱-۱۷۶
راحله ایزدی‌فر
- بررسی مؤلفه‌های توالی واژه و همبستگی آنها با توالی مفعول / فعل در گویش تاتی گیفان،
براساس دیدگاه رددهشناختی درایر ۱۷۷-۱۹۶
ندا هدابت



دو فصلنامه علمی - پژوهشی

زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

(ادب‌پژوهی سابق)

سال اول، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ (مهر و پیاپی)

صاحب امتیاز: دانشگاه گیلان

مدیر مسؤول: دکتر فیروز فاضلی

سردبیر: دکتر محمدم رضایتی کیشه خاله

اعضاي هيات تحريريه:

دکتر بهزاد برکت (دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه گیلان)

دکتر محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر عباس خانقی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه گیلان)

دکتر مریم دانای طوس (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)

دکتر محمد راسخ‌مهند (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا همدان)

دکتر محمدم رضایتی کیشه خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر حسن رضابی باغ‌بیدی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر علی اشرف صادقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر غلامحسین کریمی دوستان (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه علامه طباطبائی)

مجله زبان فارسی و گویش‌های ایرانی بر اساس مجوز شماره ۷۹۳۸۷ به تاریخ ۹۶/۲/۱۸ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر می‌شود و به استناد نامه شماره ۱۳۹۶/۲/۱۷ مورخ ۱۳۹۶/۲/۱۷ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اولین شماره دارای درجه علمی - پژوهشی است.

آدرس سایت مجله: <http://zaban.guilan.ac.ir>

zaban@guilan.ac.ir

آدرس پست الکترونیکی: zabanmag1395@gmail.com

آدرس پستی: رشت، بزرگراه خلیج فارس، (کیلومتر ۵ جاده

رشت- تهران)، مجتمع دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و

علوم انسانی، صندوق پستی: ۴۱۶۳۵-۳۹۸۸

تلفکس: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۵۰

مدیر داخلی: دکتر معصومه غیوری

ویراستار جامع: دکتر علی نصرتی سیاه‌مزگی

ویراستار انگلیسی: دکتر مریم دانای طوس

طراح جلد: رسول پروردی مقدم

صفحه آراء: حمیده شجری

ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان



دوفصلنامه علمی - پژوهشی

زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

(ادب‌پژوهی سابق)

سال اول، دوره دوم، پیاپی ۱۳۹۵ (شماره پیاپی ۲)

صفحه

فهرست مقالات

- نسخه‌شناسی تطبیقی نفته‌المصدور زیدری نسوی براساس فرایند تحلیل سلسله‌مراتبی ۷-۲۸
محمدعلی خزانه‌دارلو و بهروز سلطانی
- سرنامه‌های دوسته‌چی در زبان فارسی ۲۹-۴۲
 بشیر جم
- فعل در گویش کلاسیک ۴۳-۶۵
 چنگیز مولایی
- ساختار موضوعی افعال دومفعولی در گردی هورامی ۶۷-۹۱
 جبار میرانی و غلامحسین کریمی دوستان
- بررسی و دسته‌بندی معنایی اجزای کلام زبان فارسی برایه نظریه لیر ۹۳-۱۱۵
 عباسعلی آهنگر و ابراهیم مرادی
- بیان مالکیت در تالشی ۱۱۷-۱۳۶
 مهرداد نفیزگوی کهن
- ویژگی‌های زبانی بر ویژگی‌های عامیانه تالشی جنوبی ۱۳۷-۱۵۹
 فرشته آلیانی و فیروز فاضلی
- تأثیر تماس زبانی بر ویژگی‌های صرفی و نحوی گویش تاتی رودبار ۱۶۱-۱۷۶
 راحله ایزدی فر
- بررسی مؤلفه‌های توالی واژه و همبستگی آنها با توالی مفعول / فعل در گویش تاتی گیفان، براساس دیدگاه رده‌شنختی درایر ۱۷۷-۱۹۶
 ندا هدایت
- چکیده انگلیسی مقالات 2-10

مشاوران علمی این شماره (به ترتیب الفبا):

- مریم حسینی (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا)
عباس خائفی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه گیلان)
مریم دانای طوس (دانشیار زبان‌شناسی عمومی دانشگاه گیلان)
محمد راسخ‌مهند (استاد زبان‌شناسی عمومی دانشگاه بوعلی همدان)
محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
جهاندوزت سبزعلیپور (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد رشت)
شهلا شریفی (دانشیار زبان‌شناسی عمومی دانشگاه فردوسی مشهد)
ویدا شفاقی (استاد زبان‌شناسی عمومی دانشگاه علامه طباطبائی)
امید طبیب‌زاده (دانشیار زبان‌شناسی عمومی دانشگاه بوعلی همدان)
فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
یادگار کریمی (استادیار زبان‌شناسی عمومی دانشگاه کردستان)
رحمان مشتاق مهر (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان)
مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه علامه طباطبائی)
علی نصرتی سیاهمزگی (مدرس دانشگاه فرهنگیان گیلان)
مهرداد نغزوی کهن (دانشیار زبان‌شناسی عمومی دانشگاه بوعلی همدان)
علیرضا نیکوبی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
پاکزاد یوسفیان (استادیار زبان انگلیسی دانشگاه سیستان و بلوچستان)

Ψ

جمهوری اسلامی ایران
وزارت علم و تحقیقات و فناوری
سازمان پژوهش و فناوری

کوایی تیم اعداد علمی

براساس آمین نامه تیم اعداد علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشیر با عنوان
زبان فارسی و گویش های ایرانی (ادب پژوهی سابق) با استناد به دانشگاه لیلان و جلد کمیون بررسی نشریات علمی
موخ ۶۲/۶۴ مطح و با اعطای اعداد علمی پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش دست اندکاران نشیر
سم به سریعی در کسری مزبوری داش و از تایمی کمی کمی بجاگاه علمی کشور خواهد داشت.
عدم رعایت مخاوا آمین نامه ذکور موجب ابطال تاییدی خواهد شد.

ممن شرمنی
میرگل و قمریان مختاری و بزرگمهری امداد پژوهشی

دیرکمیون نشریات علمی

راهنمای نگارش مقاله

اهداف و حوزهٔ جذب مقالات:

دوفصلنامهٔ تخصصی «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» به موضوعات عمومی مرتبط با زبان فارسی و گویش‌های ایرانی می‌پردازد و هدف از انتشار آن، مطالعه، تحقیق و شناخت علمی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی از جنبه‌های گوناگون، و چاپ دستاوردهای نوین پژوهشگران در این حوزه است.

قلمرو پژوهشی این نشریه علاوه بر مطالعات تاریخی که عموماً مبتنی بر متون ادبی و علمی زبان فارسی در طول تاریخ هزارساله آن است، مسائل زبان فارسی و گویش‌های ایرانی امروز نیز هست. مطالعات مرتبط با نسخه‌شناسی و تصحیح متون، مسائل نظری مربوط به فرهنگ‌نویسی، بررسی‌های زبانی بومی‌سرودها، ریشه‌شناسی واژه‌ها و اصطلاحات، واژه‌سازی در متون کلاسیک و مترجم زبان فارسی، تحلیل شواهد گویشی در متون ادب فارسی، نقد علمی پژوهش‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، تحقیقات مرتبط با حوزه‌های آوای، صرفی، نحوی و معنایی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی با رویکرد درزمانی و همزمانی از اهم مسائل و حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی این نشریه است.

ضابطه‌های نویسنده:

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده(گان)، کامل باشد (به فارسی و انگلیسی).
۲. میزان تحصیلات، رتبه علمی، گروه آموزشی، نام دانشکده، دانشگاه و شهر محل دانشگاه نویسنده(گان) مشخص شود (به فارسی و انگلیسی).
۳. نویسنده مسؤول و عهدهدار مکاتبات مقاله معرفی گردد (مکاتبات فقط با نویسنده مسؤول انجام می‌شود).
۴. آدرس الکترونیکی نویسنده(گان) نوشته شود.
۵. آدرس کامل پستی به همراه ذکر کدپستی، و شماره تلفن همراه آورده شود.
۶. مقاله ارسال شده برای مجله نباید قبلاً منتشر شده یا به صورت همزمان در مجله دیگری در حال بررسی باشد.

ضابطه‌های مقاله:

۱. مقاله باید شامل عنوان، چکیدهٔ فارسی و انگلیسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی در قالب عنوان‌های مشخص، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد (به فارسی و انگلیسی).
۳. مقاله حداقل ۲۰ صفحه A4 باشد (از ۸۰۰۰ کلمه تجاوز نکند).
۴. چکیده مقاله حداقل ۱۵۰ و حداقل ۲۰۰ کلمه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۵. واژگان کلیدی حداقل ۳ و حداقل ۵ واژه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۶. متن مقاله با قلم B Nazanin فونت ۱۳ و متون انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۱۱ تایپ شود.
۷. پاورقی با قلم B Nazanin فونت ۱۰ و متون انگلیسی Times New Roman فونت ۹ تایپ شود.
۸. فاصله سطرها ۱ سانتیمتر باشد.
۹. تمامی اعداد داخل جداول‌ها و همچنین اعداد محورهای نمودارها به فارسی درج شوند.

۱۰. نحوه ارجاع در داخل مقاله بدین گونه است که بلافاصله بعد از اسم افراد، سال انتشار اثر و شماره صفحه آن در داخل پرانتز درج گردد. مثلاً (۲۵: ۱۳۵۰) و یا بعد از نقل مطالب، نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه در داخل پرانتز ذکر شود. مانند: (ربیعی، ۱۳۹۲: ۲۵).
- در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، مشخص شوند. مانند: (عنایت، ۱۳۴۹ الف: ۱۴)، (عنایت، ۱۳۴۹ ب: ۱۵۰).
۱۱. نحوه نوشتمنابع (اعم از کتاب، مقاله، پایاننامه، گزارش روزنامه، تارنما و...) باید به صورت الفبایی مرتب شوند.
- برای کتاب: نام خانوادگی نویسنده کتاب، حرف اول نام نویسنده کتاب. سال انتشار. نام کتاب (به شکل ایتالیک)، نام شهر: نام ناشر.
- برای مقاله: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجله (به صورت ایتالیک)، شماره پیاپی مجله (دوره یا شماره مجله): شماره صفحه اول و آخر مقاله.
- برای مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجموعه مقالات (به شکل ایتالیک)، نام گردآورنده. نام ناشر. شماره صفحه اول و آخر مقاله.
- برای پایاننامه / رساله: نام خانوادگی نویسنده پایاننامه، حرف اول نام نویسنده پایاننامه. عنوان پایاننامه / رساله (به شکل ایتالیک)، مقطع، رشته تحصیلی، نام دانشگاه و شهر.
- برای تارنما: نام خانوادگی نویسنده. حرف اول نام نویسنده. تاریخ دریافت از پایگاه اینترنتی، عنوان مطلب (داخل گیومه)، نام پایگاه اینترنتی. نشانی پایگاه اینترنتی.
- مانند مثال‌های زیر:
- باقری، م. ۱۳۸۶. تاریخ زبان فارسی، تهران: این‌سینا. (کتاب)
- فاسی‌پور، ق. ۱۳۹۰. «ترکیب‌سازی در پنج گنج». متن شناسی ادب فارسی، (۱۰): ۱۱۷-۱۳۶. (مقاله)
- سیمز ویلیامز، ن. ۱۳۸۲. «ایرانی میانه‌شرقی». راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت، ترجمه فارسی زیرنظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۲۶۱-۲۷۱. (مجموعه مقالات)
- مطلوبی، م. ۱۳۸۴-۵. «بررسی گویش روذباری کرمان». رساله دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (پایاننامه / رساله)
- Wilson, W. 2013/3/12. "Criminal Law", University of London International Programmers,. www. London international.ac.uk. ([Web site](#))

نحوه ارسال مقاله:

۱. نویسنده‌گان باید هنگام ارسال، دو فایل را برگزاری نمایند: ۱- فایل اصلی بدون مشخصات نویسنده‌گان و ۲- فایل مشخصات نویسنده‌گان.
۲. مقاله در برنامه word 2003 یا ۲۰۰۷ ذخیره و ارسال گردد.
۳. مقاله حتماً با سامانه مجله به آدرس <http://zaban.guilan.ac.ir> ارسال شود (تمام مکاتبات نشریه، از این طریق انجام خواهد شد).

زبان فارسی و کویش های ایرانی

سال اول، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، شماره پنجم ۲

نسخه‌شناسی تطبیقی نسخه‌المصدور زیدری نسوی براساس فرایند تحلیل سلسله‌مراتبی^(۱)

دکتر محمدعلی خزانه‌دارلو^۱

✉ بهروز سلطانی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۷/۱۹

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۹

چکیده

بررسی، مقابله و تعیین میزان صحت، اصالت و ارجحیت نسخ در نسخه‌شناسی تطبیقی از چالش‌های اصلی مصححان است که گاه به دلیل فرایند طولانی مقابله و دشواری جمع‌بندی نهایی معیارها به تساهل می‌انجامد. تحلیل سلسله‌مراتبی، با استفاده از تکنیک‌های ریاضی و روان‌شناسی می‌تواند مصحح را در تصمیم‌گیری‌های چندمعیاره و رسیدن به منطقی‌ترین هدف یاری برساند. این پژوهش با نرم‌افزار Expert choice 11 به بررسی نسخه‌بدل‌های چهارگانه تصحیح نسخه‌المصدور زیدری نسوی می‌پردازد. معیارها از توصیه‌های بنگل و گریس‌باخ و براساس دسته‌بندی نسخه‌بدل‌های تصحیح یزدگردی، و مقیاس‌ها و مقایسه‌های زوجی براساس نظریات کارشناسی بنگل و گریس‌باخ و معیارهای آنها تنظیم شده‌است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که نسخ چهارگانه این تصحیح، حداقل از دو منشأ متفاوت مشتق شده و تحلیل‌های سلسله‌مراتبی اکسپرت چویس ارجحیت نسخه «سی» را نسبت به سه نسخه دیگر نشان می‌دهد. با در نظر گرفتن احتمال خویشاوندی نسخه‌های «هت»، «کر» و «می»، خوانش‌هایی که براساس اجماع این نسخ گزینش شده‌اند تردید آمیزند.

کلیدواژه‌ها: فرایند تحلیل سلسله‌مراتبی، تصحیح متون، نسخه‌شناسی تطبیقی، نسخه‌المصدور، نسخه‌بدل

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

✉ behrouz.soltani@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

۱- مقدمه

تصحیح انتقادی شاخه‌ای از پژوهش‌های متنی، زبان‌شناسی تاریخی^۱ و نقد ادبی است که به شناسایی و حذف خطاهای استنساخ در نسخه‌های خطی و چاپی می‌پردازد. کاتبان هنگام رونویسی نسخ خطی دچار اشتباهاتی می‌شند و مصحح با انکا به نسخ موجود غیراصلی در پی بازسازی و احیای متن اصلی به نزدیک‌ترین حالت ممکن است. بازسازی یک «نسخه انتقادی» تقریباً مشابه با متن اصلی، هدف نهایی مصحح است (وینست، ۱۸۹۹: ۱).

تصحیح انتقادی بیش از دو هزار سال قدمت دارد (گی‌مارائیس، ۲۰۱۱: ۲۱۰). درباره اثربذیری سنت تصحیح شرقی از سنت تصحیح غربی و اثرگذاری بر آن، و فراز و فرودهای دوره‌ای آن ابهاماتی وجود دارد که برای رفع آن باید به تفاوت میان «تلاش برای جلوگیری از فساد متن» و «تصحیح انتقادی متن» توجه داشت، بهویژه که مفهوم امروزی «علم تصحیح» در گذشته مطرح نبوده است (برای سابقه تصحیح نک. امیدسالار، ۱۳۸۵؛ جهانبخش، ۱۳۸۷: ۶۷؛ زرین‌کوب، ۱۳۳۶: ۲۶۰-۲۶۳) و «سنت تصحیح متن» با «تصحیح روشمند علمی» متفاوت است، هرچند این علم، از سنت و تجربیات گذشته نیز بهره می‌برد. از این‌رو، نباید تلاش‌های روشمند و انکارنشدنی مصححان غربی در تصحیح و نشر متون عربی و فارسی (نک. منجد، ۱۳۷۸: ۱۰۳) نادیده گرفته شود.

بی‌شک تمام متون، حتی کتاب‌های مقدس که معمولاً نسبت به آنان حساسیت وجود دارد، یک نسخه اصلی دارند (تансل: ۱۹۸۹، به نقل از گی‌مارائیس، ۲۰۱۱: ۲۰۱۰) و تصحیح انتقادی آنان مناقشه‌برانگیز است. در غرب، دگرگونی در متن اصلی آثار شکسپیر، زمینه تصحیح انتقادی را فراهم آورد و تلاش‌ها برای دستیابی به نسخه‌های برتر آثار او را ارج نهادند (جارویس، ۱۹۹۵: ۱-۱۷) این تلاش‌ها همانند تلاش مصححان دیوان حافظ و شاهنامه در زبان فارسی است.

بخش مهمی از اعتبار و سندیت پژوهش‌های زبانی و ادبی، داشتن متنی اصیل است (زرین‌کوب، ۱۳۳۶: ۴۶-۴۷). مصحح باید با ارائه متنی علمی و متقن به پژوهشگران اطمینان دهد تا پژوهش‌های خود را بر پایه تلاش‌های او بنا کنند (حسینی، ۱۳۷۹: ۹).

1. philology

2. Vincent

3. Guimaraes

4. Tanselle

5. Jarvis

۱-۱- طرح مسأله، روش پژوهش و پیشینه آن

نخستین و بنیادی‌ترین کار مصحح نسخه‌یابی است. مرحله بعد، بررسی قدمت، اعتبار و اصالت نسخ است که به ارزش‌گذاری خصوصیات ظاهری و درونی اثر ختم می‌شود. در این مرحله توجه به پیوند نسخ و گروه‌بندی نسخ هم‌منشأ، نقش مهمی در کیفیت گزینش نسخه‌بدل‌ها دارد. مصحح معمولاً با درنظرگرفتن سبک و سیاق مؤلف، آثار هم‌خانواده یا دوره و یا موضوع به تطبیق بخش‌هایی از متن نسخه‌ها می‌پردازد. مایل هروی (۱۳۷۹: ۳۳۳-۳۵۶) این فرایند را نسخه‌شناسی توصیفی، تاریخی و تطبیقی نامیده است. در نسخه‌شناسی تاریخی، نسخه کهن‌تر نسبتاً مهم است زیرا احتمال تغییرات ناشی از تعدد رونوشت‌برداری در آن کمتر است اما چه‌بسا نسخه‌های متاخر تهیه شده از نسخه معتبرتر اعتبار بیشتری داشته باشد. در این موارد با نسخه‌شناسی تطبیقی و نسب‌شناسی نسخ، اصلی‌ترین و صحیح‌ترین نسخه‌ها شناسایی می‌شود و مصحح شیوه مناسب تصحیح متن را برمی‌گزیند.

هر نسخه‌ای غیر از نسخه مبدا، نسخه‌بدل شناخته می‌شود ولی در اصل همین نسخه‌بدل‌ها و فرایند مقایسه، مقابله، ثبت و ترجیح آنها، پل رسیدن به متن اصلی است. گزینش نسخه‌بدل‌ها و شیوه ارزیابی و ارائه آنها با تصحیح عالمانه و متقن رابطه محکمی دارد، از این‌رو، این نوشتر در صدد است ضمن بررسی نسخه‌بدل‌های نفته‌المصدور تصحیح یزدگردی براساس فرایند نسخه‌شناسی تطبیقی و ارزیابی شیوه تصحیح آن، به این پرسش‌ها جواب دهد:

۱. آیا نسخه‌های چهارگانه نفته‌المصدور تصحیح یزدگردی با هم پیوند دارند؟

۲. اگر این نسخ پیوند دارند در چند گروه احتمالی قابل دسته‌بندی‌اند؟

۳. آیا بررسی سلسله‌مراتبی نسخه‌بدل‌ها، شیوه تصحیح التقاطی متن را تأیید می‌کند؟

۴. نسخ نفته‌المصدور از نظر میزان مشارکت در تصحیح، نسبت به هم چه مرتبه‌ای دارند؟

۵. تغییرات نسخه‌بدل‌ها نمایانگر چه نوع دگرگونی‌هایی در متن اصلی‌اند؟

رویکردهای سنتی هنوز در تصحیح متن کارایی دارند ولی نرم‌افزارها بر سرعت، دقت و سهولت کار افزوده‌اند و در چند دهه گذشته چند نرم‌افزار دستیار مصحح در غرب تهیه شده‌است. ما نیز برای پاسخ به پرسش‌های این مقاله، پس از بررسی کمی و کیفی نسخه‌بدل‌ها، و تهیه جدول‌ها و نمودارها و تبیین نسب‌شناسی نسخ، از نرم‌افزار Expert Choice¹ ۱۱ که ابزاری قوی برای تصمیم‌گیری چندمعیاره براساس روش فرایند تحلیل سلسه‌مراتبی^۲ (قدسی‌پور، ۱۳۷۹: ۵) است، بهره بردیم. این فرایند را اولین بار توماس ال. ساعتی^۳ و

1. Analytic hierarchy process (AHP)

2. Thomas L. Saaty

۱۹۷۷) در دانشگاه پنسیلوانیا مطرح کرد. این روش براساس ریاضیات و روان‌شناسی و مقایسه‌های زوجی بنا شده، امکان بررسی احتمال‌های گوناگون را می‌دهد و تاکنون در طیف گسترده‌ای از موضوعات و حوزه‌های تصمیم‌گیری سلسله‌مراتبی به کار رفته است. ما برای اولین بار از این نرم‌افزار برای نسخه‌شناسی تطبیقی و نشان‌دادن ارجحیت و اهمیت هر یک از نسخه‌ها در تصحیح متن استفاده می‌کنیم. ضرورت توجه به این نرم‌افزار و این شیوه از نسخه‌شناسی این است که بنیاد تصحیح متون بر مقابله و مقایسه زوجی است، و نیز در برتری یک خوانش، معیارها زیادند و تحلیل و ارزش‌گذاری معیارها به دلیل گسترده‌گی و پراکندگی آسان نیست. این نرم‌افزار تا حد زیادی نتیجه تصحیح متن را به نگرش‌های اصلی مصحح نسبت به متن اصلی براساس معیارها نزدیک و ساده می‌کند.

تحلیل سلسله‌مراتبی معمولاً در سه سطح هدف، معیارها و زیرمعیارها و گزینه‌ها انجام می‌شود (نیکمردان، ۱۳۹۱؛ قدسی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۵۶). معیارهای کیفی این پژوهش در مقایسه‌های زوجی، از آن بنگل^۱ و گریس‌باخ^۲ است. گزینه‌ها نیز چهار نسخه نفثه‌المصدور یزدگردی در تصحیح متن است. منظور از تصمیم‌گیری یا هدف، ارزیابی شیوه تصحیح متن و تحلیل سلسله‌مراتبی نسخ برای نشان‌دادن ارجحیت و اهمیت نسخ است. مراحل زیر برای این پژوهش طراحی شده است:

- نسب‌شناسی نسخه‌ها براساس خوانش‌های اشتراکی و افتراقی؛
- تحلیل سلسله‌مراتبی نسخه‌بدل‌ها در نرم‌افزار اکسپرت چویس؛
- ساختن مدل سلسله‌مراتبی نسخ خطی؛
- تنظیم جدول مقیاس‌ها؛
- مقایسه زوجی معیارها و زیرمعیارها برای تعیین ارجحیت و اهمیت آنها؛
- سنتز و تلفیق برای تعیین بهترین نسخه.

۲- معیارهای تصحیح انتقادی

ساده‌ترین راه گزینش خوانش‌های اصلی، انتخاب قدیمی‌ترین خوانش است (نک. آیدنلو، ۱۳۶۸: ۱۰۸) ولی خوانش کهن همیشه اعتبار ندارد و گاهی نسخه کهنی وجود ندارد یا نسخه‌های موجود از نظر اعتبار و اصالت مشابه‌اند. در این موارد توجه به معیارها می‌تواند مصحح را در گزینش خوانش بهتر و تصحیح مناسب‌تر یاری دهد. امیدسالار (۱۳۸۵) به برخی معیارها در

1. Bengel

2. Griesbach

غرب اشاره و ضرورت ترجمه و توجه بدان‌ها را گوشزد کرده است. در اینجا دو مجموعه مهم از معیارهای تاریخی پژوهشگران با نفوذ تصحیح انتقادی - بنگل و گریس‌باخ - مختصراً معرفی می‌شود.

بنگل از اولین محققانی بود که شیوه‌هایی را برای ارزیابی بهترین خوانش در تصحیح انتقادی تدوین کرد. وی در ۱۷۳۴ نسخه‌ای از عهد جدید یونانی^۱ ارائه داد و اصل «خوانش دشوارتر مرجح است» (اپ و فی، ۲۰۰۰: ۱۴۲) را اعمال کرد. گریس‌باخ نسخه‌های متعددی از عهد جدید^۲ منتشر کرد. او در نسخه ۱۷۹۶، پانزده معیار مهم وضع کرد که در آنها، معیار بنگل به گونه‌ای دیگر - خوانش کوتاه‌تر مرجح است - دیده می‌شد. براساس این ایده، کاتبان به افزودن بیش از کاستن تمایل داشتند. این معیار بدون نگاه انتقادی کارایی ندارد زیرا ممکن است کاتبان موادی را سهواً از قلم انداخته باشند. در نسخه‌ای که بروک فاس وستکات^۳ و فنتون جی. ای. هورت^۴ از عهد جدید به یونانی منتشر کردند معیار تازه‌ای معرفی نشد؛ معیار مهم آنها یعنی «خوانشی که حالت و تمایل به آسان‌سازی و دورکردن دشواری‌ها دارد احتمال کمتری دارد که خوانش اصلی باشد»، برداشت دیگری از معیار بنگل بود. آنها همچنین معتقد بودند که «خوانش‌ها به دلیل کیفیت، مردود یا مرجح‌اند نه تعداد شاهدانی - نسخه‌بدل - که از آنها پشتیبانی می‌کند» (هودمن، ۱۵: ۲۰۰۰؛ اپ و فی، ۸۲: ۱۵)، به همین دلیل خوانشی مرجح است که مناسب‌تر وجود سایر خوانش‌ها را توضیح دهد.

هرچند بسیاری از این معیارها برای تصحیح انتقادی متون مقدس و آثار شکسپیر توسعه یافته‌اند (اپ و فی، ۲۰۰۰: ۲۰) ولی می‌توانند کاربرد گسترده‌ای داشته باشند. این معیارها در گذشته، در نخستین اسناد مكتوب شناخته شده در میان‌رودان و مصر - دوره حدوداً پنج هزار ساله - و بسیاری از آثار دیگر به کار رفته‌اند (گی‌مارائس، ۲۰۱۱: ۲۱۱-۲۱۲)، اما سابقاً کاربرد تصحیح انتقادی برای آثار غیرمذهبی به پیش از اختراع چاپ نمی‌رسد.

۱-۲- معیارهای انتقادی یوهان آلبرشت بنگل

بنگل در مقاله «مبانی درستی و اصالت کتاب عهد^۵» در ۱۷۲۵، راهنمایی برای تصحیح یک نسخه از عهد یونانی ارائه داد. او اصول تصحیح انتقادی خود را تشریح کرد و طبقه‌بندی

1. Greek New Testament

2. Epp & Fee

3. the New Testament

4. Brooke Foss Westcott

5. Fenton J. A. Hort

6. Houdmann

7. Prodromus Novi Testamenti recte cauteque ordinandi

جدیدی از نسخه‌های خطی کتاب مقدس در دو گروه اولیه آسیایی و آفریقایی ارائه داد. وی قاعده بسیار تأثیرگذار «خوانش دشوارتر مرجح است» را مطرح کرد. در مقدمه بنگل بر *Gnomon Novi Testamenti* فهرستی بیست و هفتگانه از معیارهای انتقادی آمده است (لوند^۱، ۲۰۰۲: ۳۰۱-۳۰۰). برخی از این معیارها به سنت نسخه‌شناسی متون مقدس مربوطند، پس، تنها به نقل و بهینه‌سازی مختصر معیارهایی می‌پردازیم که می‌تواند کاربرد گسترده‌ای در تصحیح متون ادبی داشته باشد و ما را در ارزیابی زوجی جدول خبره یاری رساند:

۱. معمولاً بخش‌هایی از متون، دچار دگرگونی در خوانش نشده‌اند. دیگر خوانش‌های تغییریافته بایست و می‌تواند با این بخش‌ها مقابله و گزینش شود.
۲. نسخه‌های مختلف متن، هر چند از طرق مختلف در تمام دوره‌ها و مناطق منتشر شده‌اند، در حقیقت، از اصل مشترک یگانه‌ای مشتق شده‌اند که در خوانش‌های متنوع خود، احتمالاً متن اصلی را نیز بازتاب می‌دهند.
۳. هیچ حدس و گمانی پذیرفته نیست و بهتر است هر جزئی از متن که ناگشوده و حل نشده باقی می‌ماند در قلاب آورده شود.
۴. همه نسخه‌ها باید با معیارهای یکسان کنار هم قرار گیرند تا بتوان در مورد هر یک جداگانه تصمیم گرفت.
۵. خوانش‌های نسخه‌هایی که دارای دست خط و ویژگی‌های کهن است، بر بسیاری از خوانش‌های متأخر برتری دارد.
۶. تعداد نسخه‌هایی^۲ که از هر خوانش حمایت می‌کنند باید به دقیق برسی شود و تفاوت‌ها و شباهت‌های ساختاری و محتوایی هر یک به درستی تبیین شود.
۷. پس از بررسی نسخ، بسیاری از نسخه‌ها کنار گذاشته می‌شوند یا ارجحیت کمتری می‌یابند، آنچه مهم‌تر است ترجیح نسخه‌هایی است که از نظر منطقهٔ جغرافیایی، قدمت و زبان متفاوت‌اند، نسبت به آنهایی که با هم مرتبط و متأخرترند.
۸. خوانشی که به دلیل سادگی و سهولت زیاد، جذابیت ندارد اما اعتبار و اصالت آشکاری دارد، بر خوانشی که به گمان اعتبار یا اصالت دارد اما آلوده به بی‌دقیقی و بی‌احتیاطی کاتبان است، برتری دارد.
۹. متن فاسد، اغلب از روی حضور کلمات با صدای همسان (سجع و جناس)، توازن، تقارن، ترادف عبارات و یا سهولت خوانش مشخص می‌شود، به ویژه در مقدمه یا نتیجه‌گیری متن

1. Lund

2. witnesses

که کلمات مشابه، ما را به حذف و یا سهو، به دلیل سهولت بسیار زیاد یک تأویل و تفسیر ظنین می‌کند. جایی که متن برای خوانش‌های گوناگون تقلای کند، خوانش میانی^۱ بهترین خوانش است.

۱۰. پنج معیار اصلی برای تشخیص نسخه مورد اختلاف وجود دارد؛ قدمت نسخ، تنوع و کثرت اصل و نسب نسخه‌ها^۲، خاستگاه آشکار خوانش فاسد و رنگ بومی^۳ نسخه اصلی.

۲-۲- معیارهای تصحیح انتقادی گریس باخ

گریس باخ (۱۸۴۹: ۸۱) در مقدمه عهد جدید یونانی‌اش در ۱۷۹۶، فهرستی از معیارهای انتقادی ارائه داد که در آن برای خوانش‌های احتمالی اصلی^۴، حالت‌های ممکن در نظر گرفته بود. در نظریه تصحیح نسخ خطی گریس باخ، به معیارهای پیشین بنگل نیز اشاره شده که در اینجا تکرار نمی‌شود.

۱. خوانش کوتاه‌تر، اگر از پشتیبانی شاهدان قدیمی و مهم بی‌بهره نباشد، بر بسیاری از خوانش‌های طولانی تر مرجح است، زیرا کاتبان بیشتر متمایل به اضافه کردن بودند تا حذف. آنها به ندرت چیزی را برای هدفی خاص حذف کرده‌اند، اما بسیار بر متن افزوده‌اند. یقیناً کاتبان بعضی چیزها را تصادفاً از متن حذف کرده‌اند، اما چیزهای زیادی را به دلیل تخیل، ابتکار، پندار، عقیده و خطای چشم، گوش و حافظه به متن افزوده‌اند.

خوانش کوتاه‌تر، به‌ویژه مرجح است، حتی اگر با پشتیبانی شاهدان، خوانش دیگری بهتر به نظر برسد: الف. اگر در عین حال دشوارتر، گمنام‌تر، غامض‌تر، مبهم‌تر، دارای حذف یا انداختگی^۵، بازتاب‌دهنده یک اصطلاح خاص یا غیردستوری^۶ باشد؛ ب. اگر همان خوانش، با عبارت‌های مختلف در نسخه‌های دیگر بباید؛ ج. اگر نظم و ترتیب کلمات، ناسازگار و ناپایدار باشد؛ د. اگر در آغاز یک بخش باشد؛ هـ اگر خوانش بلندتر،^۷ احساس داخل‌کردن یک تعریف یا تفسیر یا ایجاد همنوایی کلامی در موازی‌سازی عبارات به نظر برسد و یا از صورت‌ها و الگوهای کلیشه‌ای و روزمره محسوب شود.

1. Middle reading

2. The diversity of their extraction

3. Native

4. Intrinsic probabilities

5. Ellipsis

6. Ungrammatical

7. Fuller reading

اما بر عکس، ما باید خوانش بلندتر را بر خوانش کوتاه‌تر مرجع بدانیم، مگر اینکه خوانش کوتاه در بسیاری از شاهدان برجسته وجود داشته باشد: الف. اگر «شباهت پایانی»^۱ امکان موقعیتی برای یک حذف فراهم کند؛ ب. اگر مذوف، از نظر کاتیان مبهم، ضعیف، زائد، غریب، متناقض، نسبت به شخصیت‌های محبوب متن توهین‌آمیز، اشتباه و یا در تضاد با سایر عبارات موازی باشد؛ ج. اگر غایب بتواند بدون آسیب به مفهوم یا ساختار کلمات نباشد. برای مثال حروف اضافه ممکن است اتفاقی در متن وارد شوند؛ د. اگر خوانش کوتاه‌تر با ماهیت ویژگی‌های سبکی، نگرشی و مرامی نویسنده کمتر همسو باشد؛ هـ اگر خوانش کوتاه‌تر کاملاً نامفهوم باشد؛ و. اگر محتمل باشد که خوانش کوتاه‌تر از متون مشابه یا کلیشه‌های روزمره و شناخته‌شده در متن رخنه کرده‌است.

۲. خوانش دشوارتر و مبهم‌تر بر خوانش ساده و آسانی که هر کاتی آن را به راحتی در کنده، مرجح است، زیرا ابهام‌ها و دشواری‌های موجود در خوانش دشوارتر، عمدهاً موجب رنجش کاتیان آموزش‌نديده و کم‌سواد می‌شود: الف. دشواری‌های خوانش مواردی‌اند که به راحتی بدون آگاهی و آشنایی با آنها فهم و درک متن میسر نمی‌شود، از قبیل اصطلاحات علمی، منطقه‌ای، فرهنگی و ...، عادات و رسوم منطقه نشو و نمای نویسنده و فضای شکل‌گیری اثر، سطوح مختلف آگاهی‌های تاریخی مربوط به اثر و باستان‌شناسی و ... ب. در آنچه اندیشه و تفکر کاتب با انواع دشواری‌های واردشده در متن با مانع موواجه است. عواملی مانند طرز بیان، وابستگی به گفتمان از بین رفته، تار و پود یک استدلال، دوری مفرط نتیجه‌گیری از آغاز گزاره و چیزهایی که نسبت به متن نامربوط به نظر می‌رسد.

۳. خوانش دشوارتر^۲ بر خوانشی که از سبک^۳ پیروی می‌کند مرجح است، مانند خوانشی که که حاوی یک حذف، نشان‌دهنده یک اصطلاح ویژه، ویژگی‌های نادستوری^۴، متناقض با کاربرد عرفی دوره‌ای یا جغرافیایی و یا ناخوشایند آوایی باشد.

۴. خوانش غریب‌تر^۵ بر خوانشی که هیچ چیز غیرعادی ندارد مرجح است. بنابراین کلمات نادر، یا کلماتی که کمترین سازگاری معنایی را دارند، کاربردهای نادر، ساختارهای کلامی و عبارتی کم‌کاربردتر، بر آنها یکی که مبتذل‌اند مرجح‌اند. مطمئناً کاتیان مشتاقانه خوانش‌های

-
1. similarity of ending
 2. The harsher reading
 3. Style
 4. Ungrammatical
 5. The more unusual reading

مرسوم را به جای خوانش‌های نفیس و دشوار ضبط می‌کردند و به جای خوانش‌های دشوار عادت به جایگزینی تعاریف و توضیحات داشتند، بهویژه اگر این تعاریف و توضیحات قبلاً در حاشیه متن آمده باشد.

۵. عبارات کمتر تأکیدشده^۱، نسبت به خوانش‌های متناقض^۲، یا خوانش‌هایی که با قاطعیت زیادی ظاهر می‌شوند به متن اصلی نزدیک‌ترند مگر اینکه بافت و نویسنده خواستار تأکید باشد، زیرا کاتبان مبادی آداب، همانند مفسران تأکیدها را دوست دارند و آنها را می‌جوینند.

۶. خوانشی که در مقایسه با خوانش‌های دیگر، مفهومی مشروعیت‌ساز برای حمایت از یک ایده متعصبانه، متحجرانه، افراطی و تفریطی ارائه کند مشکوک است.

۷. خوانشی که در معنا ظاهراً به طور کامل نادرست است اما پس از بررسی کامل درستی آن کشف شود بر خوانش‌های دیگر مرجح است.

۸. در میان خوانش‌های بسیار در مورد یک جایگاه، خوانشی مشکوک که آشکارا عقاید تعصب‌آمیز را نسبت به سایر خوانش‌ها ارائه دهد مردود است.

۹. برخی کاتبان تمایل به تکرار کلمه‌ها و جمله‌ها در جایگاه‌های مختلف برای ایجاد پایان یکسان دارند. تکرارهای پایانی یا متأخر یا خوانش‌هایی که ناشی از حرکت قلم پیش از حرکت سر و چشم‌هاست، تقارنی فاقد ارزش‌اند.

۱۰. کاتبانی که پیش از آغاز رونوشت‌برداری کل جمله را می‌خوانند، یا کاتبانی که با نگاه گذرا به متن، هجاها یا کلمه‌هایی را در متن وارد می‌کنند، خوانش‌های تازه‌ای به وجود می‌آورند، مثلاً اگر دو کلمه همسایه با هجا یا حرف یکسان شروع شوند، ممکن است نخستین حذف، یا دومی فراموش شود. این اشتباه نادری نیست و احتمال حذف نخستین کلمه بیشتر است. کاتبان به ندرت می‌توانند از چنین اشتباهات ذهنی^۳ دوری کنند. بنابراین خوانش‌هایی با چنین اشتباهاتی، حتی اگر کهن و مکرر باشند مردودند، بهویژه اگر نسخه‌های متفاوت مقارنی به دست آید که از این خطاهای عاری باشند.

۱۱. در میان خوانش‌های موجود، خوانشی مرجح است که از نیمه راه از متن دیگر نسخه‌ها می‌افتد و سیاق کلام تبار موضوعات را به نحوی نشان بدهد، به‌طوری که اگر این خوانش به عنوان خوانشی اصلی پذیرفته شود، به‌سادگی اشتباهات به وجود آمده در خوانش‌های دیگر را تبارشناسی و دلیل آنها را تبیین کند.

1. Expressions less emphatic

2. Discrepant readings

3. Mental errors

۱۲. خوانش‌هایی که برای ورود یک تعریف یا تفسیر تقلامی کنند مطروندند. این نوع از تغییرات به راحتی با بینش انتقادی^۱، تشخیص و نمایان می‌شود.
۱۳. خوانش‌هایی که از حاشیه‌های نسخ مادر یا حاشیه‌های نسخ قدیمی به متن داخل شده‌اند مطروندند.
۱۴. خوانش‌هایی که ابتدا در متن دیگری ظاهر، و اغلب به بخش‌هایی از متن افزوده شده‌اند یا به دلیل توضیح متن آمداند مطروندند.
۱۵. خوانش‌های واردشده به درون نسخه‌ها از نسخه‌هایی که به زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند مطروندند.

پیداست که برخی از معیارهای بنگل و گریس باخ برای نسخه‌شناسی تاریخی است ولی بقیه در وزن‌یابی زوجی معیارها برای ورود به برنامه Expert Choice مفید است. از این‌رو، پس از بررسی نسخه‌بدل‌ها و دسته‌بندی آنها برای تحلیل زوجی خوانش‌ها و نسخه‌شناسی سلسله‌مراتبی، بر ارزش‌های مقایسه‌ای این معیارها و مفاهیم مأخوذه از آنها تکیه می‌کنیم. بیزدگردی در بررسی نسخ چهارگانه، هیچ نسخه‌ای را دارای اولویت مبنایی ندیده و نوشته‌اند: «از این نسخ هیچ‌یک به تنها‌ی صیح و مضبوط و قابل اعتماد نیست و از لحاظ صحت و سقم همه آنها تقریباً در یک طراز قرار دارند. از این‌رو نگارنده در این تصحیح - اگر بتوان نام تصحیح بر آن گذارد - بهنچار روش التقاطی در پیش گرفت، بدین معنی که آنچه با شیوه نگارش و طرز بیان و تعبیر نویسنده و سبک انشای زمان وی سازگارتر و مناسب‌تر می‌آمد در متن گذاشت و باقی را - جز مواردی که غلط بودن آن مسلم می‌نمود - به صورت نسخه‌بدل در هامش متن یادآور شد» (خرندزی، ۱۳۸۹: سی‌ودو). ایشان در مورد شیوه التقاطی و نحوه گزینش و ثبت نسخه‌بدل‌ها نوشته‌اند: «روش التقاطی دشوارترین و در عین حال نامطمئن‌ترین شیوه تصحیح در متن‌و ادبی قدیم است. دشوار از آن‌روی که مصحح را در برگزیدن این شیوه از داشتن ملکه اجتهاد و استنباط در شناخت اصیل و الحاقی کلمات و عبارات و جمل و اختیار وجه صواب یا راجح و ترک خطایا مرجوح گزیری نیست و این خود جز از راه علم و اطلاع کافی بر دقایق زبان و ادب پارسی و تازی و تتبع و ممارست و توغل مداوم متمادی در کتب ادب و آثار بزرگان زبان و برخورداری از موهبت ذوق سلیم و طبع مستقیم ممکن نیست. نامطمئن از آن سبب که در این روش بی‌شببه پای ذوق و حدس و ظن به میان می‌آید و خود پیداست که آدمی در این‌گونه ظن‌ها به سبب دسترس

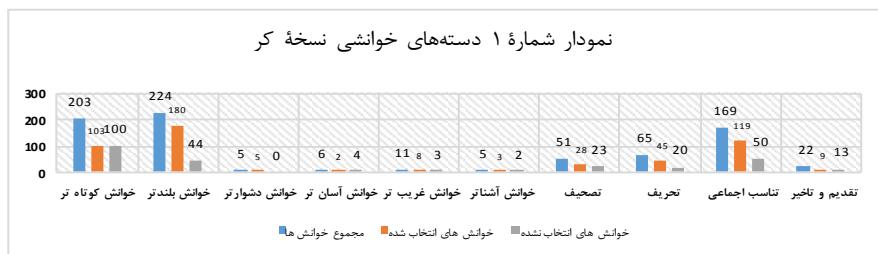
1. Critical sense

نداشتن به مأخذ اصیل و معتمد و دوری چند صد ساله از زمان تألیف کتاب، بیشتر مخطی است تا مصیب» (همان: سی‌وپنج). مشخص است که استاد در تصحیح متن تا چه پایه بر مهارت‌های فردی و ذوقی و علمی خویش اتکا داشته‌اند و مقابله و گزینش ذوقی علمی نسخه‌بدل‌ها، شیوه مختصر ایشان در تصحیح التقاطی بوده است.

۳- معرفی نسخه‌های خطی نفیه‌المصدور (گزینه‌ها)

۱-۳- معرفی نسخه «کر»

این نسخه را افضل‌الملک در «کراسه المعی» فراهم آورده و اکنون در کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به نشان ۱۵۱۶، ج ۴، محفوظ است و تاریخ کتابت ندارد. یزدگردی ارزش آن را در حدود دیگر نسخ می‌داند (همان: سی‌ویک-سی‌ودو). نمودار زیر بسامد خوانش‌ها در معیارهای ده‌گانه است. اولین ستون هر دسته مجموع خوانش‌های نسخه در آن معیار، دومین ستون خوانش‌های انتخاب‌شده از همان معیار، و سومین ستون، خوانش‌های انتخاب‌نشده از همان معیار را نشان می‌دهد.

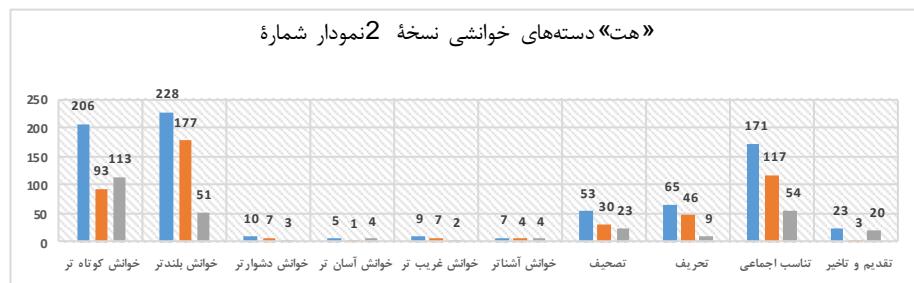


این نسخه بیش از ۷۵٪ (۷۵۶ خوانش) از کل خوانش‌ها (۳۰۶۲) است و در ۰.۳۷٪ خوانش‌ها با سه نسخه دیگر، اشتراک زوجی یا سه‌تایی دارد. خوانش‌های افتراقی آن ۰.۷٪ و از این نظر پس از نسخه «هت» در رتبه دوم است. این نسخه با خوانش‌های مشترک به ترتیب با نسخه‌های «هت»، «می» و «سی» نزدیکی دارد. حدود ۶۶٪ (۵۰۲ خوانش) کل خوانش‌ها در متن آمده که بالاترین بسامد است و نشان می‌دهد که ارزش، اعتبار و اصالت این نسخه از سایر نسخه‌ها بیشتر بوده است.

۲-۳- نسخه «هت»

این نسخه را رضاقلی خان هدایت تصحیح و حاشیه‌نویسی کرده، در ۱۳۰۷ ش در شرکت طبع کتاب چاپ سنگی شده است. ایشان در صفحه ۲۴ مقدمه یادآور شده‌اند که مأخذ تصحیح او نسخه‌ای بوده که پانصد سال پیش از زمان وی نوشته شده است. اصل نسخه

نایدید شده است. یزدگردی می‌نویسد که این نسخه بهویژه در شعرها و عبارت‌های عربی حاوی غلط، سقط، دستکاری و نقصان است (همان: سی‌ویک). نمودار زیر، دسته‌های خوانشی ده‌گانه این نسخه را نشان می‌دهد.

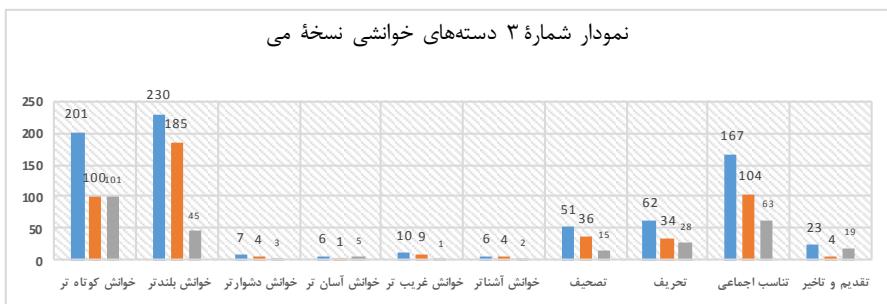


این نسخه نیز بیش از ۷۷٪ خوانش) از تمام خوانش‌های است و ۴۲٪ از خوانش‌هاییش با نسخه‌های دیگر مشترک است. این بالاترین بسامد اشتراکی است. ۶٪ خوانش‌ها با دیگر نسخ متفاوت است که کمترین بسامد خوانش‌های افتراقی است. ۶۲٪ خوانش‌ها در متن آمده و از این نظر در رتبه دوم است. این نسخه از نظر خوانش‌های مشترک، به ترتیب با نسخه‌های «کر»، «می» و «سی» بیشترین نزدیکی را دارد.

۳-۳- نسخه «می»

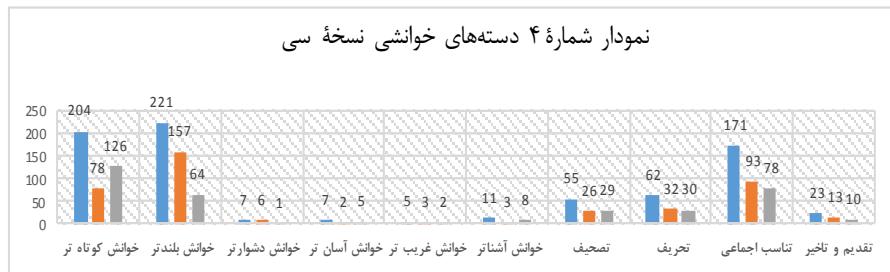
این نسخه متعلق به کتابخانه مجتبی مینوی است و یزدگردی آن را در حد دو نسخه پیشین ارزیابی کرده است (همان: سی و یک).

این نسخه کمی کمتر از ۲۵٪ مجموع خوانش‌های نسخ را در بر دارد. ۳۸٪ از خوانش‌های آن اشتراکی، و ۱۳٪ افتراقی است، نیز بیشترین نزدیکی را از نظر خوانش‌های مشترک، به ترتیب با نسخه‌های «هت»، «کر» و «سی» دارد. حدود ۶۳٪ از خوانش‌های این نسخه در متن آمده است. نموداری که می‌آید بسامد خوانش‌های ده‌گانه این نسخه را نشان می‌دهد.



۴-۳- نسخه «سی»

این نسخه متعلق به کتاب خانه سلطنتی با شماره ۲۴۷۸ است که سلمان فراهانی ملقب به بیان‌السلطنه، در جمادی‌الآخر ۱۲۹۵ به خط شکسته‌نستعلیق خوش کتابت کرده است. یزدگردی می‌نویسد: «از نظر صحت چندان واجد ارزش نیست و در آن اغلات بالنسبه فراوان مشهود می‌افتد» (همان: سی - سی‌ویک). نمودار زیر بسامد خوانش‌های این نسخه را در معیارهای نه‌گانه نشان می‌دهد.



این نسخه با ۷۶۶ خوانش بیش از ۲۵٪ خوانش‌ها را دارد. حدود ۵۴٪ از خوانش‌ها در متن وارد شده و از این نظر در پایین‌ترین رتبه است. از نظر خوانش‌های افتراقی با ۱۹٪ رتبه نخست را دارد و از نظر خوانش‌های اشتراکی با ۲۶٪ کمترین نزدیکی را با نسخ دیگر. از نظر خوانش‌های اشتراکی به ترتیب با نسخه‌های «هت»، «کر» و «می» نزدیکی دارد.

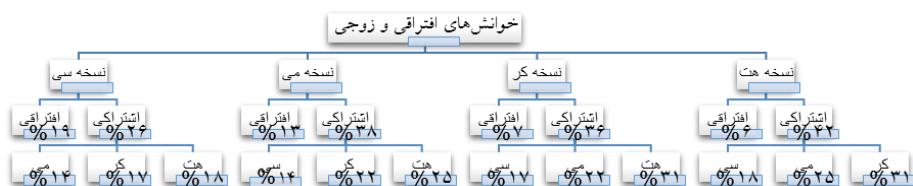
بررسی نمودارهای چهار گانه خوانش‌ها نشان می‌دهد که این نسخ در خوانش‌های بلندتر/کوتاه‌تر، تناسب اجتماعی و تحریف و تصحیف بالاترین میزان اختلاف را دارند. از سوی دیگر بسامد بالای خوانش‌های بلند در هر چهار نسخه، اصل مهمنگل و گریس‌باخ را که کاتبان به افزودن، بیش از کاستن علاقه دارند، تأیید می‌کند. همچنین خوانش‌های ناشی از دشواری قابل توجه است، چراکه تصحیف و تحریف را باید از مقوله خوانش‌های دشوار در خط فارسی تلقی کرد. نکته مهم دیگر در خوانش‌ها گزینش بیشتر خوانش‌های بلند نسبت به خوانش‌های کوتاه است.

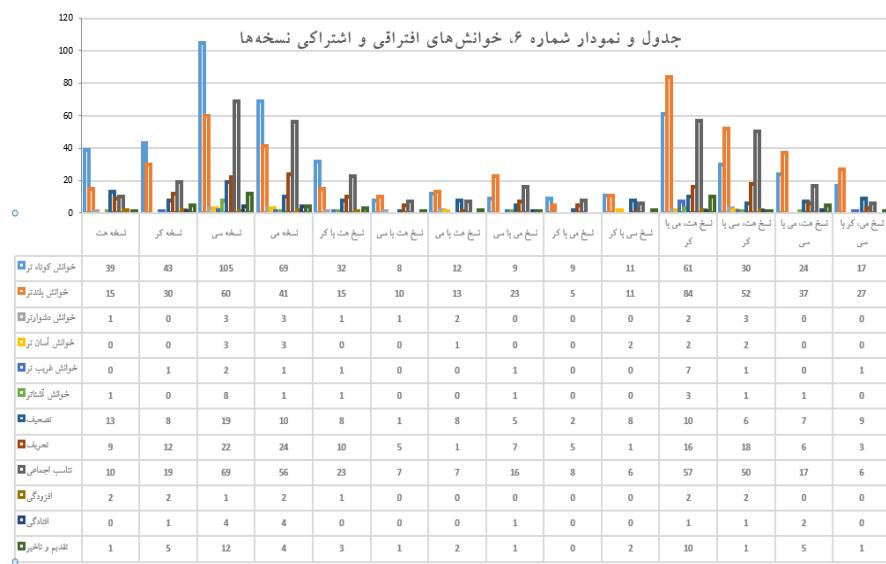
۴- نسبشناسی نسخه‌ها از طریق تفاوت‌ها و شباهت‌های خوانشی

برای قضاوت‌های درست در جدول خبره، باید نسبت این نسخ را به هم بسنجدیم و نتایج آن را در مقایسه‌های زوجی خوانش‌ها لحاظ کنیم. آگاهی ما از پیشینه، اصالت، ارجحیت و صحت هر نسخه و نسبت نسخ با هم در تصحیح ضروری است و این مهم در پرتو نسخه‌شناسی تطبیقی محقق می‌شود. معمولاً نسخ خطی یک اثر، بسته به تعداد نسخ،

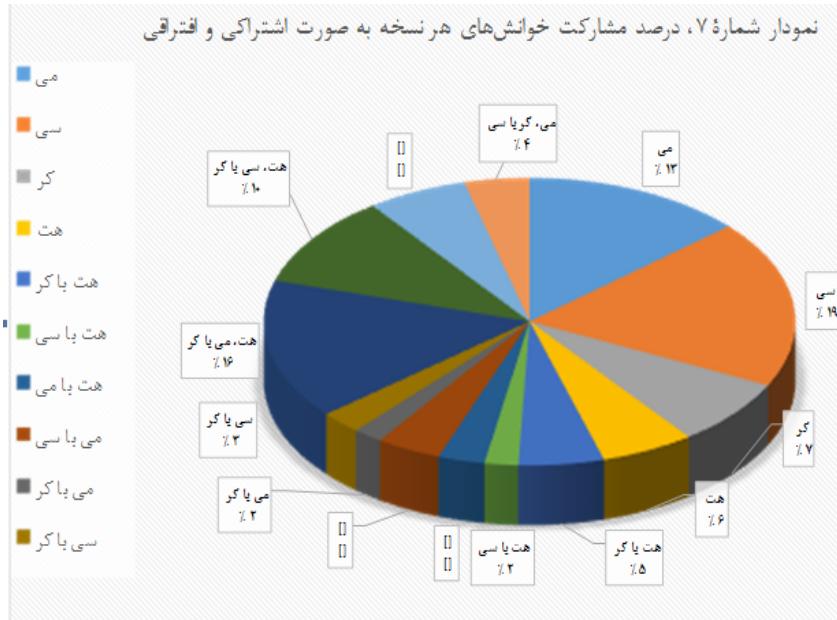
خوانش‌های متفاوت و مشترک زوجی و فردی و گروهی باهم دارند و معمولاً به عنوان نسخه‌بدل در پانویس می‌آیند. این خوانش‌ها علاوه‌بر اینکه احتمالاً حاوی خوانش اصلی‌اند، مخزن اطلاعات با ارزشی‌اند که بسته به محتوا و موضوع و دوره اثر می‌تواند برای فهم و حل مسائل مختلف فرهنگی، زبانی، اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیکی، خط و ... به پژوهشگران کمک کند. این خوانش‌های افتراقی و اشتراکی معمولاً و نه لزوماً دو دسته‌اند؛ دسته‌ای که کاتب یا کاتبان پیشین در نسخه یا نسخه‌های قبلی به وجود آورده‌اند و در کتابت متأخرتر به دلیل عدم مقابله با نسخه اصلی حفظ شده، و دسته‌ای که همین کاتب متأخرتر در متن به عمد یا سهو ایجاد کرده‌است. از این‌رو هر دست‌نویسی احتمالاً حاوی سه نوع خوانش خواهد بود: خوانش‌های اصیل مؤلف؛ خوانش‌های ایجادشده کاتب/کاتبان پیشین؛ خوانش‌های ایجادشده کاتب نسخه حاضر. بنابراین برای بررسی علمی نسخ، توجه به این سه نوع خوانش مصحح را در رسیدن به متن اصیل نزدیک‌تر می‌سازد.

نتایج بررسی‌های نسبتاً خاخته‌تر در پیش‌گیری از خطاهای ناشی از تعیین مشکوک و چه بسا نادرست اصالت و ارجحیت نسخ یاری‌رسان است، و حتی مرجعی برای حل برخی اختلافات و سردرگمی‌های تصحیح نسخ است. از این‌رو نسبتاً خوب‌تر نسخ در پی بررسی خوانش‌های افتراقی و اشتراکی نسخ و قراردادن آنها در زاویه مناسب نسبت به هم است. برای این کار، نخستین قدم استخراج و دسته‌بندی خوانش‌ها و ثبت بسامد افتراقی و اشتراکی - بررسی کمی - آنهاست. ما برای افزایش دقیق و رسیدن به استنباط قابل انتکا در محاسبات استدلایلی و آماری، علاوه‌بر معیارهای ده‌گانه پرسشنامه خبره، از دو معیار افزودگی و افتادگی نیز بهره می‌بریم تا نقاط اشتراک نسخ را با حساسیت بالاتری بررسی کنیم. نمودار زیر نشانگر بسامد خوانش‌های افتراقی و زوجی نسخ است و نشان می‌دهد نسخه «سی» نه تنها کمترین اشتراک خوانشی با سه نسخه دیگر دارد بلکه بالاترین بسامد خوانش افتراقی را دارد. این بسامدها از نظر نسبتاً خوب‌تر نیز توجه به بسامدهای اشتراکی زوجی و سه‌تایی در این جدول برای تعیین نسبتاً خوب‌تر نسخ کارایی دارد.





نمودار زیر درصد خوانش‌های افتراقی و اشتراکی زوچی و سه‌تایی نسخ را نشان می‌دهد.



بررسی خوانش‌های نسخ این اطلاعات را به ما می‌دهد:

- نسخه «هشتم» با بسامد ۴۲٪ با دیگر نسخ، بیشترین خوانش مشترک را دارد.
- نسخه «سی» با بسامد ۳۸٪ پس از نسخه «هشتم»، بیشترین خوانش مشترک را دارد.

- نسخه «کر» با بسامد ۳۶٪ پس از نسخه «می»، بیشترین خوانش مشترک را دارد.
- نسخه «سی» با بسامد ۲۶٪ کمترین خوانش مشترک را با دیگر نسخ دارد.

در بررسی‌های زوجی نسخ، این اطلاعات به دست می‌آید:

- نسخ «هت» و «کر»، با بسامد ۳۱٪ در رتبه نخست اشتراک خوانشی زوجی هستند.
- نسخ «هت» و «می»، با بسامد ۲۵٪ در رتبه دوم اشتراک خوانشی زوجی هستند.
- نسخ «کر» و «می»، با بسامد ۲۲٪ در رتبه سوم اشتراک خوانشی زوجی هستند.
- «هت» و «سی»، با بسامد ۱۸٪ در رتبه چهارم اشتراک خوانشی زوجی هستند.
- «کر» و «سی»، با بسامد ۱۷٪ در رتبه پنجم اشتراک خوانشی زوجی هستند.
- «می» و «سی»، با بسامد ۱۴٪ در رتبه ششم اشتراک خوانشی زوجی هستند.

بررسی‌های سه‌تایی نسخ، این اطلاعات را به دست می‌دهد:

- نسخ «هت»، «می» و «کر» با بسامد ۱۶٪ بالاترین اشتراک خوانشی را دارند.
- نسخ «هت»، «کر» و «سی» با بسامد ۱۰٪ در رتبه دوم خوانش‌های اشتراکی است.
- نسخ «هت»، «می» و «سی» با بسامد ۶٪ در رتبه سوم خوانش‌های اشتراکی است.
- نسخ «می»، «کر» و «سی» با بسامد ۴٪ در رتبه آخر خوانش‌های اشتراکی است.

نمودار دایره‌ای از نظر خوانش‌های افتراقی این رتبه‌بندی را به ما نشان می‌دهد.

- نسخه «سی» با بسامد ۱۹٪ بالاترین تفاوت خوانشی را با نسخ دیگر دارد.
- نسخه «می» با بسامد ۱۳٪ پس از نسخه «سی» بالاترین تفاوت خوانشی را دارد.
- نسخه «کر» با بسامد ۷٪ پس از نسخه «می» بالاترین تفاوت خوانشی را دارد.
- نسخه «هت» با بسامد ۶٪ پس از نسخه «کر» بالاترین تفاوت خوانشی را دارد.

نتیجه بررسی‌ها نشان می‌دهد که نسخه «هت» در بین سایر نسخ موقعیت ویژه و مرکزی دارد. این نسخه با نسخ «کر» و «می»، بیشترین خوانش‌های مشترک را دارد. از این‌رو بیراه نخواهد بود که این نسخه را مادر نسخه‌فرضی بدانیم. در بررسی ارتباط این نسخه با نسخه «کر» که بیشترین اشتراک خوانشی را با آن دارد، به نتایج ارزشمندی می‌رسیم؛ ازانجاكه هر دوی این نسخ، کمترین خوانش‌های افتراقی را دارند و براساس پیشینه‌شان از روی نسخ دیگری که اکنون در دسترس نیستند فراهم شده‌اند باید این گونه پنداشت که از اصل واحدی مشتق شده‌اند و در حین کتابت و تصحیح علاوه بر خوانش‌های نسخه مادر، خوانش‌های جدیدی به عمد و سهو کاتب و مصحح بر آن افزوده شده‌است که اختلافات ناچیز میان دو نسخه می‌تواند ناشی از این مسئله باشد. بهویژه اینکه غالب بسامدهای خوانش‌های نسخه «هت»، در نسخه «کر» سیر صعودی دارد و مطابق با این پیش‌فرض است که نسخه‌های متأخرتر خوانش‌های افزوده‌تری دارند.

اما رابطه نسخه «هت» با نسخه «می» قابل تأمل است چراکه بسامد قابل توجهی از خوانش‌های مشترک ارائه می‌دهد. آنچه در تبیین این رابطه نقش ویژه‌ای دارد دوبرابر بودن خوانش‌های افتراقی نسخه «می» نسبت به نسخه «هت» و «کر» است. از این‌رو می‌توان احتمال داد که این نسخه با وجود دارابودن اصل مشترک با نسخه‌های «هت» و «کر»- این در خوانش‌های اشتراکی سه‌تایی مشخص است - بعد از آنها کتابت شده و به همین دلیل دارای خوانش‌های مشترک هر دو نسخه و خوانش‌های افتراقی ناشی از کتابت نسخ مشتق شده از اصل واحدشان است. به احتمال زیاد این سه نسخه را دارای اصل واحدی بدانیم که با فرض نسخه‌های میانی یا بدون آنها از آن اصل واحد مشتق شده‌اند. علاوه‌بر این اگر مطابق توصیه‌های نظریه‌پردازان، خوانش کوتاه را معیار بررسی سیر تغییرات نسخ بدانیم خواهیم دید که بر اساس بسامدها، نسخه «هت» در بین این سه نسخه کمترین خوانش کوتاه را دارد و بعد از آن نسخه «کر» و در نهایت نسخه «می» قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه دو نسخه «هت» و «کر» مراحلی از تصحیح متون را سپری کرده‌اند باید نسخه «می» را نسخه مقدم و دست‌نخورده‌تر فرض کنیم و به احتمال زیاد نسخه «می» نسخه‌ای است که خود می‌توانسته با نسخ میانی دیگری با این دو نسخه و منشأ اصلی‌شان مرتبط باشد.

نسب‌شناسی نسخه «سی» ظاهراً روایت متفاوتی دارد. یزدگردی این نسخه را چندان ارزشمند نمی‌بیند اما اگر منصفانه به خوانش‌های نسخه «سی» بنگریم و بسامدها، اشتراک‌ها و تفاوت‌های خوانشی آن را با سه نسخه دیگر بر اساس معیارها و تحلیل‌های نسخه‌شناسی در نظر بگیریم در این ارزشگذاری تردید خواهیم کرد. این نسخه با هر سه نسخه دیگر بیشترین بسامد خوانش‌های افتراقی، و کمترین میزان خوانش‌های اشتراکی را دارد. این کافی است تا آن را بسیار متفاوت از سه نسخه قبل بدانیم. حدود ۵۴٪ مجموع خوانش‌های این نسخه در متن آمده‌اند و بالاترین بسامد خوانش‌های زوجی و سه‌تایی با نسخ دیگر، به دلیل مشارکت این نسخه، دارد. علاوه‌بر این، در مقایسه‌های زوجی و سه‌تایی با نسخ دیگر، به دلیل مشارکت این نسخه، معمولاً شاهد پایین‌آمدن بسامدهای اشتراکی هستیم و این نیز می‌تواند تأیید کند که به احتمال قوی سه نسخه «هت»، «کر» و «می» اصل واحدی دارند و نسخه «سی» اصلی دیگر.

اگر بنای ارزیابی، یا حداقل یکی از پایه‌های استدلالی گزینش‌های ما اجماع نسخ باشد، چنان که یزدگردی اجماع نسخ را استدلال گزینش نسخه‌بدل‌ها قرار داده‌است، خوانش‌های حامی سه نسخه «هت»، «کر» و «می» به دلیل اصل واحد محل تردید خواهد بود و خوانش‌های نسخه «سی» به دلیل داشتن اصل متفاوت از دیگر نسخ و عدم حمایت دیگر نسخ به کنار خواهد رفت. با توجه به معیارهای هفتم و دهم بنگل، خوانش‌های اجتماعی سه نسخه

«هت»، «کر» و «می» به دلیل احتمال داشتن اصل واحد محل تردیدند، چراکه از نظر صاحبنظران، نسخه‌های دارای اصل واحد، هم‌زمان واجد ارزش مداخله در تصحیح نیستند و باید نسخه‌هایی با اصل‌های متفاوت، با هم مقابله و ارزیابی شوند. از طرف دیگر اکثر خوانش‌های کوتاه نسخه «سی» و سایر نسخ در نسخه‌بدل آمده‌اند، در حالی که برای کنار زدن خوانش‌های کوتاه باید استدلال‌های محکمی داشت چون این خوانش‌ها تا زمان خدشه‌دار نشدن باید اصیل محسوب شوند. قابل تأمیل است که متن نهایی تصحیح یزدگردی بالاترین بسامد خوانش‌های بلندتر را دارد و ایشان با فرض انسجام کامل اثر در سبک فنی و آراستگی این سبک به سجع و موازنه، تمام خوانش‌های بلند آرایه‌ساز، توصیف‌گر، تفسیر‌گر، تأویل‌گر، تردیف‌ساز و ... را در متن وارد کرده‌اند.

پس از معرفی و تبیین معیارها و گزینه‌ها و بررسی و تحلیل ویژگی‌های خوانشی نسخ،
اکنون به پرسی سلسله مراتبی، این نسخ می‌پردازیم.

٥- تنظیم جدول خبره

پس از بررسی نسخه‌بدل‌ها خوانش‌ها را ده دسته کردیم؛ کوتاه‌تر / بلندتر، دشوار‌تر / آسان‌تر، غریب‌تر / آشناتر، تصحیف و تحریف، تناسب اجتماعی، تقدیم و تأخیر. سپس هر دسته را یک معیار برای تصمیم‌گیری در نظر گرفتیم و جدول خبره آنها را براساس قضاوت‌های بنگل و گریس‌باخ در نه مقیاس سنجیدیم که مقیاس‌ها و مقایسه‌های زوجی معیارها در جدول زیر آمده است:

جدول (١) مقیاس‌ها و جدول مقایسه زوجی معیارها

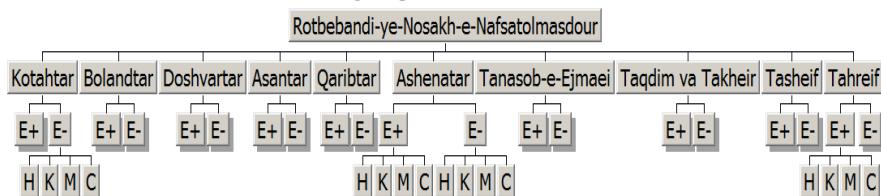
مقیاس	وضعیت مقایسه ای نسبت به \hat{z} (کلامی)	توضیح
۱	ترجیح بکسان Equal	معبار \hat{z} نسبت به \hat{z} اهمیت برابر دارد و با ارجحیتی نسبت به هم ندارند.
۳	کس مردجع Moderate	معبار \hat{z} نسبت به \hat{z} کس ارجح تر است.
۵	خیلی مردجع Strong	معبار \hat{z} نسبت به \hat{z} ارجح تر است.
۷	خیلی زیاد مردجع Very strong	معبار \hat{z} دارای ارجحیت خیلی پیشتری از \hat{z} است.
۹	کاملاً مردجع Extreme	معبار \hat{z} از \hat{z} مطلقاً مهمتر و قابل مقایسه با \hat{z} نیست.
۴-۶-۸	بیپابن	ابن مقیاس‌ها، ارزش‌های بیپابن را شناس می‌دهند. مثلاً بیانگر اهمیتی زیادتر از \hat{z} و پابن نیز از \hat{z} است.

- Extreme	Kotahtar	Bolandtar	Doshvartar	Asantar	Qaribtar	Ashenatar	Tanasob-e-	Taqdim va	Tasheff	Tahreif
- Very Strong				9/0	1/0	8/0	1/0	8/0	3/0	8/0
- Strong					9/0	2/0	8/0	2/0	7/0	1/0
- Moderate			Doshvartar			9/0	1/0	9/0	2/0	6/0
- Equal				Asantar			9/0	1/0	3/0	1/0
- Moderate					Qaribtar			9/0	3/0	8/0
- Strong						Ashenatar		3/0	1/0	1/0
- Very Strong						Tanasob-e-Ejmaei			5/0	3/0
- Extreme						Taqdim va Takheir				8/0
						Tasheff				
						Tahreif	Incon:	0/01		

میزان ناسازگاری این جدول ۱۰٪ و محاسبات انجام شده بر اساس این قضاوت‌ها منطقی است. هر یک از این معیارها دارای دو زیرمعیار انتخاب شده (E+) و انتخاب نشده (E-) است که به نسبت ۶ به ۲ ارزیابی شده‌اند. دلیل دادن وزن بیشتر به خوانش‌های انتخاب شده مصحح، بهدادن به نظر تخصصی وی در تصحیح است، از سوی دیگر بنا به یافته‌های این پژوهش، خوانش‌های اجتماعی انتخاب شده ناشی از اجماع نسخ «هت»، «کر» و «می» را از بسامد خوانش‌های انتخاب شده کنار گذاشتیم تا نتیجه بررسی سلسله‌مراتبی این نسخ با بنیان‌های نظری و یافته‌های پژوهش متناسب باشد.

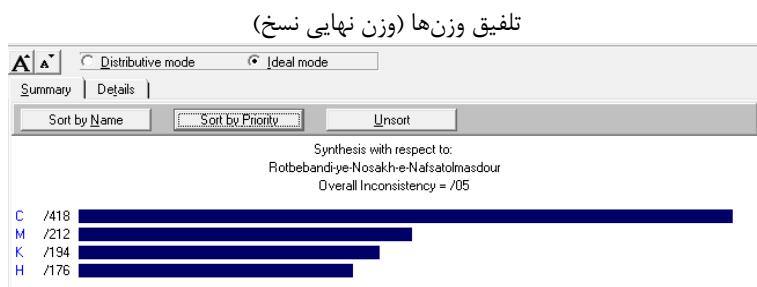
۶- نسخه‌شناسی تطبیقی نفته‌المصدور از طریق تحلیل سلسله‌مراتبی با نرم‌افزار Expert choice¹¹ پس از مشخص شدن معیارها و زیرمعیارهای تحلیل سلسله‌مراتبی برای بررسی گزینه‌ها، باید الگوی سلسله‌مراتبی نسخ با نرم افزار Expert choice رسم شود:

نمودار ساختار سلسله‌مراتبی نسخ نفته‌المصدور



از الگو پیداست که با ده معیار، که هر یک دو زیرمعیار دارد، به بررسی و تحلیل سلسله‌مراتبی چهار گزینه (نسخ C) می‌پردازیم. زیرمعیارها (E+, E-) دو گونه‌اند. در مرحله بعد معیارها و زیرمعیارها به صورت زوجی از پایین ترین سطح نسبت به هر یک از گزینه‌ها (نسخه‌ها) و نیز مقایسه معیارها نسبت به هدف ارزیابی می‌شود. نرم‌افزار اکسپرت چویس توانایی دریافت داده‌های کمی و کیفی را دارد و بنای مقایسه‌های زوجی معیارها را بر مقایسه کلامی (کیفی) می‌گذاریم و مقایسه‌های زوجی خوانش‌ها را با لحاظ کردن بسامد و ارزش بنیادین هر خوانش نسبت به خوانش مورد مقایسه (کمی - کیفی) قرار می‌دهیم. البته نوع داده نتیجه تحلیل را تغییر نمی‌دهد و تنها نگرش ما را نسبت به مقایسه معیارها نشان می‌دهد. نرم‌افزار اکسپرت چویس با دریافت مقادیر منطقی مقایسه‌های زوجی، محاسبات لازم را انجام می‌دهد و به نرمال‌سازی داده‌ها و محاسبه نرخ سازگاری و تحلیل حساسیت عملیات نیز می‌پردازد، پس ما به دلیل ضيق ورق تنها به تحلیل وزن نهایی نسخ پس از تلفیق وزن‌ها می‌پردازیم. نمودار زیر خروجی نهایی نرم‌افزار است، وزن

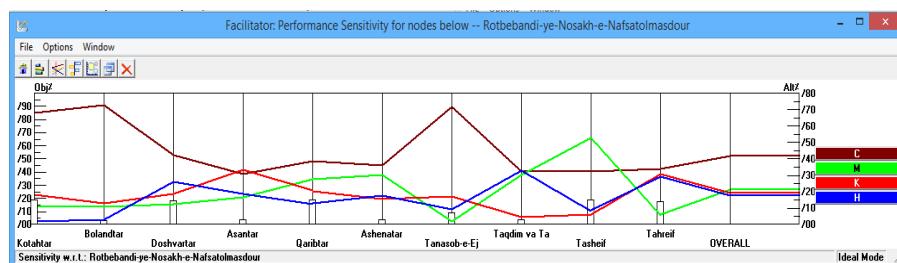
نهایی نسخ را براساس ارجحیت نشان می‌دهد، میزان نرخ سازگاری $0/05$ و به دلیل زیر یک بودن قابل تحمل است.



بنای تحلیل سلسله‌مراتبی نظر متخصصان است و با تحلیل‌های حساسیت می‌توان نتیجهٔ تغییر این وزن‌ها را در تصمیم‌گیری نهایی مشاهده و بررسی کرد، گرچه تفاوت‌های ناشی از تجربه و محیط ممکن است جنبهٔ افراطی و تفریطی به خود بگیرد.

تلفیق نهایی وزن‌ها نشان می‌دهد نسخهٔ «سی» بالاترین ارجحیت خوانشی را در تصحیح دارد و نسخهٔ «می»، «کر» و «هت» به ترتیب ارجحیت‌های بعدی را. بررسی‌های ما حضور دو دسته نسخه با اصل متفاوت را نشان داد و در میان سه نسخهٔ خویشاوند «هت»، «می» و «کر»، نسخهٔ «می» ارجحیت بیشتری دارد.

تحلیل حساسیت کارایی^۱ یا عملکرد به بررسی سیستماتیک اثرپذیری و پیش‌بینی متغیرهای خروجی از متغیرهای ورودی یک مدل اشاره دارد و تمامی اطلاعات موجود را در مورد چگونگی رفتار جایگزین‌ها در برابر هر یک از زیرمعیارها نشان می‌دهد که در حقیقت فشرده‌ترین نمایش اطلاعات در اولویت گزینه‌هاست. نمودار زیر تصویر مرکب حساسیت این تحلیل است و عملکرد هر گزینه را روی هر معیار نشان می‌دهد.



1. Performance Sensitivity

نمودار نشان می‌دهد که عملکرد خوانش‌های کوتاه‌تر / بلندتر و تناسب اجتماعی بر گزینه‌ها قابل تأمل است. نیز آشکارا نزدیکی نسخه‌های «می»، «کر» و «هت» را به هم نشان می‌دهد، همچنین میزان تفاوت‌ها را در هر معیار که احتمالاً ناشی از کتابت و تعدد رونوشت برداری است. جدایی مبنایی نسخه «سی» نیز تأیید می‌شود.

۷- نتیجه‌گیری

تحلیل‌های این نوشتار نشان داد که تحلیل سلسله‌مراتبی و نرم‌افزار اکسپرت چویس می‌تواند ابزاری کاربردی در نسخه‌شناسی تطبیقی براساس خوانش‌های موجود و مقایسه زوجی آنها باشد. این از مهم‌ترین دستاوردهای این پژوهش است. تحلیل‌ها براساس خوانش‌های افتراقی و اشتراکی نسخ در گروه‌های فردی، زوجی و سه‌تایی نشان داد که از نسخ چهارگانه تصحیح یزدگردی در نفته‌المصدور نسخ «می»، «کر» و «هت» منشأ متفاوتی با نسخه «سی» دارند. بر اساس معیارهای بنگل و گریس‌باخ نسخه‌هایی که از اصل واحدی مشتق شده‌اند واجد شرایط مداخله در تصحیح به دلیل اجماع و پشتیبانی از خوانش یکدیگر نیستند، از این‌رو، خوانش‌های که به دلیل اجماع یا با پایه‌های استدلای اجتماعی گزینش شده‌اند محل تردید و نیازمند بررسی دقیق‌ترند. بررسی نسخ خطی چهارگانه نفته‌المصدور بر اساس دسته‌بندی خوانش‌ها و وزن‌دهی و مقایسه زوجی مبتنی بر ارزش‌های مأخوذه از معیارهای بنگل و گریس‌باخ نشان داد که نسخه «سی» علی‌رغم انتظار نسبت به نسخه‌های دیگر ارجحیت بالاتری دارد و نمودار تحلیل حساسیت نیز به خوبی اثرباری معیارهای مختلف را در کسب این جایگاه نشان داد. همچنین از میان سه نسخه همنسب «هت»، «کر» و «می»، نسخه «می» ارجحیت بالاتری دارد. بر پایه نتایج حاصل از این پژوهش خوانش‌های کوتاه‌تر / بلندتر و دشوارتر (تصحیف و تحریف) همان‌گونه که بنگل و گریس‌باخ در نظریه خود آورده‌اند در تفاوت‌های خوانشی نسخ سهم مهمی دارند. بر پایه نتایج این پژوهش تصحیح التقاطی این تصحیح چندان مناسب نیست. مصحح باید با مینا قراردادن خوانش‌های «سی» در صدد رفع مشکلات این نسخه از طریق مقابله با نسخه‌های «می»، «کر» و «هت» برمی‌آمد.

پی‌نوشت

۱. نگارندگان بر خود فرض می‌دانند از استاد علیرضا نیکوبی که با صرف وقت و حوصله فراوان در وزن‌یابی معیارها و تنظیم جدول خبره و بسیاری نکات دیگر، آنان را یاری رساند کمال تشکر و قدردانی را داشته باشند. از خداوند بزرگ برای آن استاد فرزانه، سلامتی و طول عمر با عزت آرزو می‌نماییم.

منابع

- امیدسالار، م. ۱۳۸۵. «تاریخچه‌ای از تصحیح متن در مغرب‌زمین و در میان مسلمین»، آینه میراث، س. ۴، (۳-۲): ۳۲-۷.
- آیدنلو، س. ۱۳۶۸. «استاد مینوی و متن‌شناسی شاهنامه (با یادداشت‌هایی درباره تصحیح داستان سیاوش)»، آینه میراث، س. ۵، (۴): ۱۰۳-۱۲۹.
- جهانبخش، ج. ۱۳۸۷. «تأملات نظری کارآمد در تصحیح متنون ادبی»، آینه میراث، س. ۶، (۳): ۷۳-۲۴.
- حسینی، س. م. ۱۳۷۹. «روش دکتر معین در تصحیح متنون فارسی»، متن‌پژوهی ادبی، (۱۳): ۲۱-۶.
- خرندزی زیدری نسوی، ش. م. ۱۳۸۹. نفته‌المصدور، تصحیح و توضیح ا. ح. یزدگردی، تهران: توسع.
- زرین‌کوب، ع. ۱۳۲۶. «روش علمی در نقد و تصحیح متنون ادبی»، یغما، (۱۱۰): ۲۵۹-۲۶۴.
- قدسی‌پور، س. ح. ۱۳۷۹. فرایند تحلیل سلسله‌مراتبی، تهران: نشر دانشگاه صنعتی امیرکبیر.
- مایل هروی، ن. ۱۳۷۹. تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- منجد، ص. ۱۳۷۸-۱۳۷۷. «درباره تصحیح متنون: روش تصحیح نسخه‌های خطی»، ترجمه س. ح. خدیوجم، آینه میراث، (۴و۳): ۱۱۱-۱۰۳.
- نیکمردان، ع. ۱۳۹۱. معرفی نرم‌افزار Expert choice به همراه خلاصه‌ای بر مطالب AhP، تهران: جهاد دانشگاهی (دانشگاه صنعتی امیرکبیر).
- Bengel, J. A. 2013. *Gnomon of the New Testament*, Vol.1: 9-18. London: Forgotten Books. (Original work published 1857).
- Epp, E. & G. D Fee. 2000. *Studies in the Theory and Method of New Testament Textual Criticism*. Michigan: William B. Eerdmans Publisher Company.
- Griesbach, J. J. 1849. Ed, *Novum Testamentum Graece*. reprinted by Alford. London: Moody reprint.
- Guimaraes, F. 2011. Research: Anyone Can Do It. Mainz, PediaPress GmbH.
- Houdmann, S. M. 2015. *Questions about the Bible: The 100 Most Frequently Asked Questions about the Bible*. E-Book
- Jarvis, S. Scholars & Gentlemen. 1995. *Shakespearian Textual Criticism and Representations of Scholarly Labour*. Oxford University Press.
- Lund, E. 2002. *Documents from the History of Lutheranism 1517-1750*. Minneapolis: Fortress Press
- Montgomery, W. R. & S. W Wells, G. Taylor, J. Jowett. 1997. *William Shakespeare: A Textual Companion*. New York: W. W. Norton & Company.
- Tanselle, G. T. 1989. *A Rationale of Textual Criticism*. The University of Pennsylvania Press.
- Vincent, M. R. 1899. *A History of the Textual Criticism of the New Testament*. Macmillan: Original from Harvard University.

نیان فارسی و کویش های ایرانی

سال اول، دوره دوم، پیشو ازستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۲

سرنامهای دوستی در زبان فارسی

دکتر بشیر جم

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۲۵

چکیده

اختصارسازی از فرایندهای مهم واژه‌سازی است که در آن یک یا چند نویسه جانشین چند واژه یا یک عبارت طولانی می‌شود. بهطور کلی به لحاظ شیوه تلفظ دو نوع اختصار وجود دارد؛ اختصارهای الفبایی که نویسه‌های آن تک‌تک تلفظ می‌شود، و سرنامها که حروف آن به صورت یک واژه ادا می‌شود. هدف این پژوهش معرفی و تحلیل چگونگی تشکیل سرنامهای دوستی است که ساز و کار ویژه و نوینی از واژه‌سازی در زبان فارسی ایجاد کرده و کاربردش در سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی باب شده و رو به افزایش است. این سرنامها افرون بر اختصار بودن واژه‌اند و گویای هدف و پیام آن سازمان‌ها. از این‌رو، این نوع اختصار، معنی را در دو سطح بیان می‌کند؛ به عنوان یک سرnam و به عنوان یک واژه موجود و معمولی زبان. هدف این پژوهش این است که نشان دهد فرایند تشکیل سرنامهای دوستی که موجب یکسان شدن صورت نوشتاری و تلفظ یک واژه موجود و یک سرnam می‌گردد نوعی افزایش معنایی به صورت «چندمعنایی» است.

واژگان کلیدی: نشانه‌های اختصاری، سروواژه، سرnam، سرنام دوستی، چندمعنایی

✉ b jam47@yahoo.com

۱. استادیار زبان انگلیسی دانشگاه شهرکرد

۱- مقدمه

زبان‌ها از روش‌های گوناگونی برای واژه‌سازی بهره می‌برند. یکی از این روش‌ها اختصارسازی است که در آن یک یا چند نویسه جاشین چند واژه یا یک عبارت طولانی می‌شود. به طور کلی به لحاظ شیوه تلفظ دو نوع اختصار وجود دارد؛ اختصارهای الفبایی که نویسه‌های آن تک‌تلفظ می‌شود، و سرnamها که حروف آنها به صورت یک واژه ادا می‌شود. اختصارسازی در زبان فارسی بسیار رایج است اما پژوهش‌ها در این زمینه انگشت‌شمارند. هدف این پژوهش معرفی و تحلیل سرnamها دوستخی به عنوان گونه‌ای ویژه و نوین از واژه‌سازی در زبان فارسی است. روش تحقیق این مقاله توصیفی- تحلیلی است؛ پس از معرفی هر سرnam دوستخی در زبان فارسی، دلیل دوستخی بودن و چگونگی تشکیل آن ارائه می‌شود. نمونه‌های این پژوهش سرnamهایی است که غالباً نام سازمان‌ها، نهادها یا مؤسسات هستند و یا این سازمان‌ها آنها را به کار می‌برند. پیکره این پژوهش غالباً مبتنی بر پیکره نوشتاری است. از آنجاکه در زبان فارسی پژوهش‌های چندانی پیرامون اختصارسازی انجام نشده، برای گردآوری نمونه‌ها و شواهد منابع خاصی در دسترس نیست. از این‌رو، داده‌ها از صدا و سیما، مطبوعات، سازمان‌ها، اداره‌ها، بانک‌ها و وبگاه‌های آنها، جست‌وجوی اینترنتی و برخی مقالات بخش پیشینه تحقیق گردآوری شده‌است.

انگیزه و دلیل اساسی اختصارسازی اصل اقتصاد و کم‌کوشی زبان (زیف، ۱۹۴۹: vii) است تا با صرف کمترین نیرو، بیشترین حجم اطلاعات انتقال یابد. این اصل در زبان‌شناسی نقش‌گرا^۱ بر اساس بوسمن^۲ (۱۹۹۶) و برمزا^۳ (۱۹۹۸) به ترتیب «قانون کمترین کوشش»^۴ و «اصل کوشش کمینه»^۵ نامیده می‌شود. طبق این اصل گویشوران گرایش دارند در تولید عناصر زبانی انرژی و کوشش کمتری به کار ببرند. براین اساس، اختصارسازی واژه‌ها برای تحقق اصل کم‌کوشی است. در چارچوب زبان‌شناسی نقش‌گرا دو عامل سهولت تولید عناصر زبانی گوینده و روشنی در کِ شنوونده با هم در تعامل‌اند (برزماء، ۱۹۹۷: ۳؛ هیز، ۱۹۹۷: ۲-۴؛ هیل^۶ و ریس، ۲۰۰۰^۷: ۱۸۰؛ مک‌کارتی، ۲۰۰۲^۸: ۲۲۰). سهولت تولید حاصل کاهش کوشش تولیدی است. روشنی در ک

-
1. Functional Phonology
 2. Hadumod Bussmann
 3. Paul Boersma
 4. law of least effort
 5. principle of minimal effort
 6. Bruce Hayes
 7. Mark Hale
 8. Charles Reiss
 9. John McCarthy

نتیجه افزایش تمایز صداها از هم است که درک آنها را برای شنونده آسان‌تر می‌کند، در مواردی موجب ابهام‌زدایی، و در نتیجه، منجر به ارتباط مؤثر می‌شود. ویسنتینی^۱ (۲۰۰۳: ۳۹) نیز بر این است که در زبان‌شناسی، اقتصاد نقش تعديل کننده تمامی نیروها و عوامل درون‌زبانی و برون‌زبانی را بر عهده دارد. اقتصاد کل نظام زبان را با صرف کمترین هزینه و نیرو کنترل می‌کند. به طوری که هرگونه تغییر غیراقتصادی که در صرف انرژی و تلاش، هزینه زیادی بر زبان تحمیل کند و مانع در درک و فهم باشد، خوب به خود حذف یا از آن پرهیز می‌شود. در واقع، زبان نوعی نظام ارتباطی است و در هر نظام ارتباطی کمال مطلوب آن است که با کمترین هزینه، بیشترین اطلاعات انتقال یابد. زاهدی و شریفی (۱۳۸۸) نیز بر این‌اند که اقتصاد تا آنجا بر فرایند اختصارسازی اعمال می‌شود که اصل رسانگی را نقض نکند. یعنی، کلمه‌ای اختصاری نباید آن قدر کوتاه باشد که به عنصری بی‌معنی بدل گردد، بلکه باید معرف و راهنمای واژه یا عبارت اصلی باشد.

۲- پیشینهٔ پژوهش

هر زبان‌شناسی در حوزهٔ صرف شماری از فرایندهای واژه‌سازی را معرفی کرده‌است؛ بائر^۲ (۱۹۸۳: ۲۰۱-۲۳۹) بیشتر فرایندهای واژه‌سازی از جمله اختصار^۳ و ادغام^۴ را ارائه و تعریف کرده‌است. تعریف‌های زبان‌شناسان تقریباً یکسان است و اختلافاتی جزئی دارد. مثلاً تراسک^۵ (۱۹۹۳: ۵) کوتاه شدن واژه‌های اصلی یک گروه را بدان حد که (ممولاً) فقط حرف آغازین‌شان باقی بماند اختصار می‌نامد. ادغام نیز فرایندهای است که طی آن یک واژه جدید از چسبیدن بخش‌های دو یا چند واژه به یکدیگر ساخته می‌شود، مانند «زمایش» و «نماهنگ» که به ترتیب از «زم + آزمایش» و «نمایش + آهنگ» ساخته شده‌اند. پرسش اینجاست که این دو فرایند چه ارتباطی با هم دارند؟ براساس نوشته کارسترز- مک‌کارتی^۶ (۲۰۰۲: ۶۵) سرنام^۷ در واقع نوعی ترکیب ادغامی^۸ است که واژه‌های آن تا آنجا کوتاه گشته‌اند که معمولاً فقط یک حرف از هر کدام باقی مانده‌است. براساس این تعریف سرنام حاصل تعامل با فرایند ادغام است.

1. Alessandra Vicentini

2. Laurie Bauer

3. abbreviation

4. blending

5 . Robert Lawrence Trask

6. Andrew Carstairs- McCarthy

7. word acronym

8. blend

از نظر شقاقي (۱۳۸۶: ۱۰۹) سرnamهای زبان فارسي به شيوههای زير ساخته می‌شوند:

۱. نويسه‌های نخست چند واژه؛ مانند «اتکا» مخفف «اتحاديّة تعاونيّهای کارکنان ارتش» و «آرفا» مخفف «آموزش زبان فارسي».
۲. نويسه‌های نخست نام خارجي يك سازمان يا مؤسسه؛ مانند «ایرنا» مخفف Islamic Republic News Agency
۳. نويسه‌های نخست برگدان يك نام خارجي؛ مانند «ساف» مخفف «سازمان آزادي بخش فلسطين».
۴. آميزهای از نويسه‌ها و هجاهای؛ مانند «تونير» مخفف «تولید و انتقال نیرو»^(۱).

بعضی سرnamهای فارسي با انتخاب سروازه برخی کلمات یا بخشی از کلمات ساخته شده‌اند. برای نمونه، سرnam «پاسام»، مخفف «شنوايی سنجی پاسخ ساقه مغز»، فقط متشكل از سروازه‌های سه کلمه آخر است و «تا» در سرnam «فاتا»، مخفف «فناوری اطلاعات و ارتباطات»، بخشی از واژه «ارتباطات» است (سمائي، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

از نظر فامييان و سخنور (۱۳۹۴: ۱۱۲) بررسی نشانه‌های اختصاری در فارسي دو نکته جالب را نشان می‌دهد: نخست، اين کلمات می‌توانند تکنويسه‌ای (ص)، دو نويسه‌ای (ه.ش)، سه‌نويسه‌ای (هما) یا چهارنويسه‌ای (سيبيا) باشند؛ دوم، گاه نشانه‌های اختصاری نيز مانند واژه‌های معمولي زبان چندمعنائي‌اند. برای نمونه «ص» هم به شماره صفحه اشاره می‌كند و هم نشانه‌ای برای صلوات است. آنان (همان: ۱۲۰) همچنین نوشته‌اند که بيش از نيمى از نشانه‌های اختصاری کل پيکره بررسی شده‌شان سه‌نويسه‌ای‌اند و اختصارات دو و چهارنويسه‌ای در رتبه‌های دوم و سوم قرار دارند. نيز گرایش به کلمات اختصاری سه‌نويسه‌ای بر اهميت چنین ساختاري در فرایند اختصارسازی تأکيد دارد. آنان می‌افرايند به نظر مى‌آيد کلمات اختصاری سه‌نويسه‌ای در ذهن گويشواران به الگوي واقعی واژه‌های طبیعی نزديک‌ترند و اين نکته باید در فرایند واژه‌گزینی مد نظر قرار گيرد.

كاربرد اختصارها در زبان فارسي در حال افزایش است. استفاده از اختصارها در ارتباط کلامي و نوشتاري موجب سرعت عمل و صرفه‌جوبي در نوشتن، خواندن، کاغذ و وقت مى‌شود (محتراري معمار، ۱۳۸۲: ۵۳). کافي (۱۳۷۰: ۲۱) بر اين است که هيج مانع جدي در برابر اختصارسازی در زبان فارسي وجود ندارد ولی فامييان و سخنور (۱۳۹۴: ۱۲۱) اتصال نويسه‌های الفبا در زبان فارسي را مانع اختصارسازی مى‌دانند و مى‌گويند زبان‌هایی چون انگلیسي و تركي که نويسه‌های الفبايي جدا دارند با اين مانع روبه‌رو نيسنند. سمايي (۱۳۹۰: ۱۳۰) نيز

یکی از مشکلات خط فارسی را نبود نشانه برای ضبط حرکات می‌داند که تا حدی موجب تلفظ دلخواه و چندگانگی تلفظ سروازه‌ها (سیرنام‌ها) می‌شود. امکان قرار دادن واکه به دلخواه در میان همخوان‌ها باعث شده که از اختصارهای الفبایی کمتر استفاده شود. البته این در سروازه‌ها که شبیه الفاظ موجود فارسی است صدق نمی‌کند. ضمناً از آنجاکه سروازه‌های تخصصی در حوزه خاصی به کار می‌روند، به تدریج توافقی سمعی بین اهل فن برای تلفظ آنها به وجود می‌آید.

اختصارسازی پدیده نوبنی نیست. نوشته‌های یونانیان باستان، دستنوشته‌های قرون وسطی و قرآن کریم^(۱) واژه‌های اختصاری دارند. اختصارسازی در زبان فارسی قاعده‌مند است و قدمتی دیرینه دارد. مثال‌های اولیه آن به سنگنبشته‌های دوران باستان و سکه‌های دوران میانه برمی‌گردد (زاده‌ی و شریفی، ۱۳۸۸: ۶۹). برخی با ذکر نمونه‌هایی از اختصارات حک شده بر سکه‌های ایران باستان و اختصارات هزووارشی به فرایند اختصارسازی در ایران باستان پرداخته‌اند (همانان، ۱۳۹۰).

۳- انواع اختصار

فرایند اختصار غالباً هم در صورت نوشتاری و هم در صورت تلفظی واژه‌ها رخ می‌دهد و به دو دسته «اختصار الفبایی» و «سیرنام» تقسیم می‌شود (هارلی^۱: ۳۶۸؛ دینیگ^۲ و دیگران، ۲۰۰۷: ۵۹-۶۰). هسپلمث^۳ (۲۰۰۲: ۲۵) هر دو دسته را اختصارهای الفبا بنیاد^۴ می‌نمد.

۳-۱- اختصارهای الفبایی

اختصار الفبایی که در منابع گوناگون با نام‌های initialism و spelling مطرح شده، اختصاری است که نویسه‌های آن تک‌تک با حروف الفبا تلفظ می‌شود، مانند «ش. م. ه» (شیمیایی- میکربی- هسته‌ای)، «ش. م. ر» (شیمیایی- میکربی- رادیو- اکتیو)، «ک. م. م» (کوچک‌ترین مضرب مشترک)، «ب. م. م» (بزرگ‌ترین مضرب مشترک) و «پ. ت. ت» (پست و تلگراف و تلفن).

افزون‌براین، ویژگی اختصاری برخی اختصارها فقط به صورت نوشتاری مربوط است نه صورت تلفظی آنها. به بیانی دیگر، این اختصارها به شکل واژه اصلی‌شان تلفظ می‌گردند، مانند

1. Heidi Harley

2. Keith Denning

3. Martin Haspelmath

4. Alphabet- based abbreviations

اختصارهای «ه.ق» و «ق.م» در زبان فارسی و Mr. در زبان انگلیسی که «هجری قمری»، «قبل از میلاد» و mister تلفظ می‌شوند.

۲-۳- سرنامها

«سرنام» در منابع مختلف با نام‌های acronym یا word مطرح شده‌است و به اختصاری گفته می‌شود که حروف آن نه تک‌تک که به صورت یک واژه ادا می‌شود. نمونه آن در زبان فارسی سرنام‌های «نزاجا» (نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران)، «نهجا» (نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران)، «پهبد» (پرنده هدایت‌پذیر از دور) و «برجام» (برنامه جامع اقدام مشترک) است. گاهی سرنام‌ها با چند نویسه از هر واژه ساخته می‌شوند، مانند هوانیروز (هوایی‌نمایی نیروی زمینی)، و جنگال (جنگ‌های الکترونیکی). در زبان فارسی شمار سرنام‌ها بسیار بیشتر از اختصارهای الفبایی است، سمائی (۱۳۹۰: ۱۳۰ و ۱۳۲) دلیل را آسان‌تر بودن یادگیری و به خاطر سپاری سرنام‌ها برای فارسی‌زبانان می‌داند. وی می‌افزاید که در ۳۸ اختصار مصوب فرهنگستان فقط «ک.د.د» (کشف دانش دادگان) و «آ.ب» (آموزش و ببنیاد) که در حوزه رایانه به کار می‌روند از نوع الفبایی‌اند.

برخی اختصارها نیز به هر دو صورت الفبایی و واژه‌ای تلفظ می‌شود؛ در زبان انگلیسی UFO^۱ به هر دو صورت «یو اف او» و «یوفو»، و URL^۲ به هر دو شکل «یو آر ال» و «اِرل» تلفظ می‌گردد. در زبان فارسی نیز سازمان CIA^۳ به هر دو صورت «سی آی ای» و «سیا» تلفظ می‌شود. نیز برخی ساختها از ترکیب یک اختصار الفبایی و یک سرنام تشکیل شده، مانند MS-DOS^۴ و CD-ROM^۵ که به صورت «سی دی رام» و «ام اس داس» تلفظ می‌شود.

۳- سرنام‌های دوسطحی^۶

هادسن^۷ (۲۰۰۰: ۲۴۴) در مطلبی با عنوان «سرنام‌های دوسطحی» می‌نویسد که امروزه در جامعه انگلیسی‌زبان گونه‌ای از اختصار در سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی باب شده که صورت نوشتاری آن افزون بر اختصار بودن، واژه نیز هست، و گویای جنبه‌ای از اهداف سازمان‌هاست.

- 1. Unidentified Flying Object
- 2. Uniform Resource Locator
- 3. Central Intelligence Agency
- 4. Compact Disk Read Only Memory
- 5. Microsoft Disk Operating System
- 6. two-level word acronyms
- 7. Grover Hudson

این نوع سرnam معنی را در دو سطح بیان می‌کند؛ به عنوان یک «سرnam» و به عنوان یک واژه معمولی. برای نمونه، سرnam دو سطخی NOW، مخفف National Organization of Women (سازمان ملی زنان) می‌گوید زنان عضو این سازمان از تبعیض علیه زنان به ستوه آمده و «همین حالا» خواستار پایان تبعیض‌ها هستند. سرnam دوستخی SMOOSA مخفف State Save Main's Only Official Animal (سازمان حیوان رسمی ایالت میں را نجات دهید). این حیوان همان‌گونه که سرnam نشان می‌دهد moose یعنی «گوزن» است. سرnam دو سطخی MADD مخفف Mothers Against Drunk Driving (مادران خشمگین (mad) علیه رانندگی در حالت مستی) است. سرnam WAR مخفف Women Against Rape (زنان علیه تجاوز به عنف) و نام سازمانی مدافع حقوق زنان و کودکان در برابر تجاوز به عنف است که به مبارزه (war) علیه این جرم می‌پردازد. سرnam دوستخی CARE Cooperative for Assistance and Relief Everywhere (سازمان همکاری برای کمک و امدادرسانی در همه‌جا) همان‌گونه که از نامش (CARE) پیداست سازمانی با هدف مراقبت و حمایت از انسان‌ها در برابر تنگ‌دستی و بلایاست.

سرnam غیردوستخی فقط با کنار هم قرار گرفتن نویسه‌های واژه‌ها ساخته می‌شود، ولی سرnam دوستخی، مطابق با یک واژه موجود در زبان و با الهام از آن واژه ایجاد می‌شود. از این‌رو، دنینگ و دیگران (۲۰۰۷: ۶۰) این نوع سرnam را که حاصل روندی معکوس در اختصارسازی است «سرnam معکوس»^۱ نامیده‌اند.

۳-۱-۳- سرنامهای دوستخی در زبان فارسی

در زبان فارسی تعداد سرنامهای دوستخی به آرامی در حال افزایش است. تاکنون به این گونه اختصار در فارسی نپرداخته‌اند. البته زاهدی و شریفی (۱۳۸۸ و ۱۳۹۰) گذرا با عنوان «همآوا با کلمه‌ای در زبان» به آنها اشاره کرده و نوشته‌اند که در زبان فارسی بیشتر گرایش بر واژه‌گونه بودن اختصارهاست و برخی واژه‌های اختصاری به صورتی ساخته می‌شوند که با واژه‌ای که در زبان وجود دارد همآوا و اغلب همنویسه باشد (اعم از یک یا چندمعنایی).

موارد زیر نمونه‌هایی از سرنامهای دوستخی در زبان فارسی هستند:

- «هما» مخفف «هوایپیمایی ملی ایران»؛ واژه «هما» پرندگانی نماد سعادت است. پیداست که سرnam «هما» و معنای واژه «هما» کاملاً با یکدیگر مرتبط و هماهنگ‌اند.

1. reverse acronym or backronym

- «حرکت» مخفف «حسن رفتار و کردار ترافیک»؛ ترافیک مظهر جنب‌وجوش و حرکت است و نمی‌توان از ترافیک صحبت کرد و در آن به حرکت توجه نداشت. حرکت، در عین حال ضد ترافیک درمانده و راهبندان و ایستایی است و با حرکت، جنب‌وجوش و ادامه‌دادن راه منظور می‌شود (مختراری معمار، ۱۳۸۲: ۵۲).
- «سمت» مخفف «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها»؛ سمت یعنی جهت و بیان کننده هدف سازمان است. مسلماً، گزینش سرnam «سمت» عمدی است زیرا فقط مخفف سه واژه نخست این سازمان است.
- «ماجد» مخفف « مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی »؛ ماجد یعنی دارنده مجد و شکوه و بیان کننده مجد و شکوه این مؤسسه و انتشارات آن است.
- «باران» مخفف « بنیاد آزادی رشد و آبادانی ایران »؛ مؤسسه‌ای است که چون باران آبادانی می‌آورد هدفش آبادانی ایران به لحاظ فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است.
- «رجاء» مخفف « راه‌آهن جمهوری اسلامی ایران »؛ واژه عربی « رجاء » به معنی « امید و آرزو » است. افروزن عمدی « همزه » به انتهای این سرnam (بر روی بلیت‌های قطار) گواه دوستی بودن آن است.
- «صبا» مخفف برنامه تلویزیونی « صبح بخیر ایران »؛ صبا نسیم صبحگاهی است و حاکی از آن است که این برنامه همچون نسیم صبا به سراسر ایران می‌رود.
- «شارح» مخفف « شبکه اطلاع رسانی حوزه »؛ آشکار است که این سرnam بیان کننده وظيفة این شبکه یعنی « شرح مسائل دینی » است.
- «شتاب» مخفف « شبکه تبادل اطلاعات بین بانکی »؛ که تبادل اطلاعات در آن با سرعت و شتاب انجام می‌گیرد. سرعت و شتاب در لوگوی این شبکه نیز آشکار است:



- «جام» مخفف « حساب جاری الکترونیک بانک ملت »؛ همچون جام جهان‌نما شبکه حساب‌های جاری را پوشش می‌دهد. نبود « ح » و « ب »؛ اولین نویسه‌های واژه‌های « حساب » و « بانک » در این سرnam بیان کننده گزینش عمدی « جام » است.

- «سپهر» مخفف «سیستم پردازش هوشمند رایانه‌ای (بانک صادرات)»؛ همچون آسمان در همه جا گسترده است و همه نقطه کشور را پوشش می‌دهد.
- «امکان» مخفف «اتحادیه مرکزی تعاونی‌های مصرف کارگران ایران»؛ بیان‌کننده هدف اتحادیه یعنی فراهم ساختن امکانات برای کارگران است. برای ساخت این سرnam از نویسه‌های نخست واژه‌های «اتحادیه»، «مرکزی» یا «صرف»، «کارگران»، و نویسه‌های نخست و پایانی «ایران» بهره برده‌اند و نویسه نخست واژه «تعاونی‌ها» به عدم در آن به کار نرفته است.
- «رافع» مخفف «رشد استعدادهای فرزندان علی(ع)»؛ طرحی در وزارت آموزش و پرورش برای حمایت از دانش‌آموzan محروم از نعمت پدر است. از نام این طرح پیداست که «ترفیع-دهنده» استعدادهای است.
- «شهاب» مخفف «شناسایی و هدایت استعدادهای برتر»؛ نام طرحی در وزارت آموزش و پرورش برای شناسایی و هدایت استعدادهای برتر و نخبه دانش آموزی است. همان‌گونه که از نام این طرح پیداست نخبه‌گان و استعدادهای برتر به شهاب‌های آسمانی تشبیه شده‌اند.
- «سیب» مخفف «سامانه یکپارچه بهداشت»؛ نام سامانه وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی است که در راستای ارائه خدمات بهداشتی درمانی در قالب برنامه‌ها و پروژه‌های تحول نظام سلامت اجرا می‌شود. میوه سیب نماد تندرنستی است.
- «مدد» مخفف «مجتمع داوطلبان درمانگر»؛ طرح سازمان نظام پزشکی برای ویزیت و اقدامات تشخیصی رایگان قشر محروم است. نام این طرح بیان‌کننده هدف آن یعنی «مدد» و یاری محرومان است.
- «سپاس» مخفف «سروش پاسداشت انسان سالم»؛ مربوط به مؤسسه سپند آسایش پارس است. هدف آن فرهنگ‌سازی در حیطه زندگی سالم با محوریت موضوع سرطان و ارائه خدمات اجتماعی، عاطفی، روانی و معنوی به مبتلایان و بهبودیافتگان از سرطان، خانواده‌های آنها و نیز کسانی است که عزیزی را بر اثر این بیماری از دست داده‌اند.
- «محک» مخفف « مؤسسه خیریه حمایت از کودکان مبتلا به سرطان»؛ سازمانی مردم‌نهاد است که با اتکا به جلب مشارکت‌های مردمی و انواع کمک‌های بشردوستانه به درمان بیماری سرطان کودکان و حمایت از آنان و خانواده‌شان می‌پردازد. «محک» آزمایشی برای نیکوکاران است. مسلمان گزینش این سرnam عمدی است زیرا «محک» فقط مخفف سه واژه، از هشت واژه نام این مؤسسه است؛ « مؤسسه»، « حمایت» و « کودکان».

- «کمک» مخفف «کیش مهر کتایون»؛ بنیادی که کتایون ریاحی، بازیگر سینما و تلویزیون، در سال ۱۳۹۱ با هدف کمک به کودکان ناشنوای مادرزاد نیازمند جراحی کاشت حلزونی گوش، در جزیره کیش تأسیس کرد. این بنیاد با همکاری سازمان بهزیستی کشور کودکان ناشنوای مادرزاد را شناسایی می‌کند و بخش بسیاری از هزینه‌های درمان آنان را می‌پردازد.
- «کام» مخفف جمله «کالای ایرانی می‌خریم»؛ نام پویش (کمپین) حمایت از تولید داخلی است تا طعم کالای باکیفیت ایرانی به کام مردم بشود. این سرnam دوستی این نظرسنجی پیامکی تعیین نام پویش حمایت از تولید داخلی است که در برنامه تلویزیونی خندوانه در سال ۹۵ انجام شد. گزینش این سرnam نشانه استقبال جامعه ایران از سرnam‌های دوستی است و می‌تواند نویدبخش ساخت نمونه‌های بیشتری در آینده باشد.
- «کاج» مخفف «اعتبار کارانه اشتغال جوانان»؛ نام طرح دولت به هدف اشغال زایی برای جوانان است. مسلماً، گزینش سرnam «کاج» عمدی است زیرا نویسه نخست واژه «اعتبار» به عمد در آن به کار نرفته است. درخت کاج به علت همیشه سبز بودن نماد زندگی و ثبات است.
- «چمن» مخفف «چاکر، مخلص و نوکر»؛ چمن نشان از رواج سرnam دوستی در گفتار عامیانه^۱ دارد. به نظر می‌رسد منظور گوینده از این سرnam که به صورت «چمنِتم» یا «چمنِتیم» به کار می‌رود این است که افزون بر چاکر، مخلص و نوکر بودن چمن زیر پای مخاطب نیز هست.

WAVE - مخفف World Against Violence and Extremism به معنی جهان علیه خشونت و افراطی گری است. این سرnam دوستی فارسی نیست و چون آن را رئیس جمهور ایران، حسن روحانی آفریده در این بخش آمده است. مجمع عمومی سازمان ملل پیشنهاد ایشان را با عنوان «جهان علیه خشونت و افراطی گری» با اجماع، در قطعنامه‌ای در ۱۳۹۲/۹/۲۷ تصویب کرد. واژه wave به معنی موج نیز هست. هدف از وضع این سرnam دوستی ایجاد موجی بزرگ در جهان در برابر خشونت و افراطی گری است.

۳-۲-۳- تمایز سرnam‌های دوستی از غیردوستی

یکی از معیارهای مهم تمایز سرnam‌های دوستی از غیردوستی تلفظ آنهاست؛ پیشتر گفته شد که زاهدی و شریفی (۱۳۹۰) به سرnam‌های دوستی با عنوان «همآوا با کلمه‌ای در

1. slang

زبان» اشاره کرده و نوشتهداند که برخی واژه‌های اختصاری ساخته شده با واژه‌ای موجود در زبان هم‌آوا و اغلب همنویسه‌اند. همه سرنام‌های بررسی شده بخش پیشین این‌گونه هستند زیرا تلفظ آنها با تلفظ «واژه موجود»^۱ متناظر یکسان است، اما سرنام «اتکا» مخفف «اتحادیه تعاوی کارکنان ارتش» از نوع دوستخی به شمار نمی‌رود، زیرا به دلیل ساکن و غیرمشدد بودن نویسه «ت» با واژه موجود؛ «اتکا» هم‌آوا نیست. این اختصار هم در نوشتار و هم در گفتار به صورت مختصر ظهر کرده است و تلفظ می‌شود. از این‌رو، گروه تخصصی اختصارات فرهنگستان (۱۳۷۸: ۲) آن را از نوع «کوتاه‌گفت» به شمار آورده است.

یکی دیگر از معیارهای مهم برای دوستخی بودن این سرنام‌ها معنای آنهاست؛ با دیدن یا شنیدن سرنام، معنای دیگرش هم باید در ذهن متبار شود. حال اگر بین یک سرنام و یک واژه هم‌آوا- همنویسه با آن سرنام، هیچ ارتباطی متبار نشود، آن سرنام از نوع دوستخی به شمار نمی‌رود، برای نمونه، «واج» مخفف «واکنشگاه آب جوشان» است و چون هیچ ارتباطی بین این اصطلاح در حوزه فیزیک و واژه «واج» در حوزه زبان‌شناسی وجود ندارد، سرنام از نوع دوستخی نیست.

۳-۳-۳- افزایش معنایی

هر واژه یک معنی مرکزی^۲ و چندین معنی حاشیه‌ای^۳ وابسته به موقعیت دارد (بلومفیلد^۴، ۱۹۳۵؛ به نقل مک‌ماهون^۵، ۱۹۹۴: ۱۷۶). اما آیا فرایند تشکیل سرنام‌های دوستخی که موجب یکسان شدن صورت نوشتاری و تلفظ واژه موجود و سرنام می‌گردد را باید نوعی افزایش معنایی به صورت «چندمعنایی»^۶ شدن یک واژه در نظر گرفت، یا واژه‌سازی به صورت ایجاد دو واژه «هم‌آوا- همنویسه»^۷؟ در چندمعنایی یک واژه چند معنی مرتبط به هم دارد. این ارتباط از راه توسعه معنای مرکزی واژه ایجاد می‌شود، برای نمونه همه معنای «سر»؛ عضو بدن، نوک و برتر، با هم ارتباط دارند. ولی در واژه‌های هم‌آوا- همنویسه چند واژه متفاوت، بی هیچ ارتباط معنایی، به طور تصادفی به یک شکل تلفظ و نوشته می‌شوند، گویی یک واژه چند معنی کاملاً متفاوت

-
- 1. actual word
 - 4. central meaning
 - 5. marginal meaning
 - 4. Leonard Bloomfield
 - 3. April M. S. McMahon
 - 6. polysemy
 - 7. homonym

دارد. برای نمونه، یکسانی تلفظ و نوشтар «گل» (گیاه) و «گل» (رفتن توپ به درون دروازه در بازی) تصادفی است. اولی فارسی و دومی وام واژه‌ای انگلیسی است. اگر یکسانی تلفظ و صورت نوشترای یک واژه موجود و یک سرnam را تصادفی، یعنی از نوع هم‌آوا- همنویسه در نظر بگیریم و آنها را دو واژه نامرتبه به شمار بیاوریم، مسلماً نمی‌توانیم بحث افزایش معنایی را مطرح کنیم، بلکه فقط می‌توانیم ادعا کنیم واژه جدیدی به زبان فارسی افروده شده است. پس، هیچ ارتباطی بین صورت «سپهر» به معنی «آسمان» و صورت «سپهر» به معنای «یک سیستم پرداخت رایانه‌ای بانکی» وجود ندارد. نیز بین صورت «همما»، پرندۀ سعادت و صورت «همما» به معنای هواپیمایی ملی ایران هیچ ارتباطی نیست و آنها دو واژه متفاوت‌اند که تصادفی تلفظ و املای یکسان دارند. از سوی دیگر، اگر فقط نتیجه را در نظر نگیریم، بلکه به علت ساخته شدن و گزینش یک سرnam دوستخی بپردازیم و این واقعیت را در نظر بگیریم که شباهت آنها تصادفی نیست، بلکه هدفی در کار بوده است، شاید بتوان آنها را مواردی از چندمعنایی در نظر گرفت و بحث افزایش معنایی را مطرح کرد، به رغم اینکه علت این افزایش معنایی عاملی برون‌زبانی است، مثلاً می‌توان گفت واژه «همما» علاوه بر پرندۀ سعادت به معنای هواپیمایی ملی ایران نیز هست. واژه «سپهر» علاوه بر معنای «آسمان» به معنای یک سیستم پرداخت رایانه‌ای بانکی نیز هست. این بحث، نظر باومن^۱ (۲۰۰۹: ۲۴) را تأیید می‌کند که تمایز فرایند واژه‌سازی از فرایند تغییر معنایی به دلیل مبهم بودن مرز میان آنها دشوار است.

۴- نتیجه‌گیری

انواع اختصار از فرایندهای مهم واژه‌سازی به شمار می‌رود. حاصل تعامل اختصار با فرایندِ ادغام، گونه‌ای از اختصار است که سرnam نامیده می‌شود. نویسه‌های یک سرnam تک‌تک تلفظ نمی‌شود، بلکه به صورت یک واژه ادا می‌شود. سرnam دوستخی گونه خاص و نوینی از سرnam‌هاست که معنی را در دو سطح بیان می‌کند؛ به عنوان یک سرnam و به عنوان یک واژه موجود. سرnam‌های دوستخی با واژه‌ای که از قبل در زبان وجود داشته هم‌آوا و اغلب هم‌نویسه‌اند. یکی از معیارهای مهم برای دوستخی بودن سرnam‌ها معنای آنهاست؛ وقتی با دیدن یا شنیدن یک سرnam، معنای دیگرش هم در ذهن متبار شود دوستخی است.

از دستاوردهای این مقاله، معرفی سرnam‌های دوستخی در زبان فارسی برای نخستین بار، و تحلیل چگونگی تشکیل آنهاست. وجود این سرnam‌ها گوبای توانایی بسیار زبان فارسی در

1. K. Bauman

واژه‌سازی با ساز و کاری نوین است. اتصال نویسه‌های الفبا در زبان فارسی، ساخت سرنامهای دوستخی را نه تنها دشوار نمی‌کند، بلکه این اتصال موجب واژه‌گونه شدن این نوع سرنامها می‌شود و حتی ساختشان را آسان‌تر می‌کند.

دستاوردهای دیگر در حوزه معناشناسی است؛ اگر یکسانی تلفظ و صورت نوشتاری یک واژه موجود با سرnam را تصادفی، یعنی از نوع هم‌آوا- همنویسه در نظر بگیریم و آنها را دو واژه نامرتب به شمار بیاوریم، مسلماً نمی‌توانیم بحث افزایش معنایی را مطرح کنیم، فقط می‌توانیم ادعا کنیم واژه جدیدی به زبان فارسی افزوده شده‌است. از سوی دیگر، اگر فقط نتیجه را در نظر نگیریم، بلکه به علت ساخته شدن و گزینش یک سرnam دوستخی پردازیم و این واقعیت را در نظر بگیریم که شباهت آنها تصادفی نیست، بلکه هدفی در کار بوده‌است، شاید بتوان آنها را مواردی از چندمعنایی در نظر گرفت و بحث افزایش معنایی را مطرح کرد. این پژوهش می‌تواند به لحاظ فنی به آشنایی بیشتر خوانندگان با سرنامها بهویژه سرنامهای دوستخی و شیوه ساخت آنها کمک کند و موجب تشویق به کارگیری و رواج این گونه اختصارات در جامعه شود.

پی‌نوشت

۱. برخلاف نظر شقاقي، سرnam «توانير» آميزه‌اي از نویسه‌ها و هجاهای نیست. درست است که «ت»، «و» و «ا» به ترتیب نویسه‌های آغازین سه واژه «تولید»، «و» و «انتقال» هستند ولی بخش «نيز» هیچ‌یک از دو هجای واژه «نيرو» نیست. این بخش، از هجای نخست این واژه و آغازه هجای دوم آن تشکیل شده‌است. بنابراین، شیوه چهار باید به «آميزه‌اي از نویسه‌ها و بخشی از يك واژه» تغییر کند.
۲. منظور حروف مقطعه (گسسته از هم) است. اینها حروفی هستند که در آغاز ۲۹ سوره قرآن آمده‌اند و گسسته خوانده می‌شوند، مانند ال (الف، لام، ميم)، الر (الف، را) و يس (يا، سين).

منابع

- Zahedi, K. & L. Shrifvi. ۱۳۸۸. « اختصارسازی در زبان فارسی ». زبان و زبان‌شناسی. ۵ (۹): ۶۹-۹۲.
_____. ۱۳۹۰. « قدمت اختصارسازی در زبان فارسی ». زبان‌پژوهی. ۲ (۴): ۳۳-۵۰.
Smaie, M. ۱۳۹۰. « سروواژه‌سازی در زبان فارسی و سروواژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی ». نامه فرهنگستان. ۱۲ (۴۵): ۱۲۸-۱۳۳.
Shqaqi, W. ۱۳۸۶. مبانی صرف، تهران: سمت.

- فامیان، ع. و م. سخنور. ۱۳۹۴. «بررسی تطبیقی کلمات اختصاری در فارسی، انگلیسی، عربی و ترکی استانبولی». *زبان پژوهی*. ۷(۱۰۳): ۱۰۳-۱۲۲.
- فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ گروه اختصارات. ۱۳۷۸. *اصول و ضوابط و روش‌های اختصارسازی*. تهران: نشر آثار.
- کافی، ع. ۱۳۷۰. «اختصارات و زبان فارسی». *نشر دانش*، ۱۱(۵): ۱۳-۲۳.
- مختاری معمار، ح. ۱۳۸۲. *مروری بر آغازهای اختصارات در زبان فارسی*. تهران: سخن.
- Bauer, L. 1983. *English word formation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bauman, K. 2009. *Morphology and word formation processes*. Middlesex: KRT.
- Bloomfield, L. 1935. *Language*. London: George Allex & Unwin.
- Boersma, P. 1997. *The elements of functional phonology* [Ms]. University of Amsterdam. [ROA-173]
- Boersma, P. 1998. *Functional phonology. Formalizing the interactions between articulatory and perceptual drives*. Utrecht: LOT.
- Bussmann, H. 1996. *Routledge dictionary of language and linguistics*. London and New York: Routledge.
- Carstairs- McCarthy, A. 2002. *An introduction to English morphology: words and their structure*. Edinburgh University Press.
- Denning, K. B. Kessler & W. R. Leben. 2007. *English vocabulary elements*, Oxford University Press.
- Harley, H. 2004. Why is it the CIA but not *the NASA? Acronyms, initialisms and definite descriptions, in American Speech, vol. 79, 4/2004, p. 368-399.
- Hale, M, and C. Reiss. 2000. «Substance abuse and dysfunctionalism: Current trends in phonology». *Linguistic Inquiry*, (31): 157-169.
- Hayes, B. 1997. *Four rules of inference for ranking argumentation*. Unpublished manuscript. Los Angeles: University of California.
- Haspelmath, M. 2002. *Understanding morphology*. London: Arnold.
- Hudson, G. 2000. Essential introductory linguistics. Oxford, England: Blackwell.
- McCarthy, J. 2002. *A Thematic Guide to Optimality Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- McMahon, A. M. S. 1994. *Understanding language change*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Trask, R. L. 1993. *A dictionary of grammatical terms in linguistics*. Routledge.
- Vicentini, A. 2003. *The economy principle in language*. Italy: Milan University.
- Zipf, G. 1949. *Human behavior and the principle of least effort*. Boston: Addison Wesley.

زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

سال اول، دوره دوم، پیمزد مهرستان ۱۳۹۵، شماره پاپی ۲

فعل در گویش کلاسوري

دکتر چنگیز مولایی

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۶

چکیده

دستگاه فعل در گویش کلاسوري مختصات و ویژگی‌هایی دارد که آن را در تقابل با زبان فارسی و دیگر گویش‌های جنوب غربی ایران قرار می‌دهد. حتی در مواردی آن را از برخی از گویش‌های هم خانواده خود، نظیر هرزنی، تالشی، تاکستانی، چالی، اشتهرادی، سگزاری، خیارجی و ... که گروه زبان‌های شمال غربی ایران را تشکیل می‌دهند و احتمالاً جملگی از آذری باستان منشعب شده‌اند، تمایز می‌کند. برخی از این ویژگی‌ها که در بررسی‌های زبانی اهمیتی خاص دارند عبارت‌اند از: زوال تدریجی مادة مضارع و بنای اغلب صيغه‌های مشتق از آن از مادة ماضی؛ ساخت مضارع اخباری و ماضی استمراری از مصدر؛ همسانی کامل صيغه‌های ماضی مطلق و ماضی نقلی لازم و تمایز این دو فعل از جایگاه تکیه؛ کاربرد صفت فاعلی به عنوان مادة آینده و دیگر مختصات و ویژگی‌هایی که در مقاله حاضر به تفصیل به آنها خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: گویش‌های ایرانی، آذری باستان، گویش‌های شمال غربی، گویش کلاسوري، ساختمان فعل

۱- مقدمه

کلاسوری از گویش‌های بازمانده آذربایجان است که هم‌اکنون در روستای کلاسور، در ۸۹ کیلومتری اهر و تقریباً ۴۲ کیلومتری کلیبر، تعداد اندکی از دهقانان معمر بدان تکلم می‌کنند. این گویش کهن ایرانی بر اثر نفوذ و گسترش فزاینده زبان ترکی در منطقه و مهاجرت اغلب بومیان تات‌زبان به مراکز شهری، تقریباً در حال خاموشی است. شاید چند صباحی دیگر آثار و نشانی از آن باقی نماند و در ردیف گویش‌های خاموش ایرانی قرار گیرد.

درباره گویش کلاسوری به جز اشارات کوتاه احسان یارشاطر به برخی از مختصات آوایی و ویژگی‌های دستوری آن ذیل ماده آذربایجان در دانشنامه ایران و اسلام (۱۳۵۴) و ذیل مدخل آذربایجان در دانشنامه ایرانیکا (۱۹۸۸) گزارش دیگری منتشر نشده است. رساله دکتری اصغری (۲۰۰۸) به راهنمایی گارنیک آساطیریان در باب گویش کلاسوری است و مشتمل بر مواد خام بسیار غنی، که منتشر نشده و مؤلف از سر لطف نسخه‌ای از آن را در اختیار نگارنده قرار داد. آنچه در مقاله حاضر می‌آید، توصیف ساختمان فعل در این گویش با رویکرد زبان‌شناسی تاریخی تطبیقی است. مقولات مختلف فعل با مقولات مشابه و همسان در دیگر گویش‌های شمال غربی، به ویژه گویش هرزنی که خویشاوندی بسیار نزدیکی با گویش کلاسوری دارد، مقایسه، و اصل مشترک آنها در ایرانی میانه غربی و ایرانی باستان بررسی شده است.

ساخت فعل در گویش کلاسوری، اساساً مبتنی بر دو ماده ماضی و مضارع است، اما فعل‌های مضارع اخباری و ماضی استمراری از مصدر ساخته می‌شوند. دستگاه فعل چهار وجه اخباری، التزامی، امری و تمنای؛ دو شمار مفرد و جمع؛ و سه شخص اول، دوم و سوم شخص دارد. وجه اخباری شامل زمان‌های مضارع اخباری، ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی نقلی و ماضی بعيد؛ و وجه التزامی شامل مضارع التزامی و ماضی التزامی می‌شود. از ماضی و مضارع تمنایی نیز نمونه‌هایی در دست است، گرچه ساخت مضارع تمنایی سخت مشکوک می‌نماید. فعل آینده یا مستقبل، ساخت ویژه‌ای دارد و با خواتم صرفی که در ساختمان ماضی مطلق لازم نیز دیده می‌شود، از صفت فاعلی ساخته می‌شود. دسته‌ای از ماده‌های افعال، لازم و دسته‌ای دیگر متعددی هستند، اما لواحقی نیز وجود دارد که از الحال آنها به ماده ماضی، می‌توان فعل لازم را به فعل متعددی و فعل متعددی را به وادری یا سببی تبدیل کرد. صفت‌های فاعلی و مفعولی، با لواحق خاص خود، هر دو از ماده ماضی ساخته می‌شوند. در این دستگاه فعلی همچنین نوعی مضارع استمراری وجود دارد که ساخت آن مبتنی بر صفت فاعلی است.

۲- ماده‌های فعل

۱- مادة مضارع

ماده‌های مضارع در گویش کلاسوری بازمانده ماده‌های مضارع دوره باستان‌اند. رابطه میان ماده‌های مضارع و ماضی (به جز ماده‌های ماضی جعلی) سماعی است. ماده‌های ماضی جعلی، به شرحی که خواهد آمد، با افزودن *-st*- به مادة مضارع ساخته می‌شوند. با حذف این پسوند، به سهولت می‌توان به مادة مضارع دست یافت (نک. مصادر مختوم به *-ste*-). شکل لازم ماده‌های مضارعی که با پسوند *-un*- متعدد شده‌اند، با حذف همان پسوند، به دست می‌آید (نک. مصادر مختوم به *-ne*-). اغلب ماده‌های مضارع و ماضی ریشهٔ واحدی دارند، اما به دلیل تحولات آوایی زبان متفاوت به نظر می‌رسند:

ایرانی باستان	مادة مضارع	ایرانی باستان	مادة ماضی
« [*] از ریشهٔ <i>bara-</i> >	<i>ba(r)-</i>	[*] <i>bṛta- ></i>	<i>bārd-</i>
« [*] از ریشهٔ <i>dādā-</i> >	<i>da-</i>	[*] <i>dāta- ></i>	<i>dur-</i>
« [*] از ریشهٔ <i>xwara-</i> >	<i>har-</i>	[*] <i>xwṛta- ></i>	<i>hārd-</i>
« [*] از ریشهٔ <i>mar-</i> >	<i>mār-</i>	[*] <i>mṛta- ></i>	<i>mārd-</i>
« [*] ، از ریشهٔ <i>š(y)ava-</i> >	[*] <i>šu- > š(e)-</i>	[*] <i>šuta- ></i>	<i>šer-</i>
« [*] ، از ریشهٔ <i>gan-</i> >	<i>ža(n)-</i>	[*] <i>jata- ></i>	<i>žar-</i>

ماده‌های مضارع و ماضی از مصدر *umare* «آمدن» همانند زبان فارسی از دو ریشهٔ مختلف‌اند: مادة ماضی *umar-* از ایرانی باستان *-āgmata-*^{*} مأخوذه از *ā + gam-* و مادة مضارع *i-ay-* (قس. فارسی نو: «آ(i)، فارسی میانه *-āy-* از ایرانی باستان *-a*- ^{*} از ریشهٔ *-ā-i-* از ریشهٔ *-ay-* «رفتن، حرکت کردن» مشتق شده‌اند.

در گویش کلاسوری نوعی مادة مضارع وجود دارد که با افزودن پسوند *-ānda-* به مادة مضاری ساخته می‌شود، اصل این ماده‌های مضارع را می‌توان در صفات فاعلی مختوم به *-ant*- پیدا کرد، مانند *šerānda-* در اصل «رونده»، از مادة ماضی *-šere-* (از مصدر *šere-* «رفتن») و یا *utānda-* در اصل «گوینده» از مادة ماضی *-ute-* (از مصدر *ute* «گفتن»). این نوع صفات فاعلی که به عنوان مادة مضارع فقط در ساختمان فعل مضارع اخباری منفی به کار می‌رond (نک. فعل منفی) مرحله‌ای کهن‌تر از زبان را نشان می‌دهند. در حال حاضر برای بنای صفت فاعلی، از گونهٔ تقلیل یافتهٔ این پسوند، یعنی *-ani*- استفاده می‌شود (نک. صفت فاعلی).

۲-۲- فعل‌هایی که از مادهٔ مضارع ساخته می‌شوند:

۱- مضارع التزامی: فعل مضارع التزامی از مادهٔ مضارع و شناسه‌های خاص التزامی ساخته می‌شود؛ پیش از مادهٔ مضارع پیشوند -be- می‌آید. این پیشوند به صورت‌های b-/ ba-/ biš نیز ظاهر می‌شود. باب‌های لازم و متعدد شناسه‌های مشترک دارند. صیغهٔ اول شخص مفرد با شناسهٔ -em- ساخته می‌شود. ۲- شناسهٔ مشترک دوم و سوم شخص مفرد است؛ در اول، دوم و سوم شخص جمع، به ترتیب از شناسه‌های -ām، -ir- و -end- استفاده می‌شود. جدول زیر صرف فعل مضارع التزامی از مصدر *umare* «آمدن» را نشان می‌دهد:

جمع		مفرد	
«بیاییم»	buy-ām	اول شخص	«بیایم» buy-em
«بیایید»	buy-ir	دوم شخص	«بیایی» buy-i
«بیایند»	buy-end	سوم شخص	«بیاید» buy-i

در مواردی که مادهٔ مضارعی ناپدید شده باشد، مادهٔ ماضی جانشین آن می‌شود، مثلاً مصدر *ute* «گفتن» در کلاسوري مادهٔ مضارع ندارد، به همین جهت مادهٔ ماضی *-ut-* (> ایرانی باستان- auxta-) جانشین آن شده و فعل مضارع التزامی از همین مادهٔ بنا شده‌است. در چنین مواردی فعل مضارع التزامی از پیشوند *be* و گونه‌های دیگر آن، یعنی b-/ ba-/ biš از مادهٔ ماضی و شناسه‌های خاص فعل مضارع التزامی، تشخیص داده می‌شود. کاربرد مادهٔ مضارع *-ösa-* در گویش هرزنی (نک. مرتضوی، ۱۳۴۱: ۴۷۶) نشان می‌دهد که در گویش کلاسوري نیز مادهٔ مضارع از ریشهٔ *-aug-* وجود داشته، اما سپس تراز زبان خارج شده‌است. در مثال‌های زیر *bešem* فعل مضارع التزامی است که از مادهٔ مضارع *-eš-* ساخته شده، اما فعل *bemāndi* فعل مضارع التزامی است که از مادهٔ ماضی *-mānd-* بنا شده‌است:

(۱) *mān enim nešde em diānda av di ru bešem.* «من می‌خواهم از این ده به آن ده بروم.»

(۲) *delem ave ušde ke te engü bemāndi.* «دلم می‌خواهد که تو اینجا بمانی.»

۲- فعل امر: فعل امر فقط دو صیغهٔ دوم شخص مفرد و جمع دارد. امر دوم شخص مفرد شناسه‌ای ندارد و مادهٔ مضارع مستقیماً امر واقع می‌شود. شناسهٔ امر دوم شخص جمع *-ān-* است که به مادهٔ مضارع افزوده می‌شود. اگر مادهٔ مضارع به مصوت ختم شود، بین مصوت مادهٔ و مصوت شناسهٔ واج میانجی *y* می‌آید. پیش از هر دو صیغهٔ فعل امر، پیشوند *be* و گونه‌های

دیگر آن می‌آید. در جدول زیر امر دوم شخص مفرد و جمع تعدادی از مصادر در گویش کلاسوری ذکر می‌شود:

مصادر	«خوردن» hárde	«خندیدن» seresde	serune	ute
امر دوم شخص جمع	امر دوم شخص مفرد	امر دوم شخص مفرد	امر دوم شخص مفرد	امر دوم شخص مفرد
«گریستن» bəramesde	be-bəram	be-bəram «بگریید» = گریه کن)	be-bəram «بگریید»	be-bəram-ān
hárde	ba-har-ān	ba-ha «بخور»	ba-ha «بخور»	ba-har-ān «بخورید»
seresde	be-ser-ān	be-ser «بخندید»	be-ser «بخندید»	be-ser-ān «بخندانید»
serune	biš-serun-ān	biš-serun «بخندان»	biš-serun «بخندان»	biš-serun-ān «بخندانید»
Šere	be-š-ān	be-š «برو»	be-š «برو»	be-š-ān «بروید»
umare	b-uy-ān	b-u «بیا»	b-u «بیا»	b-uy-ān «بیایید»
ute	be-ut-ān	be-ut «بگویی»	be-ut «بگویی»	be-ut-ān «بگویید»

مادهٔ مضارع در صيغهٔ دوم شخص مفرد فعل امر برخی از مصادر به صورت کوتاهشده ظاهر می‌شود، مانند biš-ba «بِير» از مصدر várde «بیاور» biš-va «بردن»، bárde «بردن»، káde «کردن» از مصدر māčka «ماج کُن»، māčkāde «ماج کردن»، büka «بو کُن» از مصدر مرکب bükāde «بو کردن». کاربرد گونه‌های کوتاهشدهٔ مادهٔ مضارع در صيغهٔ امر دوم شخص مفرد، در گویش هرزنی هم دیده می‌شود (نک. هنینگ، ۱۹۵۴: ۱۷۱-۱۷۲).

۳-۲- مصدر و مادهٔ ماضی

در گویش کلاسوری، اغلب صيغه‌های مختلف افعال از مادهٔ ماضی و مصدر بنا می‌شوند. مادهٔ مضارع تقریباً جای خود را به مادهٔ ماضی داده است و کاربرد آن در کنار مادهٔ ماضی فقط در فعل مضارع التزامی و فعل امر دیده می‌شود، حتی در این دو مورد نیز غلبهٔ با مادهٔ ماضی است. ماده‌های ماضی در این گویش، همانند دیگر گویش‌های ایرانی عموماً بازماندهٔ صفت مفعولی دورهٔ باستان‌اند، اما در این گویش نیز تعدادی مادهٔ ماضی وجود دارد که مطابق الگوی دستوری زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی از مادهٔ مضارع ساخته شده‌اند. بدین ترتیب وجود دو نوع مادهٔ ماضی قدیم یا اصلی و ثانوی یا جعلی در آن کاملاً محرز است. مصدر از پیوستن پسوند -e- (که ظاهراً صورت کوتاه شده -an-> ایرانی باستان tana<- است) به مادهٔ ماضی ساخته می‌شود. پسوند مصدرساز و اوج پیشین آن براساس تحولات آوای و اوج t (> ایرانی باستان -ta-

پسوند سازنده صفت مفعولی از ریشه) در کلاسوری و نیز با در نظر گرفتن پسوند سازنده ماده ماضی جعلی در این گویش به پنج صورت ظاهر می‌شود:

۱- مصادر مختوم به :-te

الف) در تعدادی از ماده‌های ماضی، واج باستانی t پس از صامت‌های بی‌واک، بدون تحول باقی مانده، به همین جهت مصادری که از این ماده‌ها بنا شده‌اند، مختوم به -te- هستند:

توضیحات	ماده ماضی	مصدر
> ایرانی باستان- [*] basta- از ریشه*	bāst	«بستن» bāste
* xwap- > ایرانی باستان- [*] xwafta-، از ریشه*	het	«خفتن» hete
> ایرانی باستان- [*] kāršta-، از ریشه*	kāšt	«کاشتن» kāšte
ni + pais- > ایرانی باستان- [*] nipišta- از ریشه*	nevešt	«نوشتن» nevešte

ب) در زبان‌های ایرانی باستان، ریشه‌هایی که به بستواج نرم‌کامی بی‌واک k و با بستواج نرم‌کامی واک بر g ختم می‌شدن، به هنگام الحاق پسوند ta- به ریشه، برای ساختن صفت مفعولی، به واج نرم‌کامی سایشی x بدل می‌شدن. براساس تحولی آوایی در کلاسوری و برخی گویش‌های هم‌خانواده آن نظیر هرزنی، تاکستانی و چالی، واج x پیش از t حذف شده‌است. به دنبال این تحول، با اینکه واج t پس از صوت قرار گرفته، اما به شکل واک بر خود بدل نشده و به صورت قدیم باقی مانده‌است:

توضیحات	ماده ماضی	مصدر
> ایرانی باستان- [*] paxta- از ریشه* pak، هرزنی pote (نک. مرتضوی، ۱۳۴۱: ۴۶۴)، قس. چالی pet (نک. یارشاطر، ۱۹۶۹: ۱۸۴).	pāt	«پختن» pāte
> ایرانی باستان- [*] rixta- از ریشه* rete، هرزنی raik- (مرتضوی، ۱۳۴۱: ۴۶۲؛ تاکستانی rit (نک. یارشاطر، ۱۹۶۹: ۱۸۴).	ret	«ریختن» rete
> ایرانی باستان- [*] dauxta-، از ریشه* dauk-، هرزنی daukt (مرتضوی، ۱۳۴۱: ۴۶۳)، چالی dut (نک. یارشاطر، ۱۹۶۹: ۱۸۴).	dut	«دوختن» dute
> ایرانی باستان- [*] duxta-، از ریشه* daug-، هرزنی dete (مرتضوی، ۱۳۴۱: ۴۶۳).	det	«دوشیدن» dete

۲- مصادر مختوم به :-re

تبديل واج t میان واکی دوره باستان به r (نک. یارشاطر، ۱۳۵۴: ۶۵، نیز همو، ۱۹۸۸: ۲۴۴) از تحولات صوتی خاص گویش کلاسوری و هرزنی است. این تحول صوتی، در کلاسوری، در ماده ماضی

نمود بیشتری دارد که طبیعتاً صورت قدیم‌ترش در ایرانی باستان، محیط آوایی مناسبی برای آن به وجود می‌آورد. مصدرهایی که از این ماده‌های ماضی بنا شده‌اند به -re- ختم می‌شوند:

توضیحات	ماده ماضی	مصدر
> ایرانی باستان- *ágmata-، از ریشه- gam، هرزنی ámâre	umar	«آمدن» umare
> ایرانی باستان- *būta-، از ریشه- bav، هرزنی bere	ber	«بودن، شدن» bere
> ایرانی باستان- *dāta-، از ریشه- dā-، هرزنی döre	dur	«دادن» dure
> ایرانی باستان- *šuta-، از ریشه- šav، هرزنی Šere	šer	«شدن، رفتن» Šere
> ایرانی باستان- *jata-، از ریشه- gan، هرزنی yare	žer	«زدن» žare

از طریق این تحول صوتی می‌توان برای تبدیل t/d به r در نام اسفندیار (> اوستایی spəntō.dāta- dr قلمرو زبان آذری باستان اتفاق افتاده و سپس به مناطق دیگر گسترده شده باشد. می‌توان یقین داشت که واژه‌های boir «بوی» و xoir «دستار سر، تاج گل»؛ لغات دخیل ایرانی در زبان ارمنی (نک. هویشمان، ۱۸۹۷: ۱۶۰، ۱۲۲)، از طریق آذری باستان وارد آن زبان شده‌است (قس. هنینگ، ۱۹۵۴: ۱۷۳).

۳- مصادر مختوم به -de-

در تعدادی از ماده‌های ماضی، واژ t پس از واژه‌ای r و n به واژ واکبر d تبدیل شده‌است. مصدرهای مشتق از این ماده‌ها به -de- ختم می‌شوند:

توضیحات	ماده ماضی	مصدر
> ایرانی باستان- *br̥ta-، از ریشه- bar-	bärd	«بردن» bärde
> ایرانی باستان- *xwarta-، از ریشه- xwar-	härd	«خوردن» hárde
> ایرانی باستان- *mr̥ta-، از ریشه- mar-	märd	«مردن» märde
> ایرانی باستان- *xwanta-، از ریشه- xwan-	händ	«خواندن» hände
> ایرانی باستان- *mānta-، از ریشه- mānta-	mund	«ماندن» munde

منشأ گروه صوتی ār در مصادری نظیر bärde, märde واج ī واکه‌ای (vocalic) در زبان‌های ایرانی باستان است که در زبان‌های ایرانی میانه غربی بعد از صامت‌های لبی به ur و پس از صامت‌های غیرلبی به ir بدل شده‌است، اما در گویش کلاسوزی مانند kāde «کردن» که از ایرانی باستان- kṛta- تبدیل شده، مانند ماده ماضی kāde (مصدر: kād «کردن») است.

ریشه-*kar* مشتق شده‌است (معادل هر سه واژه کلاسوری، به ترتیب در زبان فارسی میانه *murd* و *kird* و در فارسی نو «مُرد، بُرد و کرد» است).

۴- مصادر مختوم به :-ste

در این دسته غالباً مصادرهای جعلی قرار می‌گیرند که خود از مادهٔ ماضی جعلی ساخته شده‌اند. این ماده‌ها عموماً ریشه‌هایی را در بر می‌گیرند که صفت مفعولی قدیم آنها به دورهٔ جدید نرسیده‌است و به همین مناسبت اهل زبان برای جبران کسری آن، با افزودن جزء *st* (قس. کاربرد پسوند *-ist*- در فارسی میانه) به مادهٔ مضارع، مادهٔ ماضی ثانوی ساخته‌اند. اگر مادهٔ مضارع به صامت ختم شود، بین مادهٔ مضارع و جزء ماده‌ساز، واژ میانجی *e* فاصلهٔ می‌اندازد. این قاعده در گویش‌های تاتی جنوبی هم دیده می‌شود (نک. یارشاطر، ۱۹۶۹: ۱۸۲):

مصادر	مادهٔ مضارع	ریشهٔ افعال در ایرانی باستان
dereste	der-	ایرانی باستان- <i>dar</i>
zanuste	zan(u)-	ایرانی باستان- <i>zan</i>
bərameste	bəram-	ایرانی باستان- <i>bram</i> , اوستایی- <i>bram-</i>
suste	su-	ایرانی باستان- <i>su</i>
čereste	čer-	ایرانی باستان- <i>čar</i> «حرکت کردن»

۵- مصادر مختوم به :-ne

بنای این دسته از مصادر، نه بر صفت‌های مفعولی دورهٔ باستان است، نه مادهٔ ماضی جعلی، به همین لحاظ توجیه آنها در وهلهٔ نخست دشوار می‌نماید، اما قرایینی هست که ابهامات را تا حدودی برطرف می‌کند. این قرایین عبارت‌اند از:

(الف) اغلب این مصادر معانی متعددی و القا و تلقین الزام فعل دارند و غالباً در کنار هر یک از آنها، شکل دیگری از همان مصدر وجود دارد که بر مفهوم لازم دلالت می‌کند، مانند *kelune* «پوساندن»، *bereste* «پوسیدن»، *tārsune* «ترساندن»، *tāreste* «ترسیدن»؛ *derune* «جوشاندن»، *keleste* «جوشیدن»، *serune* «خنداندن»، *sereste* «خندیدن»؛ *derende* «دراندن»، *dereste* «دریدن».

(ب) از تطبیق و مقابلهٔ گونه‌های لازم و متعددی این مصدرها (قس. *serune*) کاملاً آشکار می‌شود که جزء *n(u)* که در شکل لازم آن (قس. *sereste*) حضور ندارد، سبب دلالت کردن

مصدر بر مفهوم متعدد شده است. پس تردیدی نمی‌توان داشت که *n(u)* در اینجا نقش متعدد کردن افعال لازم را دارد.

ج) هرگاه صیغه‌های ماضی ساده این مصادر را در نظر بگیریم، مشاهده می‌کنیم که این عنصر متعدد ساز، در همهٔ صیغه‌ها به صورت *nir(u)* ظاهر می‌شود، چنانکه مثلاً صیغه ماضی مطلق سوم شخص مفرد مصدرهای مذکور در بند الف به ترتیب عبارت‌اند از: *berunirča* «پوسانید»، *tārsunirča* «ترسانید»، *kelunirča* «جوشانید»، *serunirča* «خندانید»، *rāsunirča* «درانید» و *derunirča* «رسانید».

نتایج حاصل از این قراین کاملاً روش‌است و نشان می‌دهد که *n(u)* و *nir(u)* بی‌گمان پسوندهایی هستند که در این صیغه‌ها نقش متعدد کردن افعال لازم را بر عهده دارند؛ *n(u)* پسوندی است که مادهٔ مضارع لازم را متعدد می‌کند و *nir(u)* از مادهٔ مضارع لازم، مادهٔ ماضی متعدد می‌سازد. سابقهٔ تاریخی این دو پسوند و کارکرد آنها به زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی می‌رسد. *n(u)* بی‌گمان بازماندهٔ پسوند *-ēn* در ایرانی میانهٔ غربی است که از مادهٔ مضارع لازم، مادهٔ متعدد و یا واداری می‌ساخت. مثلاً از ماده‌های مضارع لازم *raw-* «رفتن» و *ward-* «گشتن، گردیدن»، با افزودن این پسوند، صورت‌های واداری *rawēn-* «روانه کردن» و *wardēn-* «گردانیدن» حاصل می‌شد. می‌دانیم که مادهٔ ماضی همهٔ افعال متعدد یا واداری دورهٔ میانه که با پسوند *-ēn* ساخته می‌شدن، بدون استثنا جعلی بودند، یعنی با افزودن *-īd-* (*> ایرانی باستان -ita-*) به مادهٔ مضارع ساخته می‌شدن، چنانکه ماده‌های ماضی هر دو مادهٔ مضارع مذکور، به ترتیب به صورت *raw-ēn-īd* «روانه کرد» و *ward-ēn-īd* «گردانید»، به کار رفته‌اند. بدین ترتیب از ترکیب *-īd* + *ēn* در مادهٔ ماضی، صورتی پدید می‌آید که با توجه به تحول *t* میان واکی به *i* در کلاسوری، کاملاً محتمل است که در این گویش به *nir(u)*- بدل شده باشد. بنابراین می‌توان یقین داشت که در این دسته از مصادر، پسوند مصدرساز *-e* به جای آنکه مطابق قاعده به مادهٔ ماضی (مثلاً *serunir*) افزوده شود، به مادهٔ مضارع (مثلاً *serun*) افزوده شده و شکل جدیدی از مصدر به وجود آورده است. تحت تأثیر این دسته از مصادر، گاه مصدرهایی را می‌بینیم که در آنها علامت مصدر به ماده‌های مضارعی افزوده شده است که واج *n* در آنها اصلی (بازماندهٔ پسوند *-nau* در ایرانی باستان) است و ربطی به پسوند متعدد کردن افعال لازم ندارد، مانند *čene* «چیدن»، قس. فارسی نو «چین-» فارسی میانه *-čīn*، ایرانی باستان *-čīnau*^{*}، از ریشه *-čīn* «چیدن» (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۴۹).

۴-۲- فعل‌هایی که از مصدر ساخته می‌شوند:

در گویش کلاسوری، فعل‌های مضارع اخباری و ماضی استمراری، هر دو از مصدر بنا می‌شوند. یگانه عاملی که سبب تشخیص این دو فعل از هم می‌شود، شناسه‌های صرفی منفصل مقدم بر فعل است که کاملاً متفاوت از هماند.

۱- مضارع اخباری: در فعل مضارع اخباری مصدر در هر شش صیغه صورت واحد و ثابتی دارد و شخص و شمار فعل را شناسه‌های صرفی منفصل مقدم بر فعل مشخص می‌کند. این شناسه‌ها که تفاوتی در باب لازم و متعدد ندارند، به ترتیب برای اول، دوم و سوم شخص مفرد عبارت‌اند از: *ava*, *enīš*, *enīm/avim* و برای اول، دوم و سوم شخص جمع عبارت‌اند از: *žare*, *avind*, *avir/anir*, *enīmun* و «**زدن**» (متعددی) ذکر می‌شود:

صرف فعل لازم «آمدن» umare

جمع	مفرد
«می‌آیم» enīmun umare	اول شخص enīm umare
«می‌آید» avir umare	دوم شخص enīš umare
«می‌آیند» avind umare	سوم شخص ava umare

صرف فعل متعددی «زدن» žare

جمع	مفرد
«می‌زنیم» enīmun žare	اول شخص enīm žare
«می‌زنید» avir žare	دوم شخص enīš žare
«می‌زنند» avind žare	سوم شخص ava žare

در جملات زیر فعل مضارع اخباری دوم شخص مفرد و *enīm peste* فعل مضارع اخباری اول شخص مفرد است:

(۳) *magar ziršav te nehetiš enīš hānestē?* «مگر دیشب تو نخوابیدی که چرت می‌زنی؟»

(۴) *mān čāven herdanun qalaba enīm peste.* «من بچه‌های آنها را خیلی دوست دارم.»

۲- ماضی استمراری: فعل ماضی استمراری نیز همانند فعل مضارع اخباری، از پیوستن شناسه‌های صرفی منفصل مقدم بر فعل به مصدر که در هر شش صیغه باز صورت ثابتی دارد، ساخته می‌شود. شناسه‌ها در ماضی استمراری نیز، در صیغه‌های لازم و متعددی یکسان‌اند و تفاوتی ندارند. در صیغه‌های اول، دوم و سوم شخص مفرد به ترتیب از شناسه‌های *avum*

avumun و avu و avish در صیغه‌های اول، دوم و سوم شخص جمع به ترتیب از شناسه‌های avumun و avund استفاده می‌شود. جدول‌های زیر، صرف مصدر šere «شدن، رفتن» (لازم) و ute «گفتن» (متعدي) را نشان می‌دهد:

صرف فعل لازم šere «رفتن»

جمع		مفرد	
«می‌رفتیم»	avumun šere	اول شخص	avum šere «می‌رفتم»
«می‌رفتید»	avur šere	دوم شخص	aviš šere «می‌رفتی»
«می‌رفتند»	avund šere	سوم شخص	avu šere «می‌رفت»

صرف فعل متعدي ute «گفتن»

جمع		مفرد	
«می‌گفتیم»	avumun ute	اول شخص	avum ute «می‌گفتم»
«می‌گفتید»	avur ute	دوم شخص	aviš ute «می‌گفتی»
«می‌گفتند»	avund ute	سوم شخص	avu ute «می‌گفت»

در جملات زیر avur šere فعل ماضی استمراری دوم شخص جمع لازم و avund bere فعل ماضی استمراری سوم شخص جمع متعدي‌اند:

(۵) šemen zir di ru avur šere. «شما دیروز به ده می‌رفتید.»

(۶) ave nesu āndā durum avund bere. «آنها در جنگل درختان را می‌بریدند.»

۲-۵- فعل‌هایی که از ماده ماضی ساخته می‌شوند:

۱- ماضی مطلق: این فعل از ماده ماضی و شناسه‌های خاص آن ساخته می‌شود. شناسه‌های باب لازم و متعدي متفاوت‌اند. در باب لازم از شناسه‌های -im، -iš و -a در صیغه‌های اول، دوم و سوم شخص مفرد و از شناسه‌های -ir و -ind در صیغه‌های اول، دوم و سوم شخص جمع استفاده می‌شود. برای مثال صرف فعل لازم čeresde «برگشتن» به این شرح است:

جمع		مفرد	
«برگشتیم»	čeresd-imun	اول شخص	čeresd-im «برگشتیم»
«برگشتید»	čeresd-ir	دوم شخص	čeresd-iš «برگشتی»
«برگشتند»	čeresd-ind	سوم شخص	čeresd-a «برگشت»

در باب متعدي برای ساختن ماضی مطلق در صیغه‌های اول، دوم و سوم شخص مفرد به ماده ماضی متعدي شناسه‌های -ma، -ra و -ča و در صیغه‌های اول، دوم و سوم شخص جمع،

شناسه‌های -runa و -muna افزوده می‌شود؛ برای نمونه صرف ماضی مطلق متعدد فعل ute «گفتن» بدین گونه است:

جمع		مفرد		
اول شخص	دوشنبه	اول شخص	دوشنبه	سوم شخص
ut-muna	اول شخص	ut-ma	اول شخص	اول شخص
ut-runā	دوم شخص	ut-ra	دوم شخص	دوم شخص
ut-čuna	سوم شخص	ut-ča	سوم شخص	سوم شخص

در ماده‌های ماضی متعدد که به *rd* یا *nd* ختم می‌شوند، مانند ماده ماضی *-hārd* از مصدر «خوردن» و ماده ماضی *-vind* از مصدر «دیدن» واج *d* برای جلوگیری از اجتماع سه صامت، پیش از خواتم صرفی حذف می‌شود، قس. *mān qaðām hārma* «من غذایم را خوردم.»، *te qaðār hārra* «تو غذایت را خوردم.» و *av qaðāš hārča* «او غذایش را خورد.»، در این مثال‌ها *hārma* «خوردم»، *hārra* «خوردی» و *hārča* «خورد» به دنبال حذف *d* به ترتیب به جای **hārdča*، **hārdma* در ماده ماضی *-vind* پس از حذف *d* احتمال دارد که *n* در صیغه‌های اول شخص مفرد و جمع، تحت تأثیر واج *m* در شناسه فعل، بدل به *m* شود؛ قس. *mān avem zemi-āndā vimma* «من او را در مزرعه دیدم». اسقاط واج *d* در این دسته از ماده‌های ماضی و نیز تبدیل *n* به *m* در صیغه‌های اول شخص مفرد و جمع ماضی مطلق از مصدر *vinde* در گویش هرزنی هم دیده می‌شود (نک. مرتضوی ۱۳۴۲: ۶۲؛ قس. هنینگ، ۱۹۵۴: ۱۷۰).

در اینکه ساخت ماضی مطلق متعدد در گویش کلاسوری تا حدودی تابع ساخت ماضی مطلق متعدد در ایرانی میانه غربی است، تردیدی نداریم. به یقین می‌توان گفت که شناسه‌های ماضی ساده متعدد، فقط با تحولات آوای ویژه گویش کلاسوری، یعنی تبدیل *t* به *č* در دوم شخص مفرد و جمع، تبدیل *č* به *č* در سوم شخص مفرد و جمع و تبدیل *ā* به *ă* در هر سه صیغه جمع، همان ضمایر شخصی متصل غیرفعالی‌اند که در دوره میانه به عنوان عامل قبل از ماده ماضی افعال متعددی به کار می‌رفتند. مثلاً فعل متعدد *guftan* «گفتن» در فارسی میانه به صورت زیر صرف می‌شده است:

جمع		مفرد		
اول شخص	دوشنبه	اول شخص	دوشنبه	سوم شخص
-mān guft	اول شخص	-m guft	«گفته‌شد به وسیله من»	اول شخص
-tān guft	دوم شخص	-t guft	«گفته‌شد به وسیله تو»	دوم شخص
-šān guft	سوم شخص	-š guft	«گفته‌شد به وسیله او»	سوم شخص

با این تفاوت که در گویش کلاسوری علاوه بر تحولات صوتی یاد شده، به دنبال متروک شدن نظام صرفی قدیم، ضمایر شخصی متصل غیرفعالی مذکور، همراه با یک جزء شانوی، یعنی a به عنوان خواتم صرفی پس از مادة ماضی متعدد استعمال می‌شود، بعید به نظر نمی‌رسد که این a انتقالی از مادة نقلی یا همان اسم مفعول (مادة ماضی + پسوند a) باشد.

توجیه شناسه‌های فعل ماضی مطلق لازم در کلاسوری، برخلاف ماضی مطلق متعدد، قدری دشوار به نظر می‌رسد. در وهله نخست، چنان می‌نماید که گویش کلاسوری این شناسه‌ها را همانند زبان فارسی، شاید با نوآوری‌هایی، از شناسه‌های فعل مضارع اخباری زبان‌های ایرانی میانهٔ غربی که خود بازماندهٔ شناسه‌های فعل مضارع گذرا در ایرانی باستان‌اند، گرفته باشد. اما قرایینی هست که نشان می‌دهد واقعیت غیر از این است. پیش از هر بحثی، بهتر است این شناسه‌ها باز دیگر به گونهٔ سامانمندی در جدول نشان داده شود:

جمع		مفرد	
-imun	اول شخص	-im	اول شخص
-ir	دوم شخص	-iš	دوم شخص
-ind	سوم شخص	-a	سوم شخص

از لحاظ آواشناسی، احتمال اقتباس این شناسه‌ها از شناسه‌های فعل مضارع اخباری دوره ایرانی میانهٔ غربی، حداقل در اول شخص مفرد، دوم شخص و سوم شخص جمع می‌تواند قابل قبول باشد، اما واقعیت این است که حضور عنصر نسبتاً کهن ī- (مأخوذه از ahi «هستی») در صیغه دوم شخص مفرد و a (مأخوذه از asti «است») در سوم شخص مفرد، این احتمال را تأیید نمی‌کند. حضور ī- در صیغه دوم شخص مفرد که در ساخت تعدادی دیگر از افعال از جمله مضارع اخباری لازم و متعدد، ماضی استمراری لازم و متعدد و ماضی بعید لازم و متعدد نیز دیده می‌شود و به دلایل حضور آن در این صیغه‌ها اشاره خواهد شد، از خصوصیات ویژهٔ صرفی زبان‌های منشعب از آذری باستان به شمار می‌رود و در اغلب گویش‌های شمال غربی دیده می‌شود. در گویش کرینگانی این شناسه اصلاً کاربرد عام دارد. در شاهروندی تقریباً در همهٔ افعال جز مضارع اخباری و امر و در اسلامی در همهٔ افعال غیر از امر و مضارع التزامی، در عنبرانی در ماضی استمراری و در تالشی شمالی به طور عموم به کار می‌رود (نک. یارشاطر ۱۳۵۴: ۶۷). به گفتهٔ هنینگ (۱۹۵۴: ۱۶۳) از زبان‌های جنوب غربی ایران در برخی از گویش‌های لارستانی در ساحل خلیج فارس مشاهده شده و در زبان‌های ایرانی میانهٔ

شرقی، در زبان سُعدی به کار رفته است (گریشویچ، ۱۹۵۴: ۱۱۶). شناسه سوم شخص مفرد *a* بدون تردید به گونه کهن *asti* مربوط می‌شود، چه همین عناصری که خواتم صرفی فعل ماضی مطلق لازم به شمار می‌روند، در جملات اسمیه، دقیقاً همانند «است» و صیغه‌های دیگر آن در زبان فارسی، نقش برقراری ارتباط بین مسنداهی و مسنده دارد. چنانکه در این جملات به وضوح دیده می‌شود: *mān jitān im* «من کشاورزم»، *is̄ te jitān* «تو کشاورزی»، *av jitān amen* «ما کشاورزیم» *ir̄ semen jitān* «آنان کشاورزند».

قراینی که به اختصار در اینجا مطرح شد، نشان می‌دهد که به احتمال قوی، شناسه‌های فعل ماضی مطلق لازم در گویش کلاسوری نیز همانند شناسه‌های فعل ماضی مطلق لازم ایرانی میانه غربی مشتقاتی از صیغه‌های مضارع از ریشه-*-ah* «بودن» هستند. نکته مهم حضور ضمیر اول شخص جمع متعلق (*-mān*) به جای *-ām* به جای *-em* در ایرانی میانه است. این نوآوری ممکن است تحت تأثیر ساخت فعل ماضی متعدد دوره میانه باشد. در متن‌های قدیم فارسی هم در مواردی به جای شناسه اول شخص جمع «-یم»، ضمیر اول شخص جمع متعلق «-مان» آمده است، مانند «آمدمان» به جای «آمدیم» در این عبارت از سیرت رسول الله: «مرا حریفانی چند بودند و مرا مجلسی معین بود و هر شب آن جایگاه جمع آمدمانی، چنانکه قاعدة جاھلیت بود» (نک. ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۲۳۷). تأمل در ساختار شناسه‌های صرفی مقدم بر فعل ماضی استمراری و مضارع اخباری به وضوح نشان می‌دهد که شناسه‌های صرفی افعال مذکور از ترکیب همین شناسه‌های فعل ماضی مطلق لازم با برخی از ضمایر ساخته شده‌اند، بدین معنی که از ترکیب شناسه‌های یاد شده با ضمیر غیرفاعلی منفصل سوم شخص مفرد *av* «او» (مأخوذه از *awē* در ایرانی میانه غربی) شناسه‌های فعل ماضی استمراری و از ترکیب آنها با ضمیر اشاره *ēn* (در صیغه‌های اول شخص مفرد و جمع و دوم شخص مفرد) و ضمیر سوم شخص مفرد *av* (در صیغه‌های سوم شخص مفرد و دوم و سوم شخص جمع) شناسه‌های فعل مضارع اخباری ساخته شده‌اند، به همین لحاظ شناسه دوم شخص مفرد *š̄-* در این دسته از افعال نیز دیده می‌شود.

۲- ماضی نقلی: صرف فعل ماضی نقلی لازم در گویش کلاسوری، همانند صرف فعل ماضی مطلق لازم است و تا حدودی می‌توان گفت که تمایز بین این دو، در صرف از بین رفته است. در گویش چالی - از گویش‌های تاتی جنوبی - هم ماضی ساده لازم و ماضی نقلی لازم در هر

سه شخص و شمار صورت واحدی دارند و فقط جایگاه تکیه، این دو فعل را متمایز می‌کند. در ماضی مطلق تکیه در هجای پایانی ماده ماضی و در ماضی نقلی، روی تکواز ماده نقلی، یعنی *a* واقع می‌شود، این تکواز در کنار واکه *i* در شناسه، تبدیل به *e/i* می‌شود. بر اساس آنچه گفته شد *bettat-im* «تاختم/ دویدم» ماضی مطلق اول شخص مفرد و *bettat-ím* «تاخته‌ام/ دویده‌ام» ماضی نقلی اول شخص مفرد است (نک. یارشاطر، ۱۹۶۹: ۲۲۷-۲۲۹). همین قاعده در گویش کلاسوری نیز مصدق دارد و دقیقاً جایگاه تکیه ماضی مطلق لازم را از ماضی نقلی لازم متمایز می‌سازد. اگر تکیه در هجای پایانی ماده ماضی واقع شود، فعل، ماضی مطلق است و اگر تکیه روی تکواز سازنده ماده نقلی یا همان اسم مفعول واقع شود، فعل ماضی نقلی خواهد بود. بنابراین *šér-im* «رفتم» ماضی مطلق اول شخص مفرد و **šer-ím* > *šer-íš* «رفته‌ای» دوم شخص و *šer-índ* «رفته‌اند» سوم شخص «رفته است» نقلی لازم از همان مصدر *šere* «رفتن» را می‌توان بدین صورت نشان داد:

جمع	مفرد				
«رفته‌ایم»	<i>šer-ímun</i>	اول شخص	«رفته‌ام»	<i>šer-ím</i>	اول شخص
«رفته‌اید»	<i>šer-ír</i>	دوم شخص	«رفته‌ای»	<i>šer-íš</i>	دوم شخص
«رفته‌اند»	<i>šer-índ</i>	سوم شخص	«رفته است»	<i>šer-á</i>	سوم شخص

در گویش کلاسوری نوعی ماضی نقلی متعددی وجود دارد که دقیقاً همانند ماضی مطلق متعددی است؛ فعل ماضی نقلی از ماده ماضی و خواتم صرفی *-ra* و *-ca* و *-ma* و *-runa* و *-muna* (در اول، دوم و سوم شخص مفرد) و *-čuna* (در اول، دوم و سوم شخص جمع) ساخته می‌شود. اما به نظر می‌رسد این ساخت در اصل مبتنی بر ماده نقلی یا همان اسم مفعول (دارای تکواز تکیه‌دار سازنده ماده نقلی) و شناسه‌های مذکور بوده، مثلاً مصدر *ute* «گفتن» بدین صورت صرف می‌شده است:

جمع	مفرد				
«گفته‌ایم»	<i>ut(á)-muna</i>	اول شخص	«گفته‌ام»	<i>ut(á)-ma</i>	اول شخص
«گفته‌اید»	<i>ut(á)-runa</i>	دوم شخص	«گفته‌ای»	<i>ut(á)-ra</i>	دوم شخص
«گفته‌اند»	<i>ut(á)-čuna</i>	سوم شخص	«گفته است»	<i>ut(á)-ča</i>	سوم شخص

این احتمال را ساخت فعل ماضی نقلی در گویش هرزنی که از خویشاوندان نزدیک کلاسوری است تأیید می‌کند. در این گویش فعل ماضی نقلی از افزودن خواتم صرفی ماضی نقلی به اسم مفعول ساخته می‌شود (نک. مرتضوی، ۱۳۴۲: ۶۹-۷۰). خواتم صرفی با جزئی اختلاف

آوابی، همان خواتم صرفی ماضی مطلق متعددی و ماضی نقلی متعددی در گویش کلاسوری‌اند، مثلاً ماضی نقلی از مصدر *bəsde* «بستن» در هرزنی به شرح زیر صرف می‌شود:

جمع		مفرد
«بسته‌ایم» <i>bəsdâ-munâ</i>	اول شخص	«بسته‌ام» <i>bəsdâ-mâ</i>
«بسته‌اید» <i>bəsdâ-runâ</i>	دوم شخص	«بسته‌ای» <i>bəsdâ-râ</i>
«بسته‌اند» <i>bəsdâ-ynâ</i>	سوم شخص	«بسته است» <i>bəsdâ-yâ</i>

چنین ساختی گرچه در زبان وجود دارد و به طور پراکنده به کار می‌رود، چنانکه در دو مثال زیر افعال *kešma* و *hesdarma* به عنوان فعل ماضی نقلی متعددی اول شخص مفرد به کار رفته‌اند:

(۷) em estekān nālbaki tuža hesdarma. «این استکان نعلکی را تازه خریده‌ام.»

(۸) ezanas dadaš kešma ke ava mān ru qiya qāde.

«انگار پدرش را کشتهم که سرم داد می‌زند.»

اما کارکرد چندانی ندارد، چون خود گویشوران هم دچار اشتباه می‌شوند و فعل ماضی مطلق و نقلی متعددی را به جای هم به کار می‌برند. رایج‌ترین ساخت برای بیان ماضی نقلی متعددی در گویش کلاسوری استفاده از ساخت عامل‌دار، یعنی استعمال اسم مفعول (برابر با ماده نقلی) فعل با یک اسم یا ضمیر به عنوان عامل یا کننده منطقی است، مثلاً در جمله زیر «داده» اسم مفعول (از مصدر *dure* «دادن»)، و ضمیر اول شخص *mān* «من» عامل آن است و اسم مفعول با عامل خود به عنوان ماضی نقلی به کار رفته‌است، لازم به ذکر است که در این ساخت یک ضمیر متصل، از لحاظ شخص و شمار برابر با عامل جمله، به عنوان شناسه همواره پیش از اسم مفعول به کار می‌رود:

(۹) mān öšdānim ru ādat-em dura. «من خود را به این [اکار] عادت داده‌ام.»

ذکر چند مثال دیگر شاید خالی از فایده نباشد:

(۱۰) qalaba karun sel-eš bārda. «خانه‌های زیادی را سیل برده‌است.»

اسم مفعول از مصدر *bārde* «بردن» و *sel* «سیل» عامل آن است.

(۱۱) ave šemen ru če pisa ti-šun kāda? «آنها به شما چه بدی کرده‌اند؟»

اسم مفعول از مصدر *kāde* «کردن» و *ave* «آنها» عامل آن است.

(۱۲) vaziri zuray mān-eš verānda. «پسر وزیر مرا فرستاده‌است.»

اسم مفعول از مصدر *verānde* «فرستادن» و *zura* «پسر» عامل آن است.

۳- ماضی بعید: ماضی بعید لازم از ماده ماضی لازم و شناسه‌های -um و -uš در اول، دوم و سوم شخص مفرد و شناسه‌های -umun و -uš در اول، دوم و سوم شخص جمع ساخته می‌شود. برای نمونه صیغه‌های مختلف ماضی بعید مصدر لازم nište «نشستن» بدین

شرح است:

جمع		مفرد	
ništ-umun	«نشسته بودیم»	اول شخص	اول شناخته ništ-um
ništ-uš	«نشسته بودید»	دوم شخص	دوم شناخته ništ-uš
ništ-und	«نشسته بودند»	سوم شخص	سوم شناخته ništ-u

چند مثال برای ماضی بعید لازم:

(۱۳) aga tez šerumun hatman ave ru žātumun. «اگر زود رفته بودیم، حتماً به او رسیده بودیم.»

(۱۴) ešde zur čevaqt madrasay kün umaru? «پسرت کی از مدرسه آمده بود؟»

ماضی بعید متعددی، از ماده ماضی متعددی و شناسه‌های -ru و -ču در اول، دوم و سوم شخص مفرد و شناسه‌های -muna و -runa در اول، دوم و سوم شخص جمع ساخته می‌شود. برای نمونه فعل ute «گفتن» را صرف می‌کنیم:

جمع		مفرد	
ut-muna	«گفته بودیم»	اول شخص	«گفته بودم» ut-mu
ut-runu	«گفته بودید»	دوم شخص	«گفته بودی» ut-ru
ut-čuna	«گفته بودند»	سوم شخص	«گفته بود» ut-ču

(۱۵) kāš avvalānda ave ru haqiqatem utmu. «کاش از اول حقیقت را به او گفته بودم.»

(۱۶) te kar-er vinru. «تو خانه را دیده بودی.»

۴- آینده: اساس فعل آینده مبتنی بر صفت فاعلی است که با افزودن پسوند -ani به ماده ماضی ساخته می‌شود. به عبارت دیگر، صفت فاعلی، ماده آینده واقع می‌شود. شناسه‌ها در هر دو باب لازم و متعددی یکسان‌اند و تفاوتی با هم ندارند. در اول، دوم و سوم شخص مفرد از شناسه‌های -im، -iš و در اول، دوم و سوم شخص جمع از شناسه‌های -ir و -ind استفاده می‌شود. مصوت i در ماده آینده با مصوت a در خواتم صرفی ادغام می‌شود، در صیغه سوم شخص مفرد بین شناسه a و واکه a در ماده، واج میانجی y ظاهر می‌شود. در جدول زیر صرف فعل آینده از مصدر šere «رفتن» داده می‌شود:

جمع	مفرد
اول شخص Šeran-imun	اول شخcess «خواهیم رفت» šeran-im
دوم شخص Šeran-ir	دوم شخcess «خواهید رفت» Šeran-iš
سوم شخص Šeran-ind	سوم شخcess «خواهد رفت» Šerani-y-a

در گویش هرزنی نیز فعل آینده، به همین طریق ساخته می‌شود، جز اینکه شناسه‌های فعل آینده در هرزنی قدری متفاوت از خواتم صرفی در گویش کلاسوری است. مرتضوی (نک. ۱۳۴۲: ۷۳) تصور می‌کرد که در هرزنی فعل آینده با شناسه‌های خاص آینده از اسم مفعول بنا می‌شود، بدین معنی که در اول، دوم و سوم شخص مفرد، به اسم مفعول فعل شناسه‌های (nin (= ninen) -niya و در اول، دوم و سوم شخص جمع (-num/nom) -nur و (-not) /nut) افزوده می‌شود. این ساده‌ترین راه توجیه ساختمان فعل آینده است، اما باید به یاد داشت که به لحاظ تاریخی واژ n در شناسه را نمی‌توان توجیه کرد. بعید به نظر نمی‌رسد که در هرزنی نیز -ani صورت کوتاه شده پسوند صفت فاعلی -anda باشد. این پسوند در کلاسوری در مواردی به صورت -aniš نیز ظاهر می‌شود، مانند vindanim در کنار vindanišim هر دو فعل آینده اول شخص مفرد از مصدر vinde «دیدن». ۶ احتمالاً در این صیغه‌ها گسترشی از لاحقه iš شناسه دوم شخص مفرد است.

۵- فعل ماضی تمنایی: ساخت ماضی تمنایی در باب لازم و متعدد متفاوت است. درواقع تنها نمونه مطمئن از فعل ماضی تمنایی، همین نوع اخیر، یعنی ماضی تمنایی متعددی است. ساخت ماضی تمنایی لازم قدری مبهم است و اجزا و عناصر سازنده آن را به دقت نمی‌توان تحلیل کرد. علامت تمنایی /y (قس. فارسی: «ی»، فارسی میانه (h) > فارسی باستان ait) است که ظاهراً به اسم مفعول فعل افزوده می‌شود. در باب لازم اسم مفعول با پیشوند (e) همراه می‌شود و شناسه‌ها همان خواتم صرفی فعل ماضی مطلق لازماند، در صیغه اول شخص مفرد ظاهراً -ai-im- در پایان واژه به -im- ساده می‌شود. صیغه‌های مختلف فعل ماضی تمنایی لازم از مصدر šere بدین شرح است: kāš te bešeraíš «کاش می‌رفتم.»، «کاش تو می‌رفتی.»، kāš amen bešerayimun «کاش او می‌رفت.»، kāš ave bešerayind «کاش ما می‌رفتیم.»، kāš šemen bešerayir «کاش شما می‌رفتید.»، kāš «کاش آنها می‌رفتند.».

بر عکس ساخت نوع متعدد فعل ماضی تمنایی لازم کاملاً روشن است. فعل در هر شش صیغه شکل ثابتی دارد و به لحاظ صوری برابر با صیغه سوم شخص مفرد ماضی تمنایی لازم است، یعنی ترکیبی است از اسم مفعول + علامت تمنایی *y / i* + شناسه سوم شخص مفرد، مانند *utaye* (از مصدر *ute* «گفتن»)، *žataye* (از مصدر *žat* «زدن»). شخص و شمار فعل را در اصل عامل یا کننده منطقی نشان می‌دهد، بنابراین ضمایر متصل غیرفعالی که در حکم خواتم صرفی‌اند، در ترکیب با پیشوند *b*(e) پیش از صیغه ثابت فعل ذکر می‌شوند. صرف فعل ماضی تمنایی متعدد از مصدر *žate* را به صورت زیر می‌توان نشان داد:

kāš te b-ir žataye «کاش من می‌زدم.»، *kāš amen b-imun žataye* «کاش ما می‌زدیم.»، *kāš ave b-išun žataye* «کاش شما می‌زید.»، *kāš mān b-im žataye* «کاش تو می‌زدی.».

۶- مشتق‌های اسمی و صفتی:

الف) صفت فاعلی: صفت فاعلی با افزودن پسوند *-ani* (احتمالاً صورت کوتاه شده *-anda*- قس. فارسی نو «نده»، فارسی میانه *-endag*- که خود در اصل مشتقی است از *-ant*- پسوند سازنده صفت فاعلی گذرا در ایرانی باستان + پسوند ثانوی *-aka*) به ماده ماضی ساخته می‌شود، مانند صفت فاعلی *hārdani* «خورنده» از ماده ماضی *hārd* از مصدر *hārde* «خوردن»، *mārdani* «میرنده» از ماده ماضی *mārd* از مصدر *mārde* «مردن»، *šerani* «رونده»، از ماده ماضی *šer* از مصدر *šere* «رفتن»؛ *utani* «گوینده» از ماده ماضی *ut* از مصدر *ute* «گفتن».

در ساختمان فعل آینده، چنانکه گذشت، از صفت فاعلی به عنوان ماده آینده استفاده می‌شود. در جملات اسمیه، صفت فاعلی در مواردی بر مفهوم مضارع مستمر دلالت می‌کند:

(۱۷) *a šerani merd brum a.* «آن مردی که دارد می‌رود (تحت‌اللفظی: آن مرد رونده) برادرم است.

(۱۸) *a hārdani herdan berum zur a*

«آن کودکی که دارد غذا می‌خورد (تحت‌اللفظی: آن کودک خورنده)، پسر برادرم است.

(۱۹) *a qaskādani čāmān zur a*

«آن که دارد سخن می‌گوید (تحت‌اللفظی: آن سخن‌گوینده) پسر من است.

ب) اسم مفعول: اسم مفعول با افزودن *a* (> ایرانی میانه *ag*) به ماده ماضی ساخته می‌شود. اگر ماده ماضی لازم باشد، اسم مفعول بر مفهوم صفت فاعلی گذشته دلالت می‌کند، و اگر

متعدي باشد، صفت مفعولي گذشته است. چند مثال برای صفت فاعلي گذشته: *šera* «رفته»، *umara* «آمدده»؛ *mārda* «مرده»؛ *žāta* «رسیده» (ایرانی باستان *jāta*-*gam* از ريشه-*uta* «آمدن»). چند مثال برای صفت مفعولي گذشته: *kešta* «گشته»؛ *duta* «دوخته»؛ *masta* «شنیده». در برخى موارد اسم مفعول *bera* از مصدر *bere* «بودن، شدن» پيش از صفت مفعولي گذشته مى آيد و صفت مفعولي گذشته مجھول مى سازد: *bera nevešta* «نوشته شده»؛ *bera beresta* «پوسیده شده».

در ساختمان فعل ماضي نقلی، اسم مفعول به عنوان ماده نقلی به کار مى رود (نك. ماضي نقلی لازم و متعدي).

۳- فعل نهي:

در گویش کلاسوري *ma* (> ايراني ميانه غربي *mā* / *mā* > فارسي باستان *mā*) نشانه نهي است که پيش از فعل امر مى آيد و آن را تبديل به فعل نهي مى كند. به هنگام بناي فعل نهي، پيشوند *be* (و گونه‌های ديگر آن يعني *b* / *biš* / *ba*) حذف مى شود. چند مثال برای فعل نهي: *maš* «مخور» و *mahařan* «مخوريده» (فعل نهي از مصدر *hárde* «خوردن»)؛ *maš* «مرو» و *mahetān* «مرويد» (فعل نهي از مصدر *sere* «رفتن»)؛ *mahet* «مخواب» و *mašān* «مخوابيد» (فعل نهي از مصدر *hete* «خُفتن»)؛ *maut* «مگو» و *mautān* «مگويد» (فعل نهي از مصدر *ute* «گفتن»).

۴- فعل منفي

نشانه نفي (*n* / *e*) (> ايراني ميانه غربي *nē* / *naiy* > فارسي باستان *naiy*) است که اغلب پيش از صيغه‌های مثبت افعال مى آيد و آنها را منفي مى كند. به هنگام الحال نشانه نفي، صيغه‌های برخى از افعال بدون تغيير باقى مى ماند و صرف آنها دقيقاً با صيغه‌های مثبت مطابقت مى كند، افعال ماضي مطلق لازم، ماضي نقلی لازم و ماضي بعيد لازم و متعدي، مضارع التزامي جزء اين دسته‌اند. در اينجا برای نمونه فقط به صيغه اول شخص مفرد آنها اشاره مى شود: *šerím* «خوابيدم» در کنار *hérim* «خوابيدم»؛ *nešerím* «ترفتهام» در کنار *nehérim* «رفتهام»؛ *neneštum* «نشسته بودم» در کنار *neštum* «نشسته بودم»؛ *nežarmu* «نرده» در *žarmu* «زده بودم»؛ *bešem* «بروم» در *nešem* «تروم» در کنار *bešem* «بروم» (در مضارع التزامي حرف نفي *ne* جايگزین پيشوند *be* در صيغه مثبت فعل مى شود).

هنگام منفی کردن ماضی مطلق متعددی، ساختمان فعل تغییر می‌کند. در ماضی مطلق متعددی، اسم مفعول جایگزین ماده ماضی می‌شود، نشانهٔ نفی پیش از اسم مفعول و ضمایر متصل غیرفاعلی که بر شخص و شمار فعل دلالت می‌کنند، بعد از مفعول جمله می‌آیند. این قاعده را می‌توان در قالب فرمول زیر خلاصه کرد: مفعول جمله یا همکرد فعل + ضمایر متصل غیرفاعلی + نشانهٔ نفی + صفت مفعولی فعل مورد نظر. مثال‌های زیر این قاعده را کاملاً روشن می‌کنند:

(۲۰) zan-eš javāb-iš ne-dura. «زنش جواب نداد.»

(۲۱) čeqada te ru utma, güš-ir ne-dura. «هر چه به تو گفتم، گوش ندادی.»

در ماضی نقلی متعددی، ضمایر متصل غیرفاعلی به پیشوند نفی الحاق می‌شوند و پیش از ماده نقلی می‌آیند:

(۲۲) av šemen čuka tikün n-iš vinda. «او از شما جز نیکی ندیده است.»

برای منفی کردن فعل مضارع اخباری از ماده مضارعی استفاده می‌شود که با جزء *-ānda* از ماده ماضی ساخته می‌شود (نک. ماده مضارع)، مانند *utānda*, *šerānda*, *utānda*. نشانهٔ نفی بین ماده مضارع و خواتم صرفی می‌آید، مثلًاً ماده *utānda* به صورت زیر صرف می‌شود:

جمع	فرد
«نمی‌گوییم» utānda-n-imun	اول شخص اول شخص «نمی‌گوییم» utānda-n-im
«نمی‌گویید» utānda-n-ir	دوم شخص دوم شخص «نمی‌گویید» utānda-n-iš
«نمی‌گویند» utānda-n-ind	سوم شخص سوم شخص «نمی‌گویند» utānda-ni

ساخت فعل آینده منفی همانند فعل مضارع اخباری منفی است. در فعل آینده نیز پیشوند نفی (e)n بین ماده آینده که همان صفت فاعلی است و خواتم صرفی قرار می‌گیرد، *-masdani*, *n-im* «نخواهم شنید»، *iš* «نخواهی شنید»؛ *masdani-ni* «نخواهد شنید».

۵- نتیجه‌گیری

بررسی تاریخی ساختمان فعل در گویش کلاسوری نشان می‌دهد که دستگاه فعل در این گویش در تحول از دوره باستان تا دوره جدید دستخوش تحولات و در مواردی برخوردار از نوآوری‌هایی شده‌است که آن را از دیگر گویش‌های ایرانی و حتی به ملاحظاتی از گویش‌های هم‌خانواده خود نظری هرزنی، تالشی، تاکستانی و چالستانی متمایز می‌کند. ماده مضارع در این گویش به تدریج زوال یافته و در اغلب موارد، ماده ماضی جانشین آن شده‌است، به گونه‌ای که

از مادهٔ مضارع فقط در بنای افعال مضارع التزامی و امری استفاده می‌شود، حتی در این مورد نیز غلبهٔ با مادهٔ ماضی است. با وجود این، نوعی مادهٔ مضارع در این گویش وجود دارد که به لحاظ تاریخی، بازماندهٔ صفت فاعلی گذرا از دستگاه مضارع در دورهٔ باستان است. این مادهٔ مضارع فقط در ساخت فعل مضارع اخباری منفی به کار می‌رود. ساختمن مصدر نیز که غالباً با افروden علامت مصدر به مادهٔ ماضی ساخته می‌شود، با نواوری‌هایی همراه است. بدین معنی که گاه علامت مصدر به جای مادهٔ ماضی، به مادهٔ مضارع، بهویژهٔ ماده‌های مضارع لازمی که با لاحقهٔ *-un* متعدد شده‌اند، اضافه می‌شود. نکتهٔ دیگر حضور مصدر کامل در ساخت فعل‌های مضارع اخباری و ماضی استمراری است که ظاهراً از مختصات فعل در گویش کلاسوری است.

در ساختمن افعال ماضی، شاهد دو نکتهٔ مهم هستیم: نخست اینکه شناسه‌های فعل ماضی مطلق لازم، بر خلاف زبان فارسی که شناسه‌های خود را از شناسه‌های فعل مضارع اخباری دورهٔ میانهٔ اقتباس کرده‌است، همانند شناسه‌های فعل ماضی مطلق لازم ایرانی میانهٔ غربی مشتقانی از صیغه‌های مضارع از ریشهٔ *-ah* «بودن»‌اند. در این میان کاربرد عنصر کهنه‌*s* به عنوان شناسهٔ دوم شخص مفرد، از خصوصیات صرفی گویش‌های منشعب از آذری باستان است که در اغلب گویش‌های شمال غربی دیده می‌شود؛ دیگر اینکه در گویش کلاسوری، به لحاظ صوری تفاوتی میان ساخت فعل ماضی مطلق لازم و فعل ماضی نقلی لازم به چشم نمی‌خورد و آنچه این دو ساخت را از هم متمایز می‌سازد، جایگاه تکیه است. در میان گویش‌های شمال غربی، این ویژگی در گویش چالستانی نیز وجود دارد. ساخت فعل ماضی نقلی متعددی عامل دار، یعنی استفاده از اسم مفعول فعل با یک اسم یا ضمیر به عنوان عامل یا کنندهٔ منطقی، یکی دیگر از نکات مهم در ساختمن افعال ماضی در گویش کلاسوری است.

صفت فاعلی که با پسوند *-ani* از مادهٔ ماضی ساخته می‌شود، علاوه بر کارکرد اصلی خود، دو کارکرد دیگر نیز دارد؛ در ساختمن فعل آینده، مادهٔ آینده واقع می‌شود و در جملات اسمیه در مواردی بر مفهوم فعل مضارع مستمر دلالت می‌کند. مادهٔ تمدنی با افزودن علامت تمدنی به اسم مفعول ساخته می‌شود. فعل ماضی تمدنی لازم با شناسه‌های فعل ماضی مطلق لازم صرف می‌شود و فعل ماضی تمدنی متعددی از ساخت عامل دار تبعیت می‌کند. براساس آنچه گفته شد، استفاده از صفت فاعلی به عنوان مادهٔ آینده و ساخت جدید مادهٔ تمدنی از اسم مفعول با علامت تمدنی، از نواوری گویشوران کلاسوری در ساخت صیغه‌های مختلف افعال است.

منابع

- ابوالقاسمی، م. ۱۳۷۳. ماده‌های فعل‌های فارسی دری، تهران: ققنوس.
- _____ . ۱۳۷۵. دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
- اصغری، ا. ۲۰۰۸. گویش تاتی کلاسوز، پایان‌نامه دکتری، رشتۀ ایران‌شناسی، دانشگاه ایروان، ایروان.
- مرتضوی، م. ۱۳۴۱. «فعل در زبان هرزنی»، نشریۀ دانشکده ادبیات تبریز، س. ۱۴، (۴): ۴۵۳-۴۸۸.
- _____ . ۱۳۴۲. «فعل در زبان هرزنی»، نشریۀ دانشکده ادبیات تبریز، س. ۱۵، (۱): ۶۱-۹۶.
- یارشاطر، ا. ۱۳۵۴. «آذری»، دانشنامه ایران و اسلام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- Gershevitch, I. 1954. *A Grammar of Manichean Sogdian*: Oxford.
- Henning, W.B. 1954. «The Ancient Language of Azerbaijan», *Transactions of the Philological Society*: 157-177.
- Hübschmann, H. 1897. *Armenische Grammatik*: Leipzig.
- Yar-Shater, E. 1969. *A Grammar of Southern Tati Dialects*, Mouton: Paris.
- _____ . 1988. «Azerbaijan, vii. The Iranian Language of Azerbaijan», in *Encyclopædia Iranica*, Vol. 3, ed. by E. Yarshater, London and New York.

زبان فارسی و کویش های ایرانی

سال اول، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، شماره پاپ ۲

ساختار موضوعی افعال دومفعولی در کُردی هورامی

جبار میرانی^۱

دکتر غلامحسین کریمی دوستان^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۷/۱۹

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۲۶

چکیده

پژوهشگران به مطالعه ساختار موضوعی افعال دومفعولی در زبان‌های ایرانی با رویکردهای نوین زبان‌شناسی کمتر پرداخته‌اند. در کُردی هورامی دو دسته از افعال دومفعولی اصلی و ساخته‌ای دومفعولی فرعی وجود دارد. در این پژوهش ساختار موضوعی افعال دومفعولی اصلی از نظر مقوله‌بندی، آرایش نحوی و بازنمایی معنایی بررسی می‌شوند. این افعال براساس شواهد نحوی، ساخته‌بندی و معنایی به دو گروه افعال انتقال مالکیت و افعال انتقال مکانی طبقه‌بندی و توصیف می‌گردد. سپس، نمونه‌ای از هر گروه در چارچوب رویکرد برنامه کمینه‌گرایی/صرف توزیعی (MP/DM) تحلیل می‌شود. این مطالعه به اصلاح مقوله الحاقی پایین پیلکان (۲۰۰۸) برای تبیین ساختار نحوی و سایر ویژگی‌های هورامی در رویکرد مذکور می‌بردازد و شباهت‌ها و تفاوت‌های ساختار موضوعی آن دو را از لحاظ مقوله‌بندی، آرایش نحوی و بازنمایی معنایی به خوبی تبیین می‌نماید.

واژگان کلیدی: کُردی هورامی، افعال دومفعولی، مقوله‌بندی، آرایش نحوی، بازنمایی معنایی

✉ Jabarm40@gmail.com

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران

۲. استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران

۱- مقدمه

فعال دومفعولی و ساختار موضوعی آنها در زبان‌های ایرانی با رویکردهای نوین زبان‌شناسی کمتر مطالعه شده است. از این‌رو، به بررسی ساختار موضوعی این افعال در یکی از زبان‌های ایرانی، یعنی گُردی هoramی در چارچوب برنامه کمینه‌گرایی / صرف توزیعی پرداخته‌ایم. منظور از ساختار موضوعی مجموعه‌ای از موضوع‌های هر محمول است که هر موضوع آن نقش معنایی جداگانه‌ای دارد. افعال دومفعولی دو موضوع درونی و یک موضوع برونی دارند. از دو جمله انگلیسی زیر پیداست که توالی موضوع‌های این افعال به صورت ساخت مفعول مضاعف (DOC) در (۱a) و ساخت متمم مضاعف (DCC) در (۱b) است. به این ویژگی افعال دومفعولی «تناوب بهای»^۱ می‌گویند.

- (۱) a) I give Ahmad the money. b) I give the money to Ahmad.

فعال دومفعولی در هoramی به شکل بی‌نشان مشابه با ساخت (۱b) با فعلی مانند «دادن» در (۲) و نیز به صورت بی‌نشان با فعلی مانند «گذاشتن»^(۱) در (۳) ظاهر پیدا می‌کنند.^(۲)

(۲) (Min) pul -i ma -d -u be Ahmað -i

غفا-احمد- به- اشم-دادن-پزح- حمف پول-(من)

(پولی را می‌دهم به احمد).

(۳) Šeme - bel -i -ma - niař -de (deli) -bax - na

ح-م- باغ- در- دشج- گذاشت-پزح-غفا-بیل- شما

(شما بیل را در باغ می‌گذارید).

پیکره‌بندی نحوی، تعیین مقوله و بازنمایی معنایی ساختار موضوعی افعال دومفعولی در پیشینه پژوهش موضوعی بحث‌برانگیز است. پژوهش حاضر در پی یافتن رویکردی مناسب برای تحلیل یکپارچه این مسائل در گزاره‌های دومفعولی هoramی است. این رویکرد با الهام از پژوهش‌های نوین در حوزه دستور زایشی چارچوب نظری برنامه کمینه‌گرایی / صرف توزیعی (MP/DM) نام دارد. توانایی این انگاره برای تحلیل یکپارچه ساختار موضوعی افعال دومفعولی با رویکردی است که در آن زبان نظامی اقتصادی پنداشته می‌شود.

مرنتز^۳ (۱۱۶:۲۰۱۳) معتقد است که مطالعه ساختار موضوعی با توجه به نوع طبقات فعلی و فعل محور بودن ایراد دارد. بنابراین، چشم‌انداز این موضوع تحقیقات دقیق‌تری می‌طلبد که بر نحوه رابطه ساختار نحوی با معانی رویدادی و میزان تأثیر محتوای معنایی ریشهٔ محمول بر

1. Dative Alternation

2. Marantz

آرایش نحوی و بازنمایی معنایی موضوع‌ها تمرکز نماید. این مقاله تلاش دارد تا ساختار موضوعی محمول‌ها را بر اساس تعامل میان ریشهٔ فعلی، پیکربندی نحوی و بازنمایی معنایی و آوایی محمول و موضوع‌ها بررسی نماید. برای دستیابی به این هدف به بررسی دو جملهٔ حاوی نمونه‌ای از دو نوع افعال دومفعولی اصلی در زمان حال^(۳) براساس پیشنهاد هواو و لوین^۱ (۲۰۰۸: ۱۳۲) در قالب برنامهٔ کمینه‌گرایی/صرف توزیعی می‌پردازیم و به سه سؤال اساسی در مورد ساختار موضوعی افعال دومفعولی در هورامی جواب می‌دهیم:

۱. مقوله‌بندی مؤلفه‌های جملات حاوی افعال دومفعولی و موضوع‌های آنها چگونه و در کدام سطح واژگان، نحو یا پسانحوى با تحلیلی یکپارچه صورت می‌گیرد؟
۲. علل آرایش نحوی و ساختار سلسله‌مراتبی احتمالاً متفاوت ساختار موضوعی افعال دومفعولی چیست؟
۳. کدام عوامل در بازنمایی معنایی موضوع‌ها در جمله‌های حاوی افعال دومفعولی تأثیرگذار است؟

ساختهای دومفعولی هورامی به افعال اصلی و فرعی طبقه‌بندی می‌گردد. افعال دومفعولی اصلی هم به افعال انتقال مالکیت و افعال انتقال مکانی دسته‌بندی و بدین شکل توصیف می‌شود. سپس، چگونگی مقوله‌بندی، آرایش نحوی و بازنمایی معنایی ساختار موضوعی یک نمونه از جملات حاوی هر دسته از افعال دومفعولی اصلی با رویکرد برنامهٔ کمینه‌گرایی/صرف توزیعی تحلیل می‌گردد.

در ادامه، پس از پیشینه، طبقه‌بندی افعال دومفعولی در هورامی، مشخصه‌های ساخت‌واژی، نحوی و معنایی افعال دومفعولی اصلی، و نمونه‌ای از هر دسته از افعال اصلی براساس چارچوب نظری می‌آید.

۲- پیشینهٔ پژوهش

تحقیقات فراوانی در ساختار موضوعی دو نوع ساخت افعال دومفعولی در زبان انگلیسی در چارچوب دو رویکرد زایشی واژگان‌گرا و نحو محور شده‌است. از دیدگاه بعضی پژوهشگران دو ساخت از لحاظ معنایی با هم ارتباط دارند و یکی از این دو در زیرساخت قرار دارد و ساخت دیگر با عملیات گشتنی از آن مشتق می‌شود (لارسن ۱۹۸۸، بیکر^۲ ۱۹۸۸، برسان و نیکتینا^۳ ۲۰۰۷). کار اینها در چارچوب رویکرد واژگان‌گرایی است. در مقابل، دیگران استدلال می‌کنند که

1. Hovav & Levin

2. Baker

3. Bresnan & Nikitina

این دو متمایزند و از لحاظ اشتقاء به هم مربوط نمی‌شوند. اینان اغلب به تفاوت‌های معناشناختی بین آن دو برای حمایت از رویکرد نحومحور خود اشاره می‌کنند (پستسکی^۱، هارلی^۲، ۲۰۰۲، کوئرو^۳، ۲۰۰۳، پیلکانن^۴، ۲۰۰۸، برونینگ^۵، ۲۰۱۰).^۶

بسیاری از این پژوهش‌ها بر پایه داده‌های انگلیسی مانند (۱) و (۲) صورت گرفته‌اند. گویی ویژگی‌های دو ساخت انگلیسی، پیش‌فرض وجود آن دو در تمام زبان‌هاست. اما زبان‌های مختلف ساخت‌های متفاوت افعال دومفعولی با ویژگی‌های خاص خود دارند. شناسایی یک ساخت براساس معیارهای جهانی و یکپارچه در شناخت علمی زبان به عنوان پدیده‌ای انسانی اهمیت بیشتری دارد. از این‌رو، بارس و لزنیک^۶ (۱۹۸۸: ۳۳۶) به معیار سازه‌فرمانی در روابط سلسله‌مراتبی نامتقارن نحوی برای شناسایی دو ساخت اشاره می‌کنند. جکندوف^۷ (۱۹۹۰: ۴۳۰) علاوه بر سازه‌فرمانی، معیار ترتیب خطی را هم برای تمایز آن دو پیشنهاد می‌کند. هارلی (۲۰۰۲: ۳۲) به پیش‌فرض وجود فعل واژگانی «داشتن» برای اثبات وجود ساخت مفعول مضاعف اشاره می‌نماید. پیلکانن (۲۰۰۸: ۱۵) معیار معنایی انتقال مالکیت مفعول صریح به مفعول غیرصریح را همچون پیش‌نیاز وجود مقوله الحاقی پایین مطرح می‌کند. هرچند افعال دومفعولی اصلی هورامی با ساختار نحوی مقوله الحاقی پایین پیلکانن پایین‌تر از vP شباخت دارد، ولی ساختار پیشنهادی وی نمی‌تواند تمام ویژگی‌های مقوله‌بندی ساخت موضوعی این افعال را در هورامی نشان دهد. از این‌رو، در اینجا آرایش نحوی خاصی برای مقوله‌بندی ساختار موضوعی آنها معرفی می‌شود. پیلکانن (همان جا) به معیار رابطه موضوع الحاقی بالاتر از vP اشاره رویدادی کل گروه فعلی در افعال دومفعولی برای تشخیص مقوله الحاقی بالاتر از vP می‌کند. ساخت‌های فرعی دومفعولی هم با مقوله الحاقی بالایی پیشنهادی پیلکانن هماهنگ‌اند.

پژوهشگرانی مانند فورنیه^۸ (۲۰۱۰: ۵۵) برای شناسایی ساخت‌های دومفعولی در زبانی آنها را به دلایلی چون یکپارچه نبودن ویژگی‌ها با انگلیسی مقایسه نمی‌کنند، حتی مثال‌های نقض در داده‌های بین‌زبانی و میان‌زبانی ارائه می‌دهند. به علاوه، تمام ویژگی‌های پیشنهادی برای دو ساخت انگلیسی در دیگر زبان‌ها و حتی در خود انگلیسی وجود ندارد. در این باره، محققان

1. Pesetsky

2. Harley

3. Cuervo

4. Pylkkänen

5. Bruening

6. Barss & Lasnik

7. Jackendoff

8. Fournier

برای اثبات وجود ساخت مفعول مضاعف در یک زبان معیارهای جهان‌شمول و معنایی انتقال مالکیت یا انتقال مکانی را پیشنهاد می‌کنند. هواو و لوین (۲۰۰۸: ۱۳۲) نیز پس از تقسیم افعال دومفعولی به «دادنی» و «فرستادنی» این فرضیه را مطرح کردند که افعال «دادنی» تنها برای انتقال مالکیت و افعال «فرستادنی» هم برای انتقال مالکیت و هم انتقال مکانی استفاده می‌شوند. آنها با داده‌های زبان‌های مختلف استدلال‌های معنایی و ساخت‌واژی بسیاری ارائه می‌دهند. داده‌های هورامی نیز شواهد بیشتری در تأیید فرضیه آنها دارد. داده‌های این مقاله با استفاده از فرضیه هواو و لوین (۲۰۰۸)، هارلی (۲۰۱۳ و ۲۰۱۴) درباره تعامل ریشه با نظام محاسباتی، و اصلاحیه ساختار نحوی پیلکانن (۲۰۰۸) درباره مقوله الحاقی پایین در چارچوب برنامه کمینه‌گرایی/صرف توزیعی^۱ (صدیقی ۲۰۱۲ و هارلی ۲۰۰۹) تحلیل می‌شود. این چارچوب رویکردی نحومحور است و در بخش ۵ بیشتر توضیح داده می‌شود.

۳- طبقه‌بندی افعال دومفعولی

داده‌های زیر نمونه‌ای از فعل دومفعولی «دادنی» (دادن: day) در هورامی‌اند. گویشوران هورامی علاوه بر جمله‌بی‌نشان موجود در (۲) که در (۴) تکرار شده، ترتیب کلمات زیر را هم به صورت قابل قبول قضاوت می‌کنند.

(۴) (Sub)+ DO+ V+Pre IO

(Min) pul-i ma -d -u be Ahmað-i
غفا- احمد- به- اش- دادن- پزح- حمف پول- (من)
(پولی را می‌دهم به احمد).

(۵) (Sub)+ DO +Pre IO+ V

(Min) pul-i be Ahmað-i - ma -d -u
اش- دادن- پزح- غفا- احمد- به حمف پول- (من)
(پولی را به احمد می‌دهم).

(۶) (Sub)+ PreIO+DO+ V

(Min) be Ahmað-i - pul -ma -d -u
اش- دادن- پزح- پول- غفا- احمد- به (من)
(به احمد پول می‌دهم).

(۷) V+(Sub)+ DO PreIO

ma -d -u - s< be Ahmað-i
غفا- احمد- به- سش(آن)- اش- دادن- پزح
(دادمش به احمد).

1. Siddiqi

پیداست که هورامی ویژگی آرایش آزاد واژگانی یا قلب نحوی دارد. این ویژگی می‌تواند به سبب حفظ مشخصه‌های ساخت‌واژی‌نحوی حالت‌نمایی، گذر دیرهنگام از زبان‌های تصریفی به تحلیلی و مطابق نسبتاً قوی در هورامی باشد. به عبارت دیگر، این زبان با کمک مشخصه‌های ساخت‌واژی حالت و قلب نحوی ملزومات ساختار اطلاعی موضوع‌ها را برآورده می‌سازد. توالي زایش‌بنیاد و بی‌نشان سازه‌های اصلی در جمله خبری حاوی افعال دومفعولی بر اساس شواهد زیر به صورت S(OV IO) (۴) یعنی ساخت است:

۱. ترتیب اصلی و بی‌نشان واژگان در جمله‌های دومفعولی هورامی (۴) از راه وجود توالي واژگانی ذکر شده در اصطلاح‌های مانند (۸a) و نامناسب بودن آنها در ترتیب‌های دیگر (۸b) حمایت می‌گردد.

(۸) a. haša ber naši la hor **hažg-i** besê kilk-š- ra

ح-م-ش-دم-بسن- هیزم- شکاف- از- رفتن- داخل - خرس

(خرسه نمی‌تونس داخل لانه‌اش شه یه هیزمم به خود می‌بست).

*b. haša ber naši la hor kilk-š- ra **hažg-i** besê

بسن- هیزم- ح-م- ش-دم - شکاف- از- رفتن- داخل- خرس

(خرسه نمی‌تونس داخل لانه‌اش بشه یه هیزمم به خود می‌بست).

۲. هم‌آبی موضوع کنش‌رو یا مفعول صریح به صورت پایه‌ای و بی‌نشان قبل از فعل اصلی در افعال تک‌مفهولی شاهدی در حمایت از ترتیب (S OV IO) (۶) با توجه داده‌های (۹) است.

(۹) (a) Hiwa ba[x iš as-a] (b) (Min) na[n- im wa]rd.

ت‌گذ- خردید- مض- فا- باغ- هیوا خورد- مض- سا- نان- (من)

(هیوا باغ رو خردید). (من نان خوردم).

۳. از شواهد دیگر در حمایت از ترتیب (IO OV) (۶) قرارگرفتن متمم حرف‌اضافه به صورت بی‌نشان بعد از فعل در ساختهای تک‌متهمی (۱۰a) یا با افزوده‌های مکانی پس از افعال ناگذر است (۱۰b).

(۱۰) (a) (Min) wač-u panai (b) bilm-êm pei pa[we-i]

بهش- اش- م- گفتن- (من) غفا- پاوه- به- اش- ح- رفتن

(من بهش می‌گم). (برویم پاوه).

۴. ترتیب دو موضوع مفعول صریح و غیرصریح در گزاره‌های دومفعولی در گویشی بسیار نزدیک به هورامی یعنی زازاکی در (۱۱) شاهد دیگری در حمایت از توالی OV IO (S) در هورامی است.

(۱۱) Ahmad-i kitab daʃ maʃlm-i

ح-ب- معلم- داد - کتاب - غ-ف- احمد

(احمد کتاب را به معلم داد.)

۵. بی‌نشانی توالی سازه‌ها در دو ساخت اسم‌سازی‌های متناظر این افعال با همان ترتیب (۴) در (۱۲) شاهد دیگری برای ترتیب اصلی OV IO (S) است.

(۱۲) (a) dai -u- kiteb -u (Ahmad-i) pay malm-i

غ-ف- معلم- به- غ-ف- احمد- اض- مل- کتاب- اض- دادن

(دادن کتاب احمد به معلم)

(b) kiteb dai u (Ahmad -i) pay malm-i

غ-ف- معلم- به- غ-ف- احمد- اض- دادن- کتاب

(کتاب دادن احمد به معلم)

۶. حرف اضافه می‌تواند به همراه ضمیر مفعولی غیرصریح به شکل واژه‌بستی مثل (pana-i) به صورت بی‌نشان بعد از فعل ظاهر شود (۱۳a). در این حالت، حرف اضافه می‌تواند به قبل از ریشه فعل حرکت و ضمیر واژه‌بستی مفعول غیرصریح را بعد از فعل ابقا نماید (۱۳b). به علاوه، این مفعول می‌تواند به صورت گروه کامل برای برآورده کردن مشخصه کانون تقابلی پایین یا بالا به جایگاه قبل از فعل حرکت کند (۱۴).

(۱۳) (a) pul- im daʃ pena-i

دش-م- به- داد- مض- سا- پول

(پول را دادم بهت.)

(b) pul-im pena daʃ - i

دش-م- داد- به- مض- سا- پول

(پول را بهت دادم.)

(۱۴) (a) ma-d-u- s< ena -tan

ت-ان- به- س- ش- م- اش- م- دادن- پ- ز- ح-

(می دم بهتان.)

(b) pena -tan ma -d- u- s<

س- ش- م- اش- م- دادن- پ- ز- ح- ت- ان- به-

(بهتان می دم.)

بنابراین، ترتیب بی‌نشان و زایش‌بنیاد سازه‌های مفعول صریح و غیرصریح در افعال دومفعولی اصلی به شکل OV IO (S) (۳) است. سایر توالی‌ها در نتیجه فرایند قلب نحوی در این زبان و حرکت به جایگاه A' و به سبب الزامات کاربردشناختی و کانون تقابلی یا عنوان‌سازی به دست می‌آید.

شیوه‌های بسیاری برای سازگاری ساختار نحوی مقولهٔ الحاقی پایین پیلکانن (۲۰۰۸) با داده‌های افعال دومفعولی در زبان‌ها برای حل مشکل کمینگی در حرکت سازه‌ها پیشنهاد شده است (گرگاله^۱ ۲۰۱۲، دن دیکن^۲ ۲۰۰۶، فرانک^۳ ۲۰۰۷، لی^۴ ۲۰۰۵، پاول و ویتمن^۵ ۲۰۱۰، کوئرو ۲۰۰۳، آنگوستوپولو ۲۰۰۳). این مقاله هم تلاش دارد در رویکرد اولیهٔ پیلکانن برای تبیین ترتیب خطی و سایر ویژگی‌های نحوی هoramی تغییراتی اعمال کند. گرچه آرایش نحوی داده‌های هoramی با ساختار نحوی داده‌های تحلیل شدهٔ پیلکانن (۲۰۰۸) شباهت دارد اما تفاوت‌هایی نیز در آنها دیده می‌شود. برخلاف دیدگاه پیلکانن در اینجا مفعول غیرصریح در مشخص گر و مفعول صریح در متمم مقولهٔ الحاقی پایین به آرایش نحوی معرفی می‌شود.

با این حال، مطابق رویکرد پذیرفته شده ابتدا مشخصهٔ ریشه با هستهٔ مشخصهٔ تعبیرناپذیر فعلی با مشخصهٔ دارای مقولهٔ فعلی ترکیب و به صورت مشخصهٔ فعلی مقوله‌بندی می‌شود. سپس فعل به سبب داشتن مشخصهٔ تعبیرناپذیر اسمی و پیوند معنایی و رابطهٔ موضوعی با گروه مفعول صریح ترکیب می‌گردد و مقولهٔ VP را می‌سازد. این مقوله به سبب وجود مشخصهٔ تعبیرناپذیر حالت مفعولی بر روی مفعول صریح در آن هنوز کامل نیست. این گروه با هستهٔ مقولهٔ الحاقی پایین ApplP_{low} ترکیب می‌شود. مشخصهٔ مفعول غیرصریح هم در مشخصگر مقولهٔ الحاقی پایین به آرایش نحوی معرفی می‌شود. حالت غیرفاعلی این مفعول در افعالی مانند «دادن» با حرف اضافه و حالت مکانی آن در افعالی مانند «گذاشتن» با هستهٔ دارای مشخصهٔ حالت‌نمای مکانی بازبینی و حذف می‌شود. مشخصهٔ مفعول غیرصریح در ساخت بی‌نشان مورد (۴) در همان جایگاه ادغام اولیهٔ نحوی باقی می‌ماند. این مفعول در سایر ساختهای نشان‌دار (۵، ۶، ۷) برای ارضای مشخصهٔ کانون تقابلی مقولهٔ کانون پایین (FocP) در بالای vP و یا کانون بالا در بالای CP و بازنمود ترتیب ظاهری سازه‌های آن ساخت حرکت می‌کند. مقولهٔ V برای ارضای مشخصهٔ قوی فعلی به هستهٔ vP حرکت می‌کند. مفعول صریح هم جهت بازبینی مشخصهٔ تعبیرناپذیر حالت مفعولی با هستهٔ حاصل از جایگاه ادغام دوم vP وارد رابطهٔ مطابقت و ارزش‌گذاری مشخصه‌ها می‌شود. این ساختار نحوی علاوه بر موارد ذکر شده ویژگی‌های نحوی اسم‌واره‌ها و جملات مجھول متناظر را هم بدون نقض شرط کمینگی تبیین می‌نماید.

1. Georgala

2. Den Dikens

3. Frank

4. Lee

5. Paul and whitmen

قبل‌اشاره شد که تناوب بهای، یعنی وجود دو ساخت مفعول مضاعف و متمم مضاعف در هoramی به شکل انگلیسی دیده نمی‌شود. ساخت بی‌نشان و دارای ترتیب ظاهري V (S) DOIO برای بیان افعال دومفعولی در هoramی از نظر ظاهري شبیه ساخت متمم مضاعف انگلیسی است. این ساخت بر طبق معیارهای معنایی و ساخت‌واژی می‌تواند بیانگر انتقال یا استرداد مالکیت و انتقال مکان باشد. در این زمینه، در این زبان از حروف پیش‌اضافه *pai* (برای) و *be* (به) قبل از مفعول غیرصریح انسان در هر دو نوع افعال «دادنی» و «فرستادنی» با ساخت رویدادی و بازنمایی معنایی یکسان انتقال مالکیت استفاده می‌شود (۱۵a) و (۱۵b). بعلاوه، از همان حروف پیش‌اضافه قبل از مفعول غیرصریح غیرانسان برای بازنمایی معنایی انتقال مکانی در افعال «فرستادنی» استفاده می‌شود (۱۵c).

(۱۵) (a) (Min) pul -i ma- d- u **be** Ahmad-i

غـاـاحـمـدـ بـهـ اـشـمـ دـادـنـ نـزـحـ حـمـفـ پـولـ (من)
(بولی را به احمد می‌دهم.)

(b) (Min)- kisa- -ka- -i ma - bar -u **-pay** -aʃ - i

غـفـاـ اوـ بـهـ اـشـمـ بـرـدـنـ نـزـحـ حـمـفـ معـ کـیـسـهـ (من)
(من کیسه را برای او می‌برم.)

(c) (Min) pul -i kiaʃn- u **-pay** Sina -i

غـفـاـ سـنـنـدـجـ بـهـ اـشـمـ فـرـسـتـادـنـ حـمـفـ پـولـ (من)
(من پول به سندج می‌فرستم.)

در هoramی از دو حرف‌اضافه فوق به شکل واژه‌بستی تنها قبل از ضمیر مفعولی غیرصریح با مرجع انسان یا موجود زنده در افعال «دادنی» (۱۶) برای انتقال مالکیت استفاده می‌شود. این حروف با مفعول غیرانسان مثلًا برای اشاره به هدف تیراندازی در (۱۷) به کار نمی‌روند.

(۱۶) (Ema) **paiša** nan -i ma- san- me.

سـشـجـ خـرـیدـنـ پـزـحـ حـمـفـ نـانـ بـرـایـشـانـ (ما)
(ما برایشان نان می‌خریم.)

(۱۷) *(Ema) **paiša** gola -i ma- wes- me.

سـشـجـ اـنـدـاخـتـنـ پـزـحـ حـمـفـ تـیرـ بـرـایـشـانـ (ما)
(ما به آن [هدف] *تیراندازی می‌کنیم.)

با این حال، نشانه‌های حالت‌نمای مکانی *-ana* و *-awa* تنها بعد از اسم مکان یعنی مفعول غیرصریح مکانی می‌آیند. این نشانه‌ها از امکانات ساخت‌واژی مخصوص گویش هoramی برای بیان بازنمایی معنایی انتقال مکانی در افعال «فرستادنی» (۱۸a) است. اینها هیچ‌گاه پس

از اسم مفعول غیرصریح با مرجع انسانی یا موجود زنده با هر دو نوع فعل «دادنی» و «فرستادنی» (۱۸b) و (۱۸c) به کار نمی‌روند.

(۱۸) (a) (Šeme) -bel -i - bax - na - ma - niar- de

دش-ج-گذاشت-ن-زح- حم- باغ- ح- مف- بیل- (شما)

(شما بیل را در باغ می‌گذارید).

*(b) pul- i -ma- d- u - Ahmad-ana

حم- احمد- اش- م- دادن- ن-زح ح- مف- پول

(پولی را به احمد می‌دهم).

*(c) (Min) Ali- ana nâma-ewa-m kia \int_s -t- Φ

س-ش- م- گذ- فرستادن- مض- سا- نک- نامه- پس- ا- علی- (من)

(من به علی نامه فرستادم).

اضافه بر دو گونه ساخت افعال دومفعولی اصلی ذکر شده، دو راهکار دیگر برای تبدیل افعال تکمفعولی به دومفعولی در هورامی وجود دارد^(۴). در یک ساخت یک حرف اضافه مانند به (به وسیله) یا پهی (برای) قبل از اسم مفعول غیرصریح به دو صورت کامل یا واژه‌بستی به جمله حاوی فعل تکمفعولی افزوده می‌شود (۱۹a) و (۱۹b). این عمل با نظام نمایه‌گذاری موضوع در تعامل است، یعنی بر ظرفیت و حتی نمود رویداد تأثیر می‌گذارد و باعث تغییر بازنمایی معنایی فعل پایه می‌شود. این راهبرد می‌تواند بر اساس نوع حرف اضافه و متهم آن بیانگر معانی بهره‌دهی (۱۹a)، سببی (۱۹b)، استرداد، همراهی، و ... باشد.

(۱۹) (a) (Min) pay \int_a -i -dafr -ak-ê -m -šet -ê

جم- شست- مض- سا- جم- مع- ظرف- غ- فا- مادر- برای- (من)

(من برای مادر ظرف‌ها را شستم).

(b) (Min) be \int_a -i -dafr -ak-ê -m -šet -ê

جم- شست- مض- سا- جم- مع- ظرف- غ- فا- مادر- به- (من)

(من به وسیله مادر ظرف‌ها را شستم؛ من مادر را وادار کردم ظرف‌ها را بشوید).

نوع دیگر راهبرد الحاقی سببی است که در آن موضوع سوم به صورت حرف پیش اضافه قبل از اسم موجود زنده یا مکان به جمله حاوی فعل تکمفعولی اضافه می‌شود. در این روش حتماً تکواز سببی‌ساز به ریشه فعل افزوده می‌گردد:

(۲۰) (Ema) pari čaʃt -i -ma wer -in -me

اش- ج- ت- سب- خور- د- مض- سا- ح- مف- غ- ذا- بهش- (ما)

(ما به او غذا را خوراندیم).

برخلاف افعال دومفعولی اصلی، ترتیب زایش‌بنیاد و معمول دو مفعول صریح و غیرصریح در جمله‌واره‌های حاوی افعال مشتق هورامی به شکل V IO DO است. با وجود این، مفعول غیرصریح این افعال می‌تواند برای برآورده کردن مشخصه کانون بالا و پایین جایه‌جا شود. بنابراین، ساختهای حاوی افعال دومفعولی در هورامی را می‌توان به افعال اصلی انتقالی و ساختهای فرعی طبقه‌بندی نمود. افعال دومفعولی اصلی انتقالی خود دو زیرمجموعه دارند؛ افعال انتقال مالکیت در افعالی مانند «دادن» در (۲۱) و تکرار آن در (۲۱)، و افعال انتقال مکانی مثل «گذاشت» در (۲۲) و تکرار آن در (۲۲)：

(۲۱) (Sub)+ DO+ V+Pre IO

$(\text{Min}) \text{ pul-i ma-d-u be Ahmad-i}$ حغ-ف-احمد-ب-اش-م-دادن-پزح-حمف-پول-من (پولی را به احمد می‌دهم).	جمله انتقال مالکیت
---	---------------------------

(۲۲) a. (Sub)+ DO+ V+(Pre) IO(case)

$(\text{Šeme}) - \text{bel-i -ma -nia[r] -de -bax[na]}$ حم-باغ-دشج-گذاشت-پزح-غفا-بیل-شما (شما بیل را در باغ می‌گذارید).	جمله انتقال مکانی
---	--------------------------

ساختهای دومفعولی فرعی هم به دو زیرگروه افعال پذیرای حروف اضافه با نشانگرهای شخصی و افعال پذیرای تکواز سببی‌ساز تقسیم می‌شوند. به علت تعدد این افعال، تنها به بررسی ساختار موضوعی نمونه هریک از دو نوع فعل دومفعولی اصلی در زمان حال در (۲۱) و (۲۲) می‌پردازیم.

۴- توصیف افعال دومفعولی اصلی

مشخصه‌های نحوی: ترتیب ظاهری عناصر جمله حاوی فعل دومفعولی اصلی به صورت پیش‌فرض و بی‌نشان (۲۱) و (۲۲) است. اگر فعل دومفعولی اصلی از نوع انتقال مکانی باشد، می‌توان بعد از متمم مکانی تنها از نشان حالت‌نمای مکانی (-ره=به)، (-نه=در) و (-وه=با) در (۲۲) نیز استفاده کرد.

ویژگی‌های ساختواری: اگر در افعال انتقال مالکیت (۲۱) مفعول صریح قبل از مفعول غیرصریح در جملات زمان حال باید، مفعول صریح علامت حالت مفعولی i- می‌گیرد. این نشانه تنها بعد از اسمی مفرد معین یا بعد از حرف تعریف aka- ظاهر می‌شود. با این حال، اگر بر اثر قلب نحوی مفعول صریح بعد از مفعول غیرصریح و پیش از فعل ظاهر شود، این مفعول بدون حالت‌نمای مفعولی /a/ و به صورت نامشخص، یعنی بدون /aka/ می‌آید. مفعول

غیرصریح هم به شکل گروه اسمی بعد از حروف اضافه مطلق یا به شکل ضمیر با حروف اضافه واژه‌بستی بازنمود می‌یابد. در انتهای مفعول غیرصریح نشانه حالت غیرفعالی -n- می‌آید. ویژگی‌های ساخت‌واژی افعال انتقال مالکیت درباره افعال انتقال مکانی (۲۲) هم صادقاند. با این حال، افعال انتقال مکانی در سه مورد با افعال انتقال مالکیت تفاوت دارند: ۱) قبل از مفعول غیرصریح ساخت‌های انتقال مکانی می‌توان از حرف پیش‌اضافه، حالتنمای مکانی به‌تنهایی و یا از ترکیب هر دو استفاده کرد. در حالی‌که، با افعال انتقال مالکیت تنها حرف پیش‌اضافه به کار می‌رود. ۲) از افعال انتقال مکانی علاوه بر نقش معنایی اصلی خود می‌توان برای بازنمایی معنایی انتقال مالکیت نیز استفاده کرد. البته این زمانی امکان دارد که از مفعول غیرصریح مرجع انسانی برداشت شود. مسئله مذکور دارای این بازتاب ساخت‌واژی است که قبل از مفعول غیرصریح انسانی تنها حروف پیش‌اضافه مانند pay یا be می‌آید.^{۳)} برخلاف ساخت انتقال مالکیت، اگر در نتیجه فرایند قلب نحوی مفعول صریح در ساخت انتقال مکانی پس از مفعول غیرصریح و پیش از فعل بیاید، این مفعول می‌تواند تکواز حالتنمای مفعولی /i/ و به صورت مشخص یعنی همراه /aka-/ بیاید.

ویژگی‌های معنایی: ساخت رویدادی جمله‌واره افعال دومفعولی انتقال مالکیت بدین شکل است؛ کنش‌گر با کنشی سبب می‌شود که کنش‌رو به سمت مالکیت مفعول غیرصریح (کنش‌پذیر) یا هدف مالکیت حرکت کند. بنابراین، مفعول صریح در ساخت‌های دارای افعال دومفعولی انتقال مالکیت نقش معنایی کنش‌رو دارد. افعال دومفعولی در کل نقش عمومی بهره‌ور را به مفعول غیرصریح خود می‌دهند. بعضی از افعال دومفعولی قادرند با بیشتر از یک حرف‌اضافه بیایند. در این صورت با توجه به نوع حرف اضافه نقش معنایی مفعول غیرصریح هم تغییر می‌کند. ساخت رویدادی منتج از گزاره‌های حاوی افعال انتقال مکانی (علاوه بر بازنمایی معنایی همان افعال انتقال مالکیت) بدین صورت است؛ کنش‌گر با کنشی سبب می‌گردد که کنش‌رو از مکان اول به مکان دوم حرکت کند. با این افعال گزاره‌هایی ساخته می‌شود که قادرند هم‌زمان در بردارنده معنای انتقال مالکیت و انتقال مکانی باشند. مفعول صریح نقش کنش‌رو دارد.

۵- تحلیل افعال دومفعولی اصلی براساس رویکرد نظری

۵-۱- مقوله‌بندی و آرایش نحوی

ساخت جملات دومفعولی اصلی در هoramی وجود فرایند الحاقی پایین پیلکانن (۲۰۰۸) را تأیید می‌کند. با وجود این، ما در پی اصلاح این فرایند برای تبیین عملیات نحوی بر ساختار

موضوعی این افعال در رویکرد نظری حاضر هستیم. افعال مشتق دومفعولی نیز شواهدی را در حمایت از حضور ساختار الحاقی بالایی وی در این زبان فراهم می‌نماید. قبل‌آذکر شد که از افعال انتقال مالکیت تنها برای بیان نقش معنایی انتقال مالکیت استفاده می‌شود (۲۱)، با این حال، افعال انتقال مکانی هنگام استفاده از حروف پیش‌اضافه *pay* یا *be* قبل از مفعول غیرصریح با مرجع انسانی برای بازنمایی معنایی انتقال مالکیت نیز به کار می‌روند (۲۲). بنابراین، این بخش به نحوه تحلیل دو نمونه از افعال دومفعولی اصلی برای بیان انتقال مالکیت (دادن=DAY) در (۲۱) و انتقال مکانی (گذاشت=NIERAY) در (۲۲) برای پاسخ به سه سوال مقاله می‌پردازد. مقوله‌بندی این افعال در بخش آرایش نحوی به شکل زیر آغاز می‌شود:

۱. مشخصه ریشه محمول [DA]/[NIER] یا [V]، بدون تظاهر آوایی و هویت معنایی و همچون رمزی انتزاعی (هارلی، ۲۰۱۴)، همراه با مشخصه‌های صرفی نحوی و انتزاعی کنیش‌گر، کنیش‌رو، مالک یا مکان و زمان حال و ... از فهرست شمارگان زبان به نام فهرست شماره ۱ وارد بخش آرایش نحوی می‌گردد^(۵).

۲. بنابراین، عملیات ادغام، حرکت و مطابقه بر روی این ویژگی‌ها و ریشه جهت حذف مشخصه‌های تعبیرنشدنی آنها در زمان مناسب مقوله‌بندی در آرایش نحوی (۲۳) به شرح زیر اعمال می‌گردد:

الف. ریشه DA/NIER/V با تکواز مقوله‌ساز صفر ۷ ادغام و به صورت مشخصه ۷ مقوله‌سازی می‌شود.

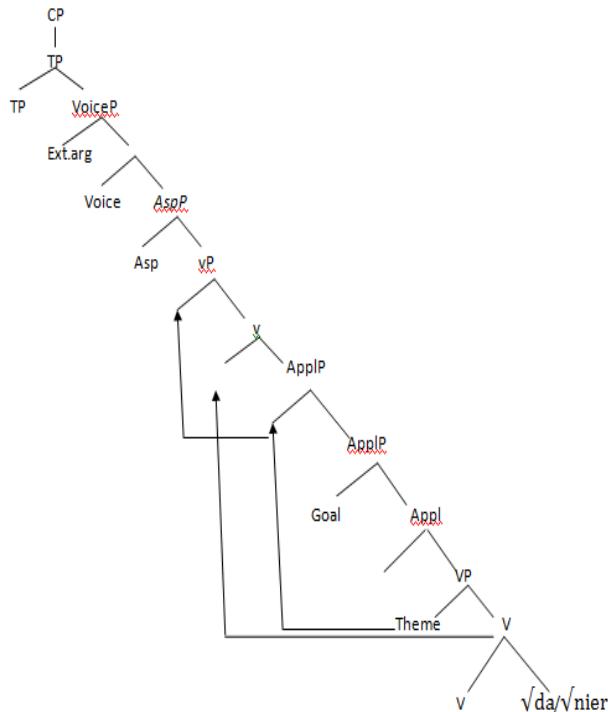
ب. هسته دوم (مشخص‌گر) مقوله فعلی (VP) گروه مفعول صریح را به ساختار نحوی معرفی می‌کند. مشخصه حالت تعبیرناپذیر این مفعول بعداً از راه مطابقت با هسته دوم vp ارزش‌گذاری و حذف می‌شود.

ج. مقوله VP با AppVP ترکیب می‌گردد. مفعول غیرصریح در هسته دوم آن وارد آرایش نحوی می‌شود. حالت غیرفعالی این مفعول در افعالی مانند «دادن» با حرف اضافه و حالت مکانی آن در افعالی مانند «گذاشت» با هسته دارای مشخصه حالت‌نمای مکانی بازبینی و حذف می‌گردد. برای جلوگیری از نقض شرط کمینگی با پیروی از آنگوستوپولو (۲۰۰۳) فرض می‌شود که (فاز) گروه الحاقی مشخص‌گر دومی را برای گذرگاه حرکت مفعول صریح به آنجا و سپس به مشخص‌گر vp در آرایش نحوی معرفی می‌کند. این عمل می‌تواند مطابقت مفعول با

فعل در حالت کنایی و حرکت مفعول در جملات مجھول افعال دومفعولی بررسی شونده را نیز تبیین کند.

د. این گروه با مقوله فعل سبک (vP) ترکیب می‌گردد. مشخصه قوی فعلی در هسته vP باعث حرکت آن از گروه V به آنجا می‌شود. هسته دوم vP هم حالت مفعولی را بر روی مفعول صریح بازبینی می‌کند.

(۲۳) نمودار درختی آرایش نحوی افعال دومفعولی



۵. مفعول غیرصریح در داده‌های تحلیل شده در جایگاه اولیه خود باقی می‌ماند ولی در ساختهای نشان‌دار به جایگاه حاصل از ادغام مقوله FocP در بالای vP یا TP برای ارضای مشخصه کانون تقابلی و بازنمایی آرایش واژگانی جملات نشان‌دار این زبان حرکت می‌کند^(۶).
ش. با توجه به نظر کریمی (۲۰۱۵: ۲۰)، داده‌های زبان کردی مفهوم‌سازی و در نتیجه تفسیر حد واسط محور فاز را به عنوان عناصر نحوی واقعی زیر سؤال می‌برند. مقوله vP در زمان حال افعال گذرا فاز کاملی را شکل می‌دهد زیرا هسته آن ترکیب کاملی از مشخصه‌های

تعبیرنشدنی فای دارد. با این حال، در زمان گذشته این افعال تنها مقوله CP فاز کاملی را با مشخصه‌های تعبیرناپذیر می‌سازد و هسته مقوله TP آنها را به ارث می‌برد. بنابراین، ارزش‌گذاری حالت عاملی بر روی مفعول و مطابقت مفعول با فعل گذراش گذشته حاصل مطابقت هسته T با مفعول درون فاز ناقص vP است.

و. مقوله نمود (AspP) برای رمزگذاری نمود و ساخت رویدادی ادغام می‌شود. هسته مقوله نمود، ریشه و سایر مقوله‌های نقشی حاصل از فاز vP را به صورت حصولی و غیرکامل رمزگذاری می‌کند.

ز. گروه VoiceP هم برای معرفی موضوع برونی ترکیب می‌شود (کراتزر، ۱۹۹۶). ح. هسته مقوله زمان (TP) با مقوله نمود ادغام می‌گردد. هسته مقوله CP مشخصه‌های TP را به ارث می‌برد. هسته مقوله زمان دارای مشخصه تعبیرناپذیر زمان و مشخصه قوی EPP است. برای حذف مشخصه EPP، نخستین گروه اسمی مجاز در رابطه موضعی با هسته گروه زمان قرار می‌گیرد. هم‌زمان این گروه اسمی مشخصه زمان در هسته گروه زمان را بازیینی و حذف می‌نماید. این گروه موضوع برونی فاعل است که همراه با فعل واژگانی به هسته گروه زمان تحت فرایند حرکت و ادغام مشخصه‌های کپی افزوده می‌شود.

۳. آرایش نحوی اکنون به صورت کامل در نقطه بازنمون قرار دارد. در نتیجه، اشتراق نحوی به دو حد واسط سطح صورت منطقی و صورت آوایی برای تعبیر منطقی و تعبیر آوایی به شرح زیر ارسال می‌شود:

۲-۵- بازنمایی آوایی

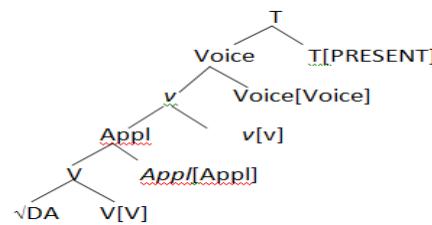
از نقطه بازنمون به سوی سطح صورت آوایی عملیات ساختواژی و آوایی بر روی گره‌های پایانی آرایش نحوی انجام می‌گیرد تا صورت‌های کامل آوایی از واحدی به نام فهرست عناصر واژگانی (فهرست شماره ۲) به شکل زیر جایگزین گره‌های پایانی مربوط گردد:

۱. دو عنصر فعلی da در (۲۴) و nier در (۲۵) با مشخصه‌های ویژه در فهرست عناصر واژگانی قرار دارند و آماده ورود به رقابت برای مطابقت با مشخصه‌های گره پایانی v هستند:
 - (۲۴) a. da \iff /dæ/[[PRESENT, Voice, v, V, Appl]]
 - (۲۵) a. nier \iff /niær/[[PRESENT, Voice, v, V, Appl]]
 - b. da \iff /da:/[[PAST, Voice, v, V, Appl]]
 - b. nier \iff /nia:r/ [[PAST, Voice, v, V, Appl]]

طی فرایندهای زیر [dæ] در (۲۴a) و [niær] در (۲۵a) جایگزین مشخصه‌های گره‌پایانی متناظر می‌گردند:

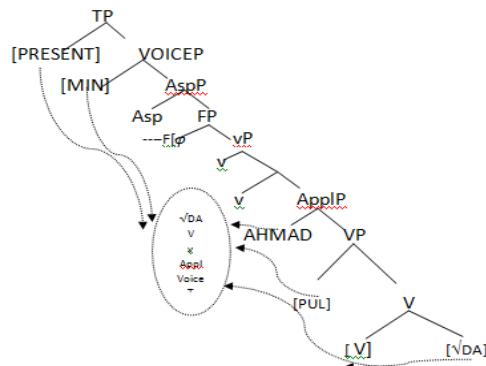
الف. ریشه مشخصه‌های موجود در هسته‌های هم‌جوار و بالاتر از خود را جمع‌آوری می‌کند و با عملیات حرکت و افزودگی هستهٔ مرکبی را در (۲۶) تشکیل می‌دهد.

(۲۶)

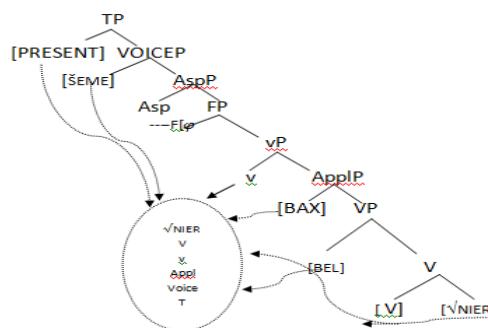


ب. هر هستهٔ مرکب تحت عملیات هم‌جوشی ساخت‌واژی، هستهٔ ساده‌ای را در گره‌پایانی ۷ در (۲۷) برای فعل انتقال مالکیت و در (۲۸) برای فعل انتقال مکانی شکل می‌دهد.

(۲۷)



(۲۸)



ج. ساخت نحوی جمله حاوی (nieray) برای زیرمجموعه‌ای از مشخصه‌های موجود در گره‌پایانی مشخص شده است. اگر عنصر واژگانی موجود در فهرست عناصر واژگانی (۲۹) دارای مشخصه‌های بیشتری باشد، درج آن در گره‌پایانی مسدود می‌گردد.

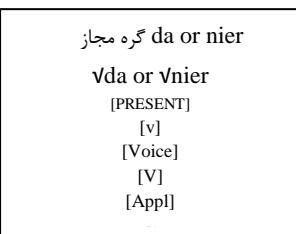
(۲۹) تخصیص مشخصه‌های لازم برای da یا nier

عدم تخصیص ممکن
 $\sqrt{\text{da or nier}}$ [vA] [PAST] [V] [Voice] [ApplP]

تخصیص ممکن بیشینه
 $\sqrt{\text{da or nier}}$ [vA] [PRESENT] [V] [Voice] [ApplP]

تخصیص ممکن
 $\sqrt{\text{da or nier}}$ [vA] [PRESENT] [Voice] [ApplP]

عدم تخصیص ممکن مشخصه‌های متافق
 $\sqrt{\text{da or nier}}$ [vA] [PAST] [Voice]



در (۲۹) تنها بررسی مشخصه‌های بیشینه لازم برای درج در جمله‌واره کافی نیست. این رویکرد شامل الگوی فقر تخصیص زیرمقوله‌بندی است. بنابراین، عنصر واژگانی که فاقد تخصیص یک یا چند مشخصه [V], [Appl] یا [Voice] باشد، هنوز هم عنصر واژگانی ممکن است. تحت اصل اجبار ساختاری یک یا چند موضوع هر محمول در آرایش نحوی حذف و در دایره‌المعارف در بخش‌های پسانحومی بازیابی می‌گردد. روی‌همرفته، وجود مشخصه‌های [v] یا [vP] برای تمایز زمان حال از گذشته و نوع فعل ضروری است.

در (۳۰) آشتقاق آماده تخصیص محمول به گره‌پایانی حاوی ریشه و سایر مشخصه‌ها می‌آید:

تخصیص بیشینه مشخصه‌های لازم برای عنصر واژگانی ya
 $\sqrt{\text{da or nier}} \rightarrow \text{da or nier}$

[v]	/dæ/ or /niər/ [PRESENT]
[Appl]	
[V]	
[Voice]	

۲. واژه‌های مربوط به گره‌های پایانی مفعول صریح [pull] یا [bâ], مفعول غیرصریح [ba] (یا [ba]x) و حرف‌اضافه [ana]Appl (یا [be]Ahmad-i) در فهرست عناصر واژگانی وجود دارند. این عناصر [ba]xana به ترتیب در (۳۱) و (۳۲) براساس فرایندهای ذکر شده جایگزین گره‌پایانی می‌شوند.

$$(31) \text{ PUL} \iff /pul/ \quad (32) \text{ (BEL} \iff /βE<λ/) \\ \text{BE AHMADI} \iff /bæ æhmaði:/ \quad (\text{BAXANA} \iff /βAξ{v{}/})$$

۳. مشخصه‌های عنصر واژگانی مشخص شده برای انسان دارای مضمون [Min] در (۳۳) یا [Šeme] در (۳۴) با مشخصه‌های گره پایانی مربوط مطابقت می‌کند و از فهرست عناصر واژگانی جانشین گره مربوط می‌شود.

$$(33) \text{ MIN} \iff /min/ \quad (34) (\text{ŠEME} \iff /ΣεμE</)$$

۴. مفعول صریح «پول» یا «بیل» به قبل از فعل حرکت می‌کند و مفعول غیرصریح هم در جایگاه آرایش نحوی ثابت می‌ماند. بدین شکل ترتیب خطی در (۳۵) و (۳۶) به دست می‌آید.

$$(35) (\text{Min}) \text{ pul da be Ahmad} \quad (36) (\text{Šeme} \text{ bēl nier ba} \text{ } x)$$

۵. نشانه حالت مفعولی -i- بعد از مفعول صریح «پول»، نشانه زمان حال ساده- ma- ریشه «دا»، تکواز مطابقت اول شخص مفرد یعنی -u- بعد از «دا» و نشانه حالت به‌ای -i- در پایان مفعول غیرصریح «به احمد» به شکل (۳۷) درج می‌شوند. به همان ترتیب نشانه‌های لازم در (۳۸) هم درج می‌گردند.

$$(37) (\text{Min}) \text{ pul-i ma-d-u be Ahmad-i} \quad (38) (\text{Šeme} \text{ bēl-i - ta - nier-de- ba} \text{ } x \text{ - ana})$$

۶. بازنمود ساختاری آوایی جمله انتقال مالکیت در (۳۹) و انتقال مکانی در (۴۰) می‌آید:

$$(39) [\mu I v[\pi v \lambda i:[\mu\{\Delta v][\beta\{\{\eta μ α Δ i :]\}]$$

$$(40) [\Sigma ε μ E<[\beta E<λ i:\tau α:[v i E<ρ δ ε]β α \text{ } ξ\{v\}]]]$$

۷. زنجیره تکوازهای بالا بعد از در معرض قواعد واژگونگی هورامی قرار گرفتن، از لحظه آواشناختی با کنترهای نواختی، استرس و گزینش گونه آوایی دقیق در (۴۱) و (۴۲) تعبیر می‌شود.

$$(41) ['mɪn puli: 'mæðu bæ æh'maði:]$$

$$(42) [\Sigma ε μ E<Λ β E<λ \forall τ α: \forall v i E<ρ δ ε \forall β A \xi\{v\}]$$

۳-۵- بازنمایی معنایی

با توجه به هایم و کراتزر^۱ (۱۹۹۸) و مینبرن^۲ (۲۰۱۱: ۸۱۱) قواعد صورت منطقی نو- دیویدسونی در حد واسط نحوی معنایی بر مشخصه‌های انتزاعی در گره‌های پایانی آرایش نحوی اعمال می‌شود. به علاوه، بر اساس هواو و لوین (۲۰۰۸) قواعد تعبیر معنایی ترکیبی

1. Heim & Kratzer

2. Maienborn

به طور مستقیم صورت منطقی نو-دیویدسونی را خوانش می‌کند. بازنمایی معنایی و ساخت رویدادی هر جمله از روی این قواعد به شرح زیر انجام می‌گیرد:

۱. پس از ترکیب و محاسبه مضمون ریشه $\sqrt{\text{NIER}}$ یا $\sqrt{\text{DA}}$ با مضمون مقوله‌ساز V مشخصه V در (۴۳) و (۴۴) حاصل می‌شود.

$$(43) V = \lambda x. \lambda \vee. V(e) \& \sqrt{\text{DA}}(e, x) \quad (44) V = \lambda x. \lambda \vee. \sqrt{\text{NIER}}(\vee) \& V(\vee, x)$$

نمود مشخصه فعل «دادن» یا «گذاشت» از نوع حصولی غیربازگشته است. ساخت رویدادی آنها هم به صورت [y MOVE [y HAVE x]] BECOME [y HAVE x] برای (۴۳) و [y PLACE z] برای (۴۴) است.

۲. مضمون مقوله V با مضمون کنش‌رو (pul) (یا $b\hat{e}l$) ترکیب و محاسبه می‌شود و مضمون VP در (۴۵) و (۴۶) به دست می‌آید.

$$(45) VP = \lambda e [\text{DA}(e) \& \text{Theme}(e, pul)] \quad (46) VP = \lambda e [\text{NIER}(e) \& \text{Theme}(e, b\hat{e}l)]$$

ساخت رویدادی VP به صورت (۴۷) و (۴۸) تجزیه می‌شود.

$$(47) [\text{BECOME} [y \text{ HAVE} <\text{POSS-TYPE}>z]] \quad (48) [\text{MOVE} [y \text{ to the PLACE of } z]]$$

اگر به جای z در (۴۷) موضوع pul Go to y استنباط معنایی pul می‌رسیم.

در (۴۸) اگر به جای y $b\hat{e}l$ قرار دهیم به شمول معنایی $b\hat{e}l$ Move to z دست می‌یابیم.

۳. مضمون VP به مفهوم تابعی از رویدادها به ارزش صدق ۱ $F_{(e)} = 1$ در عالم خارج اطلاق می‌گردد. این مضمون به مفعول غیرصریح در هسته حاصل از ادغام دوم مقوله الحاقی پایین نیاز دارد تا رویداد را کامل و به صورت «دادن پول به احمد» در (۴۹) یا «گذاشت بیل در باغ» در (۵۰) تبدیل کند:

$$(49) VP = \lambda e [\text{Day}(e) \& \text{Theme}(e, pul) \& \text{Benefactive possessor}(e, Ahmad)]$$

$$(50) VP = \lambda e [\text{nieray}(e) \& \text{Theme}(e, b\hat{e}l) \& \text{Resultative Location}(e, ba[x])]$$

بازنمایی معنایی به دست آمده از ساخت رویدادی حاصله بعد از جایگزینی y با احمد

(Ahmad) در (۴۹) به صورت pul Go to—the possession of Ahmad تغییر می‌کند.

بازنمایی معنایی (۵۰) هم بعد از جایگزینی z با $ba[x]$ به شکل $ba[x]$ تبدیل می‌شود.

MOVE to—

۴. مفعول غیرصریح برای ایجاد کانون تقابلی در جملات نشان‌دار حرکت می‌کند. فعل و

کنش‌رو به ترتیب به جایگاه هسته اول و دوم vP حرکت می‌کند. مضمون رویداد سببی در

vP با مضمون VP در (۴۹) و (۵۰) ترکیب و به ترتیب به شکل (۵۱) و (۵۲) محاسبه می‌شود.

(۵۱) $vP = \lambda CAUSE. \lambda e [[causing \& day](e) \& Theme(e, pul) \& Benefectivepossessor(e, Ah mad_{Foc})]$

(۵۲) $vP = \lambda CAUSE. \lambda e [[causing \& nieray](e) \& Theme(e, b\acute{e}l) \& ResultativeLocation(e, ba[x_{Foc}])]$

مضمون موجود در (۵۱) و (۵۲) به ساخت رویدادی (۵۳) و (۵۴) می‌انجامد:

(۵۳) [CAUSE [BECOME [pul_{initial Poss} GO<POSS-TYPE> Ahmad_{ben poss}]]]

(۵۴) [CAUSE [BECOME[b\acute{e}l GO_{initial PLACE} [PATH ba[x]]]

۵. مضامین قبلی با مضمون خوش بیانگر مشخصه نمود (AspP) ترکیب می‌شود. گروه نمود به شکل ساخت رویدادی درونی حصولی غیرمستقیم در (۵۵) و (۵۶) جهت بازنمایی معنایی بسته می‌شود.

(۵۵) (u)\lambda i [\lambda e [day(e) \& Asp(e, achievement) \& Theme (e, pul) \& Benefective possessor (e, Ahmad)] DURING(e,i)]

(۵۶) (u)\lambda i [\lambda e [nieray (e) \& Asp(e, achievement)&Theme (e, b\acute{e}l) \& Resultative Location (e, ba[x]) DURING(e,i)]

۶. معیار شناسایی که سخنور با آن دادن پول به احمد را شناسایی می‌کند در دایره‌المعارف قرار دارد ولی هنوز کامل نیست و رویداد حاصله به ترکیب با مضمون عامل (min)-šime در مقوله VoiceP برای محاسبه کامل‌تر نیاز دارد تا به صورت بازنمود نو-دیویدسونی در (۵۷) و (۵۸) تبدیل شود:

(۵۷) (u)\lambda i [\lambda e[Day (e) \& Agent (e, min) \& Asp (e, achievement) \& Theme (e, pul) \& Benefective possessor (e, Ahmad)] DURING(e,i)]

(۵۸) (u)\lambda i [\lambda e [nieray (e) \&Agent (e, šime)& Asp(e, achievement)&Theme (e, b\acute{e}l) \& Resultative Location (e, ba[x]) \& DURING (e,i)]]

ساخت رویدادی حاصل از هر یک نیز به شکل (۵۹) و (۶۰) است:

(۵۹) [[x ACT] CAUSE [BECOME [y GO<POSS-TYPE> z]]]

(۶۰) [[x ACT<NIERAY=PUT>] CAUSE [y GO [PATH z]]]

در بخش VoiceP، بسط وجودی تعبیر رویدادی بسته می‌شود و فرایند «پول دادن من به احمد» در (۶۱) یا «گذاشتن بیل در باغ به وسیله شما» را در (۶۲) در عالم خارج تأیید می‌کند.

(۶۱) (u)\lambda i [\exists e [DA (e, Agent: min.Theme:pul. Possoser: Ahmad)] \& DURING (e,i)]

(۶۲) ((u)\lambda i [\exists e[NIER (e, Agent: šime.Theme: b\acute{e}l. Location: Ba[x]) \& DURING (e,i)])

با جایگزینی /min/ یا šime با x بر اساس ساخت رویدادی بالا می‌توان به استنباط (۶۳) و (۶۴) دست یافت.

(۶۳) Min [act] causes [become] pul Go to the possession of Ahmad

(۶۴) The action of šime causes bêl GO to the place of ba[x]

۷. مضمون TP با مضامین قبلی ترکیب و به شکل (۶۵) و (۶۶) محاسبه می‌شود.

(۶۵) At (utterance time,(i)λi[Ǝe[day(e,Agent:min. Theme:pul.Possessor: Ahmad)] &DURING (e,i)]

(۶۶) At (utterance time,(i)λi[Ǝe[NIER(e,Agent:šime. Theme:bêl.Location: ba[x]) &DURING (e,i)]]

زمان رویداد «پولدادن من به احمد» یا رویداد «بیل گذاشتن شما در باغ» در اثنای زمان پاره‌گفتار است. بازنمایی معنایی ساختار موضوعی هر جمله از روی ساخت رویدادی به ترتیب بدین شکل به دست می‌آید:

بر اساس انگاره هایم و کراتز (۱۹۹۸) بازنمود تعبیر نو-دیویدسونی نهایی گزاره حاوی فعل دومفعولی انتقال مالکیت در (۶۷) انجام می‌شود. رابطه ساخت رویدادی کنشی بین رویدادها از ساخت رویداد پیچیده در حد واسط مفهومی منظوری (CI) استنتاج می‌شود. قواعد تعبیر معناشناسی ترکیبی به طور مستقیم بر صورت منطقی (۶۷) اعمال می‌شود. رویداد کنشی این گزاره از روی رابطه بین vP حاوی محمول فرایندی یا سببی و متمم آن به دست می‌آید. رابطه معنایی انتقال مال از مالک اول به مالک بعدی در بین مقوله ApplP و VP بازنمایی می‌شود. افزودن رویداد مقید و کرانمند در متمم v به ساخت رویدادی حصولی پیچیده شامل زیررویدادهای فرایندی و سببی در (۶۷) و استنتاجی در (۶۸) می‌انجامد.

(۶۷) [[x ACT] CAUSE [BECOME [y GO<POSS-TYPE>z]]]

(۶۸) [[x ACT] CAUSE [BECOME [y <RES-STATE>z]]].

طبق نظر هواو و لوین (۲۰۰۸)، افعال «فرستادنی» اضافه بر بازنمایی معنایی انتقال مالکیت همراه با مفعول غیرصریح با مرجع انسان دارای ساخت رویدادی انتقال مکانی با موضوع غیرصریح اشاره‌کننده به مکان هستند. موضوع برونی در بازنمود نو-دیویدسونی جمله حاوی فعل دومفعولی انتقال مکانی در (۶۷) سبب می‌شود که هسته مقوله الحاقی رابطه رویدادی انتقال مکانی را بین کنشرو و مکان مورد نظر در هسته حاصل از ادغام دوم در (۶۹) و زیررویداد استنتاجی (۶۸) برقرار سازد.

(۶۹) [[x ACT<NIERAY=PUT>] CAUSE [BECOME [y GO [PATH z]]]]

عملیات حاصل از صورت منطقی و آوایی دوباره در حد واسط مفهومی به هم می‌رسند و مشخصه‌های حاصل با فهرست واژگان موجود در دایره المعارف به نام فهرست شماره ۳ تعبیر می‌شوند.

۶- نتیجه‌گیری

ساختار موضوعی افعال دومفعولی از پیچیده‌ترین و بحث برانگیزترین مبحث‌ها در متون زبان‌شناسی است. هoramی به سبب واقع شدن سخنواران آن در مناطق کوهستانی کمتر دچار تغییرات در زمانی شده است. بنابراین، مطالعه ویژگی‌های هoramی در چارچوب رویکردهای نوین زبان‌شناسی گامی در شناخت بیشتر آن و دیگر زبان‌های ایرانی از جمله فارسی است. برای دستیابی به اهداف سه سؤال اساسی راجع به چگونگی مقوله‌بندی، آرایش نحوی و بازنمایی معنایی ساختار موضوعی دو نوع از افعال دومفعولی اصلی مطرح گشت. مقوله‌بندی این افعال هماهنگ با نسخه اصلاح شده مقوله الحاقی پایین پیلکان (۲۰۰۸) در آرایش نحوی آغاز و در مراحل پسانحوى تکمیل می‌شود. مقوله‌بندی در صورت آوایی جهت بازنمود آوایی و در صورت منطقی برای بازنمایی معنایی کامل می‌گردد. مقوله‌های فعلی هسته‌ای و پوسته‌ای به ترتیب محمول‌های رویداد استنتاجی و سببی را به آرایش نحوی معرفی می‌کنند.

بازنمایی آوایی از روی مشخصه‌های حاصل از گره‌پایانی آرایش نحوی در مرحله بازنمون به سطح صورت آوایی انجام می‌شود. در این مسیر، مشخصه‌ها تحت فرایندهای خاص ساخت‌واژی‌نحوی، حرکت، بازترتیب‌گذاری توالی سازه‌ها و نشانه‌گذاری حالت و مطابقت قرار می‌گیرند و به صورت آوایی نهایی و کامل مقوله‌بندی دست می‌یابند. بنابراین، اجرای مراحل و فرایندهای پسانحوى برای تکمیل مقوله‌بندی از لحاظ بازنمایی آوایی و بیان تفاوت دو نوع جمله ضروری است.

بازنمایی معنایی جملات دومفعولی اصلی از روی بازنمود صورت منطقی و ساخت رویدادی حاصل از آرایش نحوی براساس نظر هووو و لوین (۲۰۰۸) به دست می‌آید. بنابراین، ساخت رویدادی هر یک به شکل انتقال مالکیت و انتقال مکانی با توجه به آرایش نحوی بازتاب پیدا می‌کند. نقش معنایی هدف مالکیت یا مکانی از هسته دوم مقوله الحاقی پایین به دست می‌آید. موضوع کنش‌گر نیز در هسته دوم مقوله VoiceP معرفی می‌شود. فراتر از این، هسته مقوله VoiceP رابطه بین موضوع برونى را با فاز vP برقرار می‌کند. هسته مقوله AppIP هم رابطه انتقال مال به مالک را در افعال انتقال مالکیت یا شیء به مکان را در افعال انتقال مکانی برقرار می‌سازد. مقوله‌های دیگر مانند TP، FocP در ساختهای نشان‌دار و CP برای تکمیل روند مقوله‌سازی محمول و موضوع‌ها در آرایش نحوی حضور دارند. مقوله AspP هم نمود جمله را بازنمود می‌نماید.

پی‌نوشت

۱. اغلب حرف اضافه قبل از اسم مکان در افعالی مانند «گذاشتن» حذف می‌شود. اسم مکان (مفعول غیرصریح) این نوع افعال می‌تواند در ساختهای بی‌نشان هورامی قبل از مفعول صریح باید و ساختی شبیه به ساخت مفعول مضاعف انگلیسی بسازد.
۲. شواهد شرح میان خطی دارند، فهرست نشانه‌های اختصاری در پیوست مقاله آمده است.
۳. آرایش نحوی زمان گذشته این افعال از نظر بازبینی حالت و مطابقت مشخصه‌ها از ساخت کنایی پیروی می‌کند (کریمی، ۲۰۱۵). مقاله حاضر تنها به بررسی زمان حال (مضارع اخباری) آنها یعنی حالت عاملی مفعولی محدود می‌شود.
۴. این افعال موضوع اصلی مقاله نیستند و به عنوان شاهد و نمونه‌ای از داده‌های مؤید وجود آرایش نحوی الحاقی بالا در مقابل ساخت و مقوله الحاقی پایین برای داده‌های اصلی دومفعولی مطالعه شده در هورامی به کار می‌روند. توالی دو مفعول در این ساخت خود شاهدی دیگر در حمایت از ترتیب زایش‌بنیاد دو مفعول در افعال دومفعولی اصلی است.
۵. برخلاف نظر هارلی (۲۰۱۴) براساس ویژگی ریشه در هورامی، در اینجا فرض می‌شود که موضوع درونی مفعول صریح درون مقوله ریشه در ساختار نحوی بازنمود پیدا نمی‌کند، بلکه ابتدا ریشه به مقوله فعلی تبدیل می‌شود و سپس مشخصه مفعول صریح در متتم آن ادغام و مشخصه موضوع غیرصریح هم در هسته دوم ApplP پایین‌تر از مقوله فعلی سبک در آرایش نحوی تظاهر می‌یابد.
۶. به تبعیت از پیشنهاد نایرآگیج (۱۹۹۹) و جایاسلان (۲۰۰۸) و بر اساس شواهد بسیاری در هورامی فرض می‌شود که مفعول غیرصریح در جملات نشان دار به مشخص گر کانون تقابلی در مقوله کانون پایین (FocP) بعد از فعل یا مشخص گر مقوله کانون بالای پس از TP حرکت می‌کند.

پیوست

نشانه‌های اختصاری

مفهوم	نشانه	مفهوم	نشانه	مفهوم	نشانه
حالتنمای غیرفاعلی	ح‌فا	اضافه ملکی	اصل	اول شخص مفرد	اشم
حالتنمای مکانی	ح‌	اسم‌ساز	اس‌سا	دوم شخص مفرد	دشم
مضاعفساز فعلی	مض‌سا	نکره	نک	سوم شخص مفرد	سشم
فعل	sub	معرفه	مع	اول شخص جمع	اشج
مفعول صریح	DO	مجھول‌ساز	مج	دوم شخص جمع	دشج
مفعول غیرصریح	IO	مذکر	مذ	سوم شخص جمع	سشج
حرف اضافه	Pre	مؤنث	مؤ	پیشوند زمان حال	پزج
فعل	V	تکواز جمع	جم	تکواز گذشته	تگ
حالتنمای مفعول صریح	ح‌مف			تکواز سببی‌ساز	تس‌سب

منابع

- Anagnostopoulou, E. 2003. *The Syntax of Ditransitives: Evidence from Clitics*. Mouton de Gruyter, Berlin/New York. University College London, London, UK.
- Baker, M. 1988. *Incorporation: A Theory of Grammatical Function Changing*, Chicago: University of Chicago Press.
- Barss, A. & Lasnik. 1986. A Note on Anaphora and Double Objects. *Linguistic Inquiry* (17): 347-354.
- Bresnan, J. & T. Nikitina. 2007. The gradience of the dative alternation. Available at <http://www.stanford.edu/%7Ebresnan/bresnan-nikitina>. To appear in Reality exploration and discovery: Pattern interaction in language and life, (ed.) by L. Uyechi & L. Hee Wee. Stanford, CA: CSLI Publications.
- Bruening, B. 2010. Double object Construction disguised as prepositional datives. *Linguistic Inquiry*, (41): 287-305.
- Cuervo, M. C. 2003. *Datives at Large*. Cambridge, MA: MIT Dissertation.
- Den Dikken, M. 2006a. Phase extension: contours of the theory of the role of head movement in phrasal extraction. Ms. CUNY.
- Fournier, D.H. 2010. La structure du prédicat verbal: une étude de la construction à double objet en français, PhD Diss, University of Toronto.
- Frank, R. 2007. Notes on phase extension. *Theoretical Linguistics* 33 (1): 49-64.
- Georgala, E. 2012. Applicatives in their Structural and Thematic Function: A Minimalist Account of Multitransitivity. Doctorial Dissertation, Cornell University.
- Harley, H. 2002. Possession and the double object construction. *Yearbook of Linguistic Variation* (2): 29–68.
- _____. 2012. Semantics in Distributed Morphology, In Claudia Maienborn, P. Portner & K. Heusinger (eds.), *Semantics: International Handbook of Meaning*, Vol. 3. Berlin: de Gruyter.
- _____. 2013. External arguments and the Mirror Principle: On the distinctness of voice and v. *Lingua* 125 (12): 159-217.
- _____. 2014. On the identiy o roots: *Theoretical Linguistics*. 4 (3/4): 225-276.
- Heim, I. & A. Kratzer. 1998. *Semantics in Generative Grammar*. Blackwell Publishers Ltd.
- Hovav, R. & B, Levin. 2008. The English Dative Alternation: The Case for Verb Sensitivity, *Journal of Linguistics* (44): 129-167.
- Jackendoff, R. 1990. On Larson's treatment of the double object construction, *Linguistic Inquiry* 21(3): 427-456.

- Jayaseelan, K. A. 2008. Topic, focus and adverb placement in cluse structure. *Nanzan Linguistics* (4): 43-68.
- Karimi, Y. 2015. Remarks on ergativity and phase theory. *Studia Linguistica*, 2015 /a-n/a. Online publication date: 1-Oct-2015.
- Kratzer, A. 1996. Severing the external argument from its verb, In: J. Rooryck and L. Zaring (eds.), *Phrase Structure and the Lexicon*, Dordrecht, Springer, pp. 109–137.
- Larson, R. 1988. On the double object construction, *Linguistic Inquiry* (19): 335-391.
- _____. 1990. Double objects revisited: Reply to Jackendoff. *Linguistic Inquiry* (21): 589–632.
- Lee, J. 2005. A-movementLocality in Applicative Construction. U Pcnn Working Papers in Linguistics, Vol. 11,1.
- Maienborn, Claudia. 2011. Semantics: An international handbook of natural language meaning; Volume 1. Chapter: Event Semantics, Publisher: Mouton de Gruyter, Editors: Claudia Maienborn, Klaus von Heusinger & Paul Portner, P:802-829
- Marantz, A. 2013. Verbal Argument Structure: Events and Participants, *Lingua*, (130):152-168.
- Ndayiragije, J. 1999. Checking Economy. *Linguistic Inquiry* (30): 399-444.
- Paul, W. & J. Whitman. 2010. Applicative structure and Mandarin ditransitives. *Argument Structure and Syntactic Relations*, 261-282.
- Pesetsky, D. 1995. Zero Syntax: Experiencers and cascades. Cambridge, MA: MIT Press.
- Pylkkanen, L. 2008. Introducing arguments. Cambridge, MA: MIT Press.
- Siddiqi, D. 2009. Syntax within the word: Economy, allomorphy, and argument selection in Distributed Morphology, Amsterdam: John Benjamins.

زبان فارسی و کویش های ایرانی

سال اول، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۲

بررسی و دسته‌بندی معنایی اجزای کلام زبان فارسی برپایه نظریه لیبر

دکتر عباسعلی آهنگر^۱

ابراهیم مرادی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۲۱

چکیده

لیبر برای دسته‌بندی عناصر واژی هفت ذره معنایی («ماده»، «پویا»، «وجرا» (وضع/ جایگاه رویدادی استنباطی)، «مکان»، «مقید»، «ساختمند» و «درجه‌پذیر») و یک اصل به نام اصل هم‌نمایگی ارائه کرده‌است. در این نظریه هر عنصر واژی یک اسکلت معنایی (مرکب از یک/ چند مؤلفه معنایی و یک/ چند موضوع) و یک بدنۀ معنایی (مجموعۀ اطلاعات گویشور درباره آن عنصر واژی) دارد. اصل هم‌نمایگی موضوع‌های عناصر را به هم گره می‌زند و عنصری مرکب یا اشتراق به دست می‌دهد. هدف این پژوهش بررسی و دسته‌بندی اجزای کلام زبان فارسی برپایه نظریه معنایی لیبر است. این پژوهش به پیروی از لیبر برپایه مؤلفه‌های «ماده» و «پویا» مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر در زبان فارسی را به چهار گروه و برپایه مؤلفه‌های «پویا»، «وجرا» و «مکان» مقوله معنایی موقعیت را به شش گروه و برپایه مؤلفه‌های «وجرا» و «مکان» مقوله معنایی روابط را به چهار گروه دسته‌بندی می‌کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در زبان فارسی نیز مقولات نحوی متفاوت، برای نمونه، فعل و حرف اضافه یا اسم و فعل دارای مؤلفه‌های معنایی مشترک هستند و دسته‌بندی معنایی نظریه لیبر را تأیید می‌کنند.

واژگان کلیدی: اجزای کلام، اسکلت معنایی، بدنۀ معنایی، مؤلفه معنایی، مقوله معنایی

✉ ahangar@english.usb.ac.ir

۱. دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۲. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۱- مقدمه

پژوهشگران از آغاز به دسته‌بندی عناصر زبانی پرداختند. پس از اینکه افلاطون جمله را به دو بخش اسم و فعل تجزیه کرد، ارسسطو طبقه سیندسموی (حروف ربط، حروف تعریف و ضمایر) را بدان افروд. سپس رواقیون سیندسموی را به دو دسته تقسیم کردند: طبقه‌ای که اعضای آن تصrif می‌شدند؛ طبقه‌ای که اعضای آن تصrif نمی‌شدند. تراخس پی برد که کلمه هشت طبقه دارد؛ اسم، فعل، وجه وصفی، حرف ربط، حرف اضافه، حرف تعریف، ضمیر، قید. این تقسیم‌بندی تنها با یک تغییر تا پایان قرون وسطی به جا ماند و تأثیری آشکار بر تحلیل‌های دستوری بسیاری از زبان‌های مدرن اروپایی گذاشت (Robinetz, ۱۳۸۱: ۶۸-۹). این تقسیم‌بندی با اضافه‌شدن جزء «صوت» به آن تاکنون در دستورهای سنتی مانده (باطنی، ۱۳۶۶: ۱۷)، با تفاوت‌هایی جزئی، در همه کتاب‌های دستور زبان فارسی دیده شده، و در همه کتاب‌ها و متون دستوری بخش عمدہ‌ای از واژه‌ها زیر عنوانین مقولات نحوی یا اقسام کلام، مانند فعل، صفت، قید، حرف اضافه و ... از هم متمایز شده‌است (کریمی دوستان، ۱۳۸۷: ۸-۱۸۷).

چامسکی (۱۹۷۰) برای توصیف مقولات اسم، فعل، صفت و حرف اضافه مؤلفه‌های مقوله‌ای نحوی $[N-/+]$ و $[V-/+]$ را پیشنهاد نموده است که بر پایه آنها اسم با مؤلفه‌های $[N-/+]$ و $[V-/+]$ ، فعل با مؤلفه‌های $[N-/+]$ و $[V-/+]$ ، صفت با مؤلفه‌های $[N-/+]$ و $[V-/+]$ و حرف اضافه با مؤلفه‌های $[N-/+]$ و $[V-/+]$ توصیف می‌شود.

لیبر^۱ (۲۰۰۷: ۲۴۷) سه رویکرد را مرور می‌کند که ریشه‌ها را بی‌مقوله می‌دانند. در این نظریه‌ها ریشه‌ها تنها از رهگذر ادغام با فرافکن‌های نقشی مقوله‌دار می‌شوند. این سه رویکرد عبارت‌اند از: صرف توزیعی، انگاره برون - اسکلتی بُرر^۲ و ساخت‌واژه نامتقارن دیسیلیو^۳. لیبر (همان: ۲۴۹) ادعا می‌کند که هیچ‌کدام از این رویکردها نمی‌تواند مبحث بی‌مقولگی را تحلیل کند چون توان توجیه و تحلیل مقوله‌گزینی‌های وندها (گزینش پایه‌ای که به آن می‌پیوندد) را ندارد. او ادعا می‌کند که نظریه‌ای مانند لیبر (۲۰۰۴) توان تحلیل این واقعیت‌ها را دارد.

این نوشتار با رویکردی معنایی به دسته‌بندی اجزای کلام در زبان فارسی می‌پردازد. نخست آثار مرتبط با بررسی اجزای کلام مرور می‌شود. سپس چارچوب نظری برپایه لیبر (۲۰۰۴) و (۲۰۰۹) بیان می‌شود و بعد بررسی و دسته‌بندی معنایی اقسام کلام.

1. Lieber

2. Borer's Exo-Skeletal model

3. DiSciullo's Asymmetrical Morphology

۲- پیشینهٔ پژوهش

نظر دستورنویسان و زبان‌شناسان درباره اجزای کلام در زبان فارسی متفاوت است: طالقانی (۱۳۰۵: ۲۷)، به سه جزء؛ خیامپور (۱۳۴۴: ۲۶) و نوبهار (۱۳۷۲: ۴۷)، به شش جزء؛ سلطانی گرد فرامرزی (۱۳۷۶: ۵۱)، به هفت جزء؛ و کلباسی (۱۳۸۰: ۳۲-۲۹) به هشت جزء باور دارند؛ اسم، صفت، فعل، قید، ضمیر، عدد، صوت و حروف. کریمی دوستان و ذاکر (۱۳۹۰: ۲۹) نظر فرهنگ‌نویسان و دستورنویسان در این باره را بین سه تا ده جزء گفته‌اند. این اختلاف در تعریف مقولات نیز هست. برخی مقولات را بر پایه معنی عناصر و برخی بر پایه نقش نحوی و کاربرد آنها تعریف می‌کنند. برای نمونه، گلفام (۱۳۸۶: ۳۱) تعریف خانلری (۱۳۶۴: ۴۶) درباره اسم را حسی، و بر پایه مختصات معنایی می‌داند و می‌گوید «این تعریف بسیاری از واژه‌های زبان را که می‌توانند در طبقه اسامی قرار داشته باشند در برنمی‌گیرد. مثلًاً واژه‌ای که به مفاهیم انتزاعی اشاره می‌کنند (مانند عشق، نفرت) یا به حالات روحی و جسمی افراد بر می‌گرددند (مانند گیجی، درد)». او می‌افزاید که در تحلیل زبانی مهم این است که چرا یک واژه به طبقه اسم تعلق دارد. وی (همان‌جا) می‌نویسد: «زبان‌شناسان در تعریف مقوله‌های مختلف واژگانی به جای استفاده از تعاریف حسی از ملاک‌های ساختاری و توزیعی بهره می‌برند. بر این اساس، اشکال مختلف یک واژه، محل قرار گرفتن و رفتار آن در ساخت جمله تعیین‌کننده شأن مقوله‌ای یک واژه است».

کریمی دوستان (۱۳۸۷: ۱۸۸) بر این است که «همه واژه‌های قاموسی زبان فارسی به آسانی قابل تقسیم‌شدن به مقولات واژگانی معمول و شناخته‌شده نیستند». وی (همان‌جا) شماری از واژه‌ها را که در فرهنگ‌های متفاوت سه عنوان متفاوت برای آنها آمده‌است (برای نمونه، برای اخراج: مصدر متعدد، اسم، اسم مصدر) را در دو دسته بررسی می‌کند. دسته نخست: حفظ، اخراج، انجام، ادامه و ... و دسته دوم: فراموش، محسوب، مخصوص، وادر و ... وی سپس این پرسش‌ها را مطرح می‌کند که ابهام و اختلاف نظر در دسته‌بندی این واژه چه مشکلاتی به دنبال دارد؟ چرا در دسته‌بندی این واژه‌ها اتفاق نظر نیست؟ آیا می‌توان این واژه‌ها را از نظر مقولات واژگانی، بهتر دسته‌بندی کرد؟ او می‌افزاید هرچند بیشتر واژه‌های زبان فارسی را می‌توان زیر یکی از مقولات واژگانی اسم، فعل، صفت، قید و حرف قرار داد، اما بسیاری واژه در این زبان وجود دارد که به آسانی زیر هیچ‌کدام از مقولات واژگانی قرار نمی‌گیرد.

کریمی دوستان (همان: ۱۸۹) چند معیار برای تشخیص و تمایز مقوله‌های واژگانی اسم، فعل، صفت، قید و حرف ارائه می‌دهد. برای نمونه، برای تشخیص اسم معیارهای جمع بسته شدن، همراهی با صفت اشاره و نقش‌نمای اضافه و گرفتن نقش‌های فاعلی، مفعولی، متممی، حرف اضافه، مستند و منادی. وی (همان: ۱۹۲) واژه‌هایی را بر پایه این معیارها می‌سنجد و به این نتیجه می‌رسد که همه واژه‌ها ویژگی‌های اسم را ندارند، برخی برخلاف اسم‌ها جمع بسته نمی‌شوند و یا با صفت اشاره به کار نمی‌روند:

(۱) * حفظها، فراموشها (۲) * این حفظ، این فراموش

بعلاوه، این دو دسته از نظر همنشینی با حروف اضافه و نقش‌نمای اضافه (کسره اضافه) متفاوت عمل می‌کنند. دسته نخست با حرف اضافه و نقش‌نمای اضافه همنشین می‌شوند ولی دسته دوم نمی‌شوند:

(۳) از انجام کار، از اخراج او (۴) حفظ آب رو، اخراج علی

(۵) * از فراموش، * از مرخص (۶) * فراموش کتاب، * مرخص سرباز

این اسم‌ها در نقش‌های نحوی مانند فاعل، مفعول و مستند نمایان نمی‌شوند:

(۷) * حفظ او را با سواد کرد. (۸) * من انجام را دوست دارم. (۹) * کار انجام است.

همچنین، این واژه‌ها را نمی‌توان با ملاک‌های صرفی، جانشینی و همنشینی جزء یکی از مقولات اسم، فعل، صفت، قید و حرف اضافه قرار داد و با استفاده از معیار نقش‌پذیری نحوی نمی‌توان آنها را اسم محسوب کرد (همان: ۱۹۷).

وی (همان: ۱۹۸) علت اختلاف‌ها را بی‌توجهی به نقش و کاربرد واژه‌ها در دسته‌بندی آنها و یا بررسی نشدن ماهیت و جایگاه واقعی آنها در زبان فارسی می‌داند و پیشنهاد می‌کند محققان زبان فارسی در مقوله واژگانی این کلمات، تجدید نظر نمایند. او دسته نخست؛ حفظ، اخراج، انجام، ادامه و ... را اسمی گزاره‌ای و دسته دوم؛ فراموش، محسوب، مرخص، وادر و ... را صفات گزاره‌ای می‌نامد.

کریمی دوستان و ذاکر (۱۳۹۰: ۲۹) رویکردها و نظریه‌های مربوط به اجزای کلام را به چهار دسته کلی تقسیم می‌کنند: نظریه‌های دستوریان سنتی؛ نظریه‌های نحو محور و مختصه‌ای همچون نظریه دستور زایشی؛ نظریه‌های محتوا (معنی- کاربرد) محور؛ و رویکردهای حوزه‌ای به اجزای کلام. آنان (همان‌جا) تصویری کلی از این نظریه‌ها به دست می‌دهند:

در زبان‌شناسی معاصر چامسکی (۱۹۷۰) مشخصه‌های انتزاعی N و V در مدخل واژه را ملاک شناخت طبقه واژه قرار داد. راس^۱ (۱۹۷۳: ۹۶) با تکیه بر ملاک‌های نحوی- معنایی،

1. Ross

واژگان را به صورت پیوستاری مدرج تقسیم کرد و بیکر^۱ (۲۰۰۳: ۲) به ملاک‌های نحوی متصل شد و واژگان را به سه دستهٔ جهانی اسم، فعل و صفت طبقه‌بندی کرد. شمار زیادی از زبان‌شناسان هم از نظریهٔ نمونهٔ اعلاً بهرهٔ جستند و با توجه به نظریهٔ زبانی خود و رده‌شناسی از مجموعه‌های از ملاک‌های کاربردشناختی و نشان‌داری رده‌شناسی (کرافت، ۱۹۹۱: ۴۸) معنایی (لانگاکر، ۱۹۸۷: ۵۳)، متنی (هاپر و تامپسون، ۱۹۸۴: ۷۰۴) استفاده کردند. بعضی هم وجود طبقات واژگانی را مدلول ظهرور کلمه در بافت دستوری می‌دانند (مرنتز، ۱۹۹۷: ۲۰۱).

به نظر می‌رسد نظریهٔ لیبر (۲۰۰۴) در هیچ‌یک از این رویکردها نگنجد، چون از یک سو مانند نظریهٔ دستور زایشی مؤلفه‌بنیاد است و از سوی دیگر محتوا (معنی-کاربرد) محور نظریهٔ لیبر با هر دو رویکرد هم‌پوشی دارد.

در رویکرد زایشی نوع مقولات از پیش در واژگان به عنوان ویژگی‌های مقولات تعیین می‌شود. اما رویکرد صرف توزیعی بر این است که ریشه‌ها در واژگان بدون مقوله‌اند و محیطی که ریشه در آن واقع می‌شود مشخص می‌کند که ریشه باید چه نوع مقوله‌ای داشته باشد. صرف توزیعی آشکارا ابراز می‌دارد که دسته‌بندی‌های رایج از تکوازهای معنادار (واژگانی) - اسم، فعل، صفت و ... - فرعی و جنبی‌اند. دقیقاً به این معنی که دستور زبان محتوای یک عنصر برچسب‌خورده با نام اسم یا فعل را ذخیره نمی‌کند، بلکه ویژگی‌های طبقه‌های واژگانی از ترکیب نحوی هسته‌های نقشی نحو و ریشه به دست می‌آیند. یک ریشه تحت سازه‌فرمانی بالافصل یک هستهٔ فعل‌ساز مانند ۷ کوچک، نمود، زمان، یا شاید گذرايی^۲ به فعل تبدیل می‌شود و همین‌طور اسم و ... (هارلی و نویر، ۱۹۹۹: ۴؛ صدیقی، ۲۰۰۹: ۲۰).

۳- چارچوب نظری: معنی‌شناسی واژگانی^۳

به باور لیبر (۲۰۰۴: ۲۸) مقوله‌های نحوی تنها برای روابط نحوی به کار می‌روند و محتوای معنایی ندارند. او سه مقولهٔ معنایی پیشنهاد می‌کند: نخست مقولهٔ معنایی ماده/شیء/جوهر^۴ که تقریباً برابرنهاد مقولهٔ نحوی اسم است. دلیل لیبر برای این نام‌گذاری نیافتند

-
1. Baker
 2. Croft
 3. Langacker
 4. Hopper & Thompson
 5. Marantz
 6. Trans
 7. Harley and Noyer
 8. Lexical Semantics
 9. substance/thing/essence

اصطلاحی مناسب برای نمایاندن مقوله است؛ مقوله معنایی دوم موقعیت^۱ و مربوط به مقوله-های نحوی فعل و صفت است؛ مقوله معنایی سوم روابط^۲ و برابر مقوله نحوی حروف است. لیبر (۲۰۰۴) استدلال می‌کند که هر عنصر واژی از لحاظ معنایی از دو بخش/اسکلت دستوری/معنایی^۳ و بدنی کاربردی/معنایی^۴ (به اختصار اسکلت و بدن) ساخته شده است. اصلی به نام اصل همنمایگی^۵ موضوع‌های آنها را به هم پیوند می‌دهد و عناصر مشتق یا مرکب را می‌سازد.

۳-۱- مؤلفه‌های معنایی

لیبر (۲۰۰۴) برای بررسی عناصر واژی شش مؤلفه معنایی ارائه داد و سپس (۲۰۰۹: ۸۳) یک مؤلفه دیگر بدان افزود و تأکید نمود که برای توصیف عناصر واژی هفت مؤلفه به‌هیچوجه کافی نیست. او می‌گفت که این مؤلفه‌ها هم به نحو زبان انگلیسی مربوط است و هم واژه‌سازی را در این زبان توجیه می‌کند، اما ممکن است برای زبان‌های دیگر نه لازم باشند نه کافی. این مؤلفه‌ها زیرمجموعه‌ای از مؤلفه‌های معنایی جهانی است که زبان انگلیسی انتخاب کرده است. دو نکته تازه در مشخصه‌های معنایی به کار رفته در این چارچوب نظری وجود دارد؛ این مشخصه‌ها کاملاً فرامقوله‌ای، و نیز هم به صورت همارز و هم به صورت سلبی به کار می‌روند. بدین معنی که ارزش دوتایی دارند (ثبت و منفی)، همچنین ممکن است این مشخصه‌ها در اسکلت معنایی یک عنصر واژی وجود داشته یا نداشته باشند. نبود یک مؤلفه معنایی در اسکلت معنایی دلیل بر بی‌ارتباط بودن آن با نمود معنایی عنصر واژی مورد بحث است (همان، ۲۰۰۴: ۲۳).

[+/- ماده]^۶: این مؤلفه، مقوله معنایی ماده/شیء/جوهر را که معادل مقوله نحوی اسم است است توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن دلیل بر مادی بودن است و اسم ذات یا عینی را توصیف می‌کند. ارزش منفی آن دلیل بر غیرمادی بودن است و اسم معنی یا انتزاعی را توصیف می‌کند، مانند اسکلت معنایی قلم در (۱۰) که دارای مؤلفه [+ ماده] است:

(۱۰) قلم [+ ماده ([])]

-
- 1. SITUATION
 - 2. RELATIONS
 - 3. Semantic/Grammatical Skeleton
 - 4. Semantic/Pragmatic Body
 - 5. Co-indexation Principle
 - 6. [+/-material]

[+/-پویا]^۱: این مؤلفه، معنای یک موقعیت یا یک رویداد را می‌رساند و به تنها یی مقوله معنایی موقعیت را توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن نشان‌دهنده یک رویداد یا یک فرایند است و ارزش منفی آن نشان‌دهنده یک وضع، مانند (۱۱).

(۱۱) نویسنده [+ ماده، پویا ([.][.]])

[+/-وجرا]^۲: (وضع یا جایگاه رویدادی استنباطی): فرض کنید \emptyset متغیری باشد که دامنه آن وضع‌ها و جایگاه‌ها باشد و X موضوع آن. همچنین فرض کنید \emptyset نشان‌دهنده جایگاه یا وضع اولیه باشد و f نشان‌دهنده آخرین جایگاه یا وضع j . \emptyset وضع‌ها و جایگاه‌های مابین آنها. افزوده شدن مؤلفه [وجرا] به اسکلت، برابر جزء معنایی (۱۲) است:

(۱۲) $[\emptyset_i(x), \emptyset_j(x), \dots, \emptyset_k(x), \emptyset_f(x)]$

به عبارت دیگر، افزودن مؤلفه [وجرا]، منجر به افزوده شدن توالی مکان‌ها/ حالات می‌شود.

افزون بر این ارزش این مؤلفه مثبت باشد می‌توانیم استنباط کنیم که:

(۱۳) $i \neq f \wedge \emptyset_{j,k} \notin f \rightarrow \emptyset_i < \emptyset_j < \dots < \emptyset_k < \emptyset_f$

به زبان ساده، اگر مؤلفه [وجرا] مثبت باشد آنگاه یک توالی از وضع‌ها و جایگاه‌ها موجود خواهد بود، آن‌چنان‌که در هر نقطه‌ای بین ابتداء و انتهای توالی وضع/جایگاه، پیشرفت و تداومی به‌سوی وضع/جایگاه پایانی روی می‌دهد. اگر مؤلفه [وجرا] منفی باشد نمی‌توانیم در مورد تداوم و پیشرفت وضع/جایگاه نتیجه‌ای بگیریم. افزوده شدن مؤلفه [وجرا] به اسکلت عنصر واژی منجر به افزوده شدن جزء مسیر^۳ می‌شود. اگر در یک عنصر واژی مؤلفه معنایی [وجرا] وجود نداشته باشد، مفهوم مسیر هم در آن عنصر واژی موجود نخواهد بود. وجود مؤلفه معنایی [+وجرا] نشان‌دهنده مسیر مستقیم وجود مؤلفه معنایی [-وجرا] نشان‌دهنده مسیر اتفاقی و غیرمستقیم خواهد بود، مانند:

(۱۴) قدمزدن [+پویا، -وجرا([.][مسیر])], (۱۵) صعود کردن [+پویا، +وجرا([.][مسیر])]

[+/-مکان]^۴: عناصر واژی دارای این مشخصه، عناصری‌اند که موقعیت یا مکان در زمان یا فضا به آنها مربوط است. عناصری که این مشخصه را ندارند موقعیت یا مکان برای آنها بی‌ارتباط است. عناصری که این مشخصه را دارد مکان یا موقعیت به آن مرتبط است، مانند:

(۱۶) ماندن [-پویا، +مکان ([.]])

1. [+/-dynamic]

2. [+/-IEPS] (Inferable Eventual Position or State)

3. path

4. [+/-Loc]=[+/-Location]

[+/- مقید]^۱: این مشخصه ارتباط درونی مرزهای زمانی/ مکانی در یک موقعیت یا ماده/ شیء/ جوهر را نشان می‌دهد. اگر این مشخصه در یک عنصر واژی موجود نباشد این عنصر از لحاظ هستی‌شناسی ممکن است مقید باشد/ نباشد، اما مرزهایش از لحاظ مفهومی و با زبان‌شناختی بی‌ارتباط است. اگر عنصر واژی دارای مشخصه [+/- مقید] باشد از لحاظ زمانی و مکانی محدود می‌شود. اگر این مشخصه منفی باشد، عنصر واژی محدودیت‌های درونی مکان و زمان ندارد. برای نمونه، به باور لیبر (۱۴۹: ۲۰۰۴) پسوندهای -ery و -age در زبان انگلیسی در اسکلت معنایی خود مؤلفه [+/- مقید] و [+/- ساختمند] و پیشوند re- مؤلفه [+/- ساختمند] دارند.

(۱۷) re- [+CI([], <base>)]

(۱۸) -ery, -age [+B,+CI([], <base>)]

[+/- ساختمند]^۲: این مشخصه دلالت بر وجود واحدهای زمانی و مکانی در عنصر واژگانی دارد. اگر عنصری دارای مشخصه [+/- ساختمند] باشد چنین استنبط می‌شود که از واحدهای درونی مشابه مجزا ساخته شده است. اگر این مشخصه منفی باشد، مشخص می‌شود که عنصر حاوی آن از لحاظ مکانی و زمانی یکنواخت است و از لحاظ ساخت درونی مجزا و متمایز نشده است، مانند:

(۱۹) باز (= دوباره) [+ ساختمند ([]، <پایه>)]

[درجه‌پذیر]^۳: این مشخصه رابطه بین مجموعه‌ای از ارزش‌ها با یک مقوله مفهومی را بیان می‌کند. این مشخصه در رابطه با موقعیت‌های دارای ویژگی [- پویا] میزان درجه‌پذیری را نشان می‌دهد. موقعیت‌هایی که نسبت دادن درجه‌پذیری به آنها مقدور است، دارای مشخصه [+/- درجه‌پذیر] و موقعیت‌هایی که امکان نسبت دادن این مشخصه به آنها وجود ندارد، دارای مشخصه [-/- درجه‌پذیر] هستند:

(۲۰) قرمز [- پویا، + درجه‌پذیر ([]) حامله [- پویا، - درجه‌پذیر ([])]

همچنین، براساس رویکرد لیبر (۸۰: ۲۰۰۹) صفات با استفاده از مشخصه [-/- درجه‌پذیر] که نشان‌دهنده درجه‌پذیری آنهاست، از فعل‌های ایستا که دارای مشخصه [- پویا] هستند، متمایز می‌شوند. در رابطه با گروه ماده/ شیء/ جوهر، مشخصه [-/- درجه‌پذیر] نشانگر رابطه اندازه/ ارزش‌گذاری است، به این معنی که [-/- درجه‌پذیر] مشخصه‌ای است که ساختواره افزایشی^۴/ تغییر^۵ را در زبان‌هایی که دارای چنین ساختواره‌ای هستند توصیف می‌کند.

1. [+/-B]=[+/-Bounded]

2. [+/-CI]=[+/-Composed of Individuals)]

3. [+/-scalar]

4. augmentative

5. diminutive

۲-۳- اسکلت معنایی و بدنۀ معنایی

مؤلفه‌های معنایی، بیانگر نقش معنایی عناصر واژی‌اند، یک/ چند موضوع می‌گیرند و در نحو زبان نقش دارند. مجموع مؤلفه‌های معنایی و موضوع‌ها اسکلت معنایی عناصر را می‌سازند.

اسکلت (۲۲) نشان می‌دهد که این عنصر واژی دو مؤلفه معنایی و دو موضوع دارد (در اسکلت‌های معنایی [] نمایانگر موضوع عنصر واژی است). مؤلفه اول پویایی و وجود فرایند یک عمل را در این عنصر نشان می‌دهد و مؤلفه دوم سیر انجام عمل را. مشتبودن این مشخصه نشان می‌دهد که سیر انجام عمل یک ابتدا و انتهای دارد و ابتدا و انتهای آن بر هم‌دیگر منطبق نیست. در موضوع دوم واژه مسیر آمده‌است، چون این موضوع به هنگام انجام نقش خود، مسیری را طی می‌کند.

(۲۲) پایین آمدن [+ پویا، + وجرا ([، [مسیر])]

لیبر (۲۰۰۴) موضوع بدنۀ معنایی را گذرا بررسی کرده ولی تأکیده نموده‌است که بدنۀ معنایی عنصر واژی هم در نقش معنایی آن تأثیر دارد. به باور او، برخلاف اسکلت که تجزیه‌پذیر است یعنی از مؤلفه‌های معنایی / نخستی‌های معنایی ساخته شده، بدنۀ جامع و کلی است و از نخستی‌های معنایی ساخته نشده‌است و شاید تا حدودی صوری باشد و بتوان آن را به صورت قرارداد درآورد. بدنۀ دانش فرهنگی و ادراکی است که نمود واژی اندازه و جسم عنصر واژی را می‌سازد. بدنۀ بسیاری از جنبه‌های معنایی مانند ساختار مادی، ساختار نقش، جهت، شکل، اندازه، رنگ، بعد، منشأ، هدف، کارکرد و ... را در بر دارد. لیبر عنصر واژی را به کالبد تشبيه می‌کند و می‌گوید: اسکلت، پایه و اساس هر عنصر واژی است و این همان چیزی است که امکان گسترش واژگان را از رهگذر فرایندهای واژه‌سازی به ما می‌دهد. بدنۀ در یک عنصر واژی زنده باید موجود باشد. بدنۀ در طول حیات یک عنصر واژی تغییر می‌کند؛ ممکن است وزن از دست بددهد یا وزنش اضافه شود، اما اسکلت خیلی کمتر در معرض تغییر است. وی (۲۰۰۹) بدنۀ را هم دولایه می‌داند. یک لایه را به ماهیچه بدن تشبيه می‌کند که نسبتاً ثابت است و لایه دیگر را به چربی بدن که به سادگی کم و زیاد می‌شود. یعنی لایه‌ای نسبتاً نظاممند است و در دانش زبانی گویشوران تقریباً ثابت، و لایه دیگر نظاممند نیست و از گویشوری به گویشور دیگر متغیر است. او معتقد است که یکی از لایه‌های بدنۀ معنایی را می‌توان با مشخصه‌هایی نسبتاً ثابت بیان کرد، اما از شمار و کیفیت آنها اطمینان ندارد، چون ممکن است این مشخصه‌ها از زبانی به زبان دیگر متفاوت باشد و حتی برای بیان مشخصه‌های بدنۀ معنایی عناصر زبانی مانند انگلیسی باید با دقیق‌تر بعد از بررسی عناصر واژی آنها را

ارائه کرد. لیبر (همان) بدنۀ معنایی نویسنده و تختخواب را ارائه‌نموده و نگارندگان برای مقایسه و درک آسان‌تر آن را در جدول (۱) گنجانده‌اند.

هر عنصر واژی سه بخش دارد: اسکلت معنایی، شامل مؤلفه و موضوع؛ و دو بخش بدنۀ معنایی. لایۀ نخست بدنۀ معنایی که در درون <قراردادشده>، دارای مشخصه‌هایی نظاممند است، ولی لایۀ دوم اطلاعاتی کلی را نشان می‌دهد و در درون { } قرار دارد.

جدول(۱): اسکلت و بدنۀ معنایی «نویسنده» و «تختخواب» (لیبر، ۲۰۰۹: ۸۳)

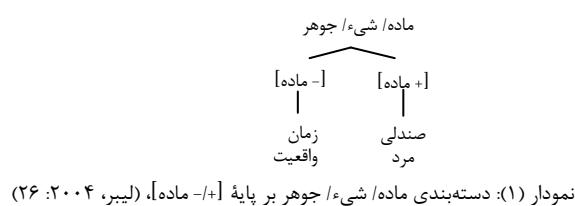
[+ ماده، پویا ([، [])]	اسکلت	پنهان
لایۀ نخست >+ جاندار، >+ انسان، >نقش، ...	بدنه	پنهان
لایۀ دوم {برای انتشارات می‌نویسد، ...}		پنهان
تختخواب [+ ماده ([])]	اسکلت	قمعی
>- جاندار، >+ مصنوعی، >سه‌بعدی، >افقی، >نقش، ...	بدنه	قمعی
{برای خوابیدن است، سطح راحتی دارد، ...}	لایۀ دوم	

۴- بررسی و دسته‌بندی معنایی اجزای کلام

پیش از هر چیز باید گفت به هیچ عنوان نمی‌توان با نگاهی مطلق‌گرا ادعای کرد که یک عنصر واژی متعلق به این یا آن مقوله است. راس (۱۹۷۲ و ۱۹۷۳)، نقل شده در کارور و ریمزدیک، (۵: ۲۰۰۱) نگاه سنتی به دسته‌بندی قاطع و مطلق مقولات نحوی را مردود می‌داند و بر این باور است که مرز بین مقولات به صورت یک پیوستار است. در این دیدگاه بود و نبود یک ویژگی در یک عنصر زبانی ضرورتاً نمی‌تواند گواه تعلق داشتن نداشتن آن عنصر به یک مقوله نحوی باشد/ نباشد. به صورت پیوستار بودن تفاوت مقولات یعنی مقوله‌ای مانند فعل ممکن است بیشترین مقدار یک ویژگی را داشته باشد ولی مقوله صفت مقدار کمتری از این ویژگی را دارا باشد، و مقوله اسم این ویژگی را در حد بسیار ناچیز داشته باشد/ اصلاً نداشته باشد.

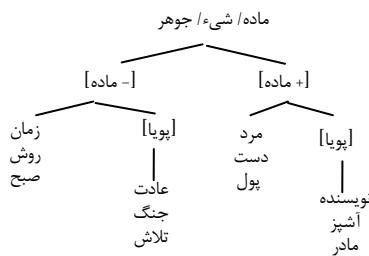
۴-۱- ماده/ شیء/ جوهر

در نظریه لیبر (۲۰۰۴)، نخست با به‌کارگیری مؤلفه معنایی [+/- ماده] مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر به دو دسته تقسیم و مانند نمودار (۱) بیان می‌شود.



نمودار (۱): دسته‌بندی ماده/ شیء/ جوهر بر پایه [+/- ماده]، (لیبر، ۴: ۲۰۰۴)

نمودار (۱) نشان می‌دهد که گروهی از عناصر مقوله معنایی ماده/شیء/جوهر بر اسم‌های ذات^۱ و گروه دیگر بر یک ماهیت/موجود غیرمادی و انتزاعی^۲ دلالت می‌کنند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا عناصری یافت می‌شود که دارای هر دو مؤلفه [ماده] و [پویا] باشند؟ با کمی دقیق می‌توان دریافت که شماری از عناصر مقوله معنایی ماده/شیء/جوهر، چه ذات و چه انتزاعی بر یک وضع، رویداد، کنش^۳ یا حتی یک نوع روابط دلالت می‌کنند و در خود مفهوم فرایند و در نتیجه مؤلفه [پویا] دارند و عناصری هم هستند که چنین خاصیتی ندارند، یعنی مفهوم پویایی به این طبقه ربط ندارد، بنابراین در اسکلت معنایی آورده نمی‌شود، البته در اسکلت طبقه دارای مؤلفه پویایی، این مؤلفه بدون علامت بیان می‌شود. از گروه اول اسم‌های زیر را می‌توان نام برد: آشپز، رئیس، ولی، عادت، جنگ، تلاش، نویسنده. برپایه شم زبانی می‌توان دریافت که در معنی چنین اسم‌هایی انجام کنشی وجود دارد؛ داشتن یا مراقبت از بچه، نوشتن کتاب، و ... مفهوم کرانداری^۴ بر جسته‌ترین و واضح‌ترین ابعاد مفاهیم آنهاست. اکثریت قریب به اتفاق اسم‌های ساده متعلق به گروه دوم‌اند، برای مثال صبح، واقعیت، دست، صندلی، سگ و ... چنین اسم‌هایی ممکن است اهداف و نقش‌هایی داشته باشند، اما جنبه کرانداری معانی آنها نمایان‌ترین و بر جسته‌ترین جنبه نیست. بنابراین فرض می‌کنیم آن طبقه از مقوله معنایی ماده/شیء/جوهر که دارای ماهیت فرایندی است، همزمان مقداری ارزش مؤلفه [پویا] و نیز [ماده] دارند. در نتیجه، با به کار گیری مؤلفه [+/- پویا] همراه با [+/- ماده] در مورد عناصری از گروه ماده/شیء/جوهر یک دسته‌بندی دیگر ممکن است؛ نمودار (۲):



نمودار (۲): دسته‌بندی گروه ماده/شیء/جوهر بر پایه [+/- ماده] و [+/- پویا]، (لیبر، ۲۰۰۴: ۲۶)

1. concrete
2. abstract
3. action
4. telic

این یعنی عناصری مانند نویسنده، آشپز و مادر دارای هر دو مؤلفه [+ ماده] و [پویا] هستند، ولی مرد، دست و پول تنها مؤلفه [+ ماده] دارند. در سمت چپ نمودار، عادت، جنگ، تلاش و ... هر دو مؤلفه [- ماده] و [پویا] را دارند، اما زمان، روش و صبح و مانند اینها تنها مؤلفه [- ماده] دارند. نتیجه جنبی این بحث اینکه گروه ماده/ شیء/ جوهر می‌تواند مفهوم فرایند داشته باشد اما وضع، رویداد و فرایند نمی‌تواند مادی باشد.

برای شناخت بیشتر کاربرد مؤلفه‌ها در این نظریه گفته می‌شود که «مؤلفه [پویا] به شیوه‌ای دوتایی برای توصیف موقعیت‌ها و به شیوه‌ای سلبی برای دسته‌بندی مقوله ماده/ شیء/ جوهر به دو گروه دارای فرایند و بدون فرایند به کارمی‌رود» (لیبر، ۲۰۰۴: ۲۷).

از نگاهی دیگر، لیبر (همان: ۱۳۶-۱۳۷) مؤلفه‌های [مقید] و [اساختمند] را در تحلیل و دسته‌بندی مقوله ماده/ شیء/ جوهر به کار می‌بندد. تحلیل و دسته‌بندی او بسیار شبیه دسته‌بندی جکنداf (۱۹۹۰، ۱۹۹۱) است که صفوی (۱۳۸۳: ۳۰۰-۳۰۳) نیز آن را ارائه نموده است.

لیبر (۲۰۰۴: ۱۰۶) ابراز می‌دارد که تمایز بین اعضای مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر که دارای مؤلفه‌های [+ مقید] و [- مقید] برابر است با تمایز بین اسمهای قابل شمارش و غیرقابل شمارش (زمانی که مفردند). تصور می‌شود اسمهای قابل شمارش، ماده/ شیء/ جوهرهایی هستند که از لحاظ درونی^۱ مقیدند و اسمهای غیرقابل شمارش ماده/ شیء/ جوهرهایی هستند که هیچ مرز درونی ندارند. به گفته جکنداf (۱۹۹۰، نقل شده از صفوی ۱۳۸۳: ۳۰۱) اگر میز را تکه‌تکه کنیم تکه‌های به دست آمده دیگر میز نخواهد بود، بنابراین میز، کتاب و صندلی و دیگر اسامی قابل شمارش مقید به تمام تکه‌های خود و دارای مؤلفه [+ مقید] هستند، ولی اگر مقداری آب را در ظرف‌های کوچک‌تری بrizیم یا حتی اگر قطره‌قطرۀ آن را از هم جدا کنیم، باز هر یک از قطره‌ها آب خواهد بود. بنابراین آب و دیگر اسامی غیرقابل شمارش مقید به تمام تکه‌های خود نیستند و مؤلفه [- مقید] دارند. اسم جنس مانند شیر در جمله (۲۳) همانند اسم قابل شمارش (به صورت جمع نه مفرد) رفتار می‌کند، بدین معنی که این جمله مفهومی مانند جمله (۲۴) دارد. بدین دلیل اسم جنس هم مؤلفه [- مقید] دارد.

(۲۳) شیر حیوان درنده‌ای است. (۲۴) شیرها حیوانات درنده‌ای هستند.

به گفته صفوی (۱۳۸۳: ۳۰۱) اسم جمعی مانند شکر را اگر تقسیم کنیم، اجزای آن دیگر لشکر نیست. پس اسم جمع هم مانند اسم مفرد قابل شمارش رفتار می‌کند و مؤلفه [+ مقید] دارد.

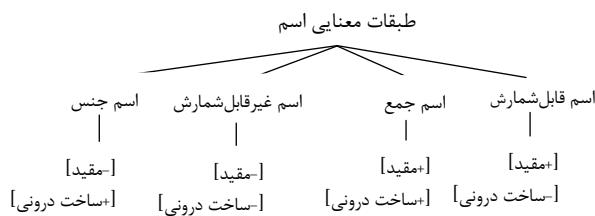
1. intrinsically

مؤلفه [ساختمند] نیز برای تحلیل اسم‌ها و برای متمایزکردن اسم‌های دارای اجزای سازنده مانند اسم جمع (لشکر) و اسم جنس ([+ ساختمند]) و اسم‌های بدون اجزای درونی مانند اسم قابل شمارش مفرد و اسم غیرقابل شمارش ([- ساختمند]) به کار می‌رود. به عبارت دیگر، اسم قابل شمارش به صورت جمع و اسم جنس و اسمی جمع از اجزای درست شده‌اند، در حالی که اسم قابل شمارش مفرد و اسم غیرقابل شمارش قابل تقسیم به اجزای همنوع خود نیستند. بدین ترتیب، لیبر (۲۰۰۴: ۲۳۷) برپایه این مؤلفه‌ها، مقوله معنایی ماده/شیء/جوهر را دسته‌بندی می‌کند؛ جدول (۲).

صفوی (۱۳۸۳: ۳۰۲) دسته‌بندی جکنداf از مقوله معنایی ماده/شیء/جوهر را با نمودار (۳) نشان می‌دهد که در آن مؤلفه [ساختمند] به صورت [ساخت درونی]^۱ بیان شده‌است.

جدول (۲): دسته‌بندی مقوله معنایی ماده/شیء/جوهر

نمونه	مؤلفه	ماده/شیء/جوهر
میر، کتاب، صندلی	[+ مقید، - ساختمند]	اسم قابل شمارش
آب، شیر، گوشت	[- مقید، - ساختمند]	اسم غیرقابل شمارش
لشکر، ملت، گله	[+ مقید، + ساختمند]	اسم جمع
شیرها، دانش آموزان	[- مقید، + ساختمند]	اسم جنس و اسم قابل شمارش (جمع)



نمودار (۳) همان دسته‌بندی جدول (۲) را نشان می‌دهد که پیش‌تر توضیح آن گذشت.

۲-۴- موقعیت

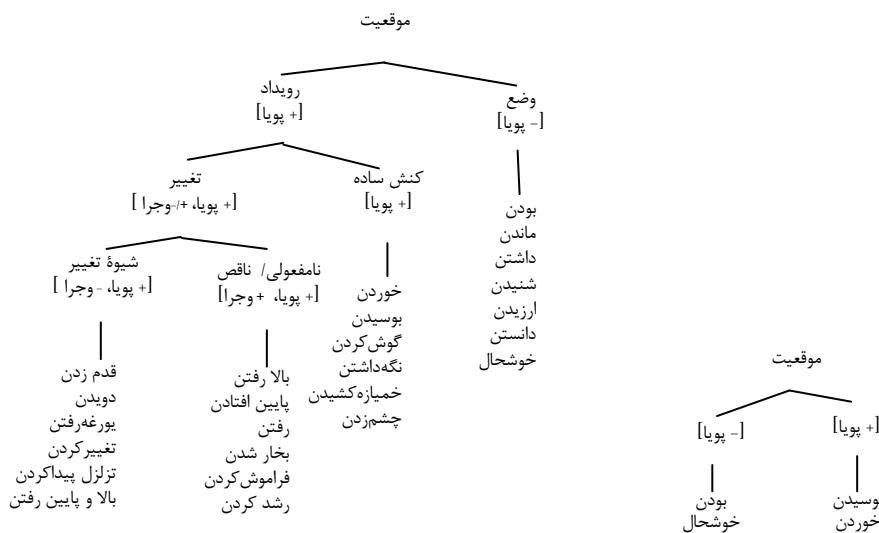
مقوله معنایی موقعیت که برابر مقوله‌های نحوی فعل و صفت است با مؤلفه [پویا] و بدون حضور مؤلفه [ماده] توصیف می‌شود. در نخستین گام، این مقوله به دو دستهٔ وضع^۲ (موقعیت‌های

1. composed of individuals
2. state

دارای مؤلفه [+پویا] و رویداد^۱ (موقعیت‌های دارای مؤلفه [+پویا]) تقسیم می‌شود. نمودار (۴) دسته‌بندی موقعیت‌ها را برپایه داشتن/ نداشتن مؤلفه [پویا] نشان می‌دهد. فعل ممکن است بر یک رویداد یا یک وضع دلالت کند، پس ممکن است با ارزش مثبت یا منفی مؤلفه پویایی توصیف شود. صفت، مؤلفه [-پویا] دارد، یعنی در این چارچوب، صفت از لحاظ مفهوم معادل فعل ایستا^۲ است.

لیبر (۲۰۰۴: ۳۰) با به کارگیری مؤلفه‌های [پویا] و [وجرا] به بررسی و دسته‌بندی دقیق‌تر مقوله معنایی موقعیت می‌پردازد و دسته‌بندی خود را به صورت نمودار (۵) ارائه می‌کند. چون مؤلفه [وجرا] نشان‌دهنده اضافه‌شدن جزء مسیر است و چون مسیر شامل یک توالی از جایگاه‌ها و وضع‌هاست، طبق تعریف با مؤلفه [-پویا] سازگار نیست. به عبارت دیگر، فعل دارای مؤلفه [-پویا] دلالت بر یک وضع واحد می‌کند نه توالی وضع‌ها، بنابراین فعل دارنده مؤلفه [-پویا] نمی‌تواند مؤلفه [وجرا] داشته باشد. پس یک فعل بیانگر وضع دارای دو موضوع مانند دانستن اسکلتی مانند (۲۵) دارد.

(۲۵) دانستن [-پویا] ([+وجرا], [+پویا])



نمودار (۴): دسته‌بندی موقعیت‌ها بر پایه [+/-پویا]
نمودار (۵): دسته‌بندی موقعیت‌ها بر پایه [+/-پویا] و [+/-وجرا] (لیبر، ۲۰۰۴: ۳۰)

1. event
2. stative

موقعیت‌های دارای مؤلفه [+پویا] با توجه به ویژگی‌های معنایی که دارند به دسته‌های دیگری بخش‌پذیرند. دسته نخست کنش‌های ساده‌ای هستند که تنها دارای مؤلفه [+پویا] هستند، مانند خوردن، بوسیدن و ... که کنش ساده^۱ نامیده می‌شوند. این گروه، مؤلفه [وجرا] ندارند. چنین افعالی بر رویدادهایی دلالت دارند که مفهوم مسیر برای آنها بی‌ارتباط است، چون لازمه مفهوم مسیر تغییر جایگاه/ وضع است که در معنی کنش ساده ظاهر نمی‌شود.

اسکلت زیر نمونه‌ای از این افعال را نشان می‌دهد:

(۲۶) خوردن [+پویا ([، [])]

دسته دیگری از افعال رویدادی تغییر^۲ نامیده شده‌اند که در آنها مؤلفه [وجرا] وجود دارد. همان‌طور که پیشتر بیان شد، این مؤلفه بر یک نوع تغییر دلالت می‌کند. این گروه خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. گروهی که هم مؤلفه [+پویا] و هم مؤلفه [+وجرا] دارند غیرمفهولی‌ها^۳ (افعال دارای تغییر مکان) و افعال ناقص^۴ (افعال دارای تغییر وضع) هستند، مانند بالا رفتن، پایین رفتن، رشد کردن و زیرگروه دیگر این گروه دو مؤلفه [+پویا] و [-وجرا] دارند مانند قدم زدن، دویدن و نمونه‌هایی برای یک فعل غیرمفهولی (بالا رفتن) و یک فعل ناقص (رشد کردن):

- الف- بالا رفتن [+پویا، + وجرا ([، [])]
ب- رشد کردن [+پویا، + وجرا ([، [])]

اسکلت‌های (۲۷) در واقع شکل کوتاه‌شده اسکلت (۲۸) است:

- (۲۸) [+پویا ([، [])_x، ج ([])_x، ([])_x_k]

که در آن Ø متغیری است با دامنه مکان‌ها (که با مؤلفه [+مکان] نشان داده می‌شود) و وضع‌ها (که با مؤلفه [-پویا] نشان داده می‌شود) و زیرنوشتة X در Ø، در موضوع‌ها نشانگر این است که یک موضوع ثابت، توالی یا مسیر مکان‌ها یا جایگاه‌ها را طی می‌کند.

۲. گروه فعل‌های دارای مؤلفه [وجرا] (شیوه تغییر)^۵ در بیرونی‌ترین لایه اسکلت خود دارای مؤلفه‌های [+پویا، -وجرا]، هستند. اگرچه مسیر با معنی این افعال ارتباط دارد، درباره ارتباط بین مکان‌ها/ وضع‌های آغازین و پایانی هیچ استنباطی ممکن نیست: مکان/ وضع آغازین ممکن است مانند مکان/ وضع پایانی باشد/ نباشد و هیچ پیشرفت مداومی را بین این دو

-
1. simple activity
 2. change
 3. unaccusative
 4. inchoative
 5. MANNER OF CHANGE

نمی‌توان استنباط کرد. چگونگی تغییر در معنی این افعال نمایان است: تغییر مکان / حرکت (مانند قدم زدن، دویدن، یورغه کردن) یا تغییر وضع (مانند تغییر کردن، لرزیدن، بالا و پایین کردن)^(۱). در فعلی مانند قدم زدن شخص باید جایگاه را تغییر دهد، اما هیچ برداشتی از ماهیت مسیر آن ممکن نیست. شخص ممکن است در جا، به صورت دایره‌ای، به عقب و جلو و ...^(۲) قدم بزند. افعال متعلق به طبقه تغییر وضع، اسکلت‌هایی مانند (۲۹) دارند.

(۲۹) الف- قدم زدن [+پویا، -وجرا (ا، ایسر)]

ب- تغییر کردن [+پویا، -وجرا (ا، ایسر)]

این اسکلت‌ها نیز شکل ساده‌شده اسکلتی است که در واقع به صورتی دیگر می‌بود اگر مؤلفه [وجرا] به طور کامل به عنوان یک توالی از مکان‌ها و وضع‌ها گسترش داشته باشد. مزیت این کار فقط صراحت بیان نیست بلکه نشان دادن این تجربه است که مکان‌ها و وضع‌ها برای این طبقات از فعل‌ها یکسان عمل می‌کنند.

لیبر (۳۱: ۲۰۰۴) برای نشان دادن نقش معنایی مؤلفه [وجرا] و تفاوت [-وجرا] و [+وجرا]

نمونه‌هایی مانند (۳۰) ارائه می‌کند.

(۳۰) الف- مُرگان پس از بالا رفتن از نرده‌ان، دقیقاً در همان جایی قرار گرفت که از آنجا شروع کرده بود.

ب- دیزی پس از پنج ساعت پیاده‌روی، دقیقاً در همان جایی بود که از آنجا شروع کرده بود.

وجود مؤلفه [وجرا]، اشاره به ارتباط جزء معنایی مسیر در این افعال دارد، این تعریف افعالی است که در آنها تغییرات جایگاه و وضع روی می‌دهد.

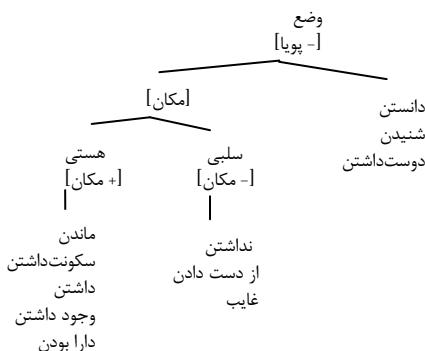
دلیل غیرمعمول بودن معنی ۳۰ الف این است که مؤلفه [+وجرا] در فعل بالا رفتن دلالت بر وجود پیشرفت از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر و یک مسیر با ابتدا و انتهای غیرمنطبق بر یکدیگر دارد، در حالی که عبارت «دقیقاً در همان جایی قرار گرفت که از آنجا شروع کرده بود»، در پایان جمله با این مفهوم تناقض دارد. در ۳۰ ب، در مفهوم پیاده‌روی مؤلفه [وجرا] هست که بر نوعی مسیر دلالت دارد، اما بدین دلیل که از آغاز و پایان این مسیر اطلاعی نداریم، یعنی ممکن است بر هم منطبق باشند یا نه، علامت آن منفی است و معنی جمله هیچ ایرادی ندارد. در مقابل، فعلی مانند خوردن که یک کنش ساده است، اصلاً مؤلفه [وجرا] ندارد چون جایگاه یا وضع نهایی بالاترین موضوع، همراه با حالات و وضع‌های گوناگون نیست و به تبع آن وجود مسیر در معنی فعل استنباط نمی‌شود.

در دسته‌بندی ارائه شده از افعال بر پایه نظریه لیبر (۲۰۰۴) افعال موسوم به سببی^۱ وجود ندارد. در این نظریه افعال سببی شامل دو زیررویداد هستند: یک عمل (X کاری را برای Y انجام می‌دهد) و یک نتیجه (آن چنان‌که X باعث می‌شود Y به Z تبدیل شود یا به‌سوی آن برود). بر این اساس لیبر (همان: ۳۳) استدلال می‌کند که افعال سببی باید عموماً ساختاری مانند (۳۱) داشته باشند:

(۳۱) رویاندن (سببی) [-پویا] [از] [از] [+پویا] [از] [از] [+وجرا]

این اسکلت ترکیبی نشان می‌دهد که یک فعل سببی شامل یک رویداد کنشی (X چیزی را برای Y انجام می‌دهد) و یک رویداد سببی خاص (آن چنان‌که انجام کنش نتیجه‌ای در بر خواهد داشت) است. در زیررویداد دوم، نقش مؤلفه [-پویا] به صورت رویدادی غیرمفouلی یا ناقص گنجانده شده است. در حالت طبیعی، اولین موضوع اولین زیررویداد با اولین موضوع زیررویداد دوم همنمایه می‌شود، به گونه‌ای که «انجام‌دهنده» عمل «مسبب» نتیجه هم نامیده می‌شود. اما وجود موضوع «انجام‌دهنده» در هر دو زیررویداد احتمال مسبب شدن غیرمستقیم را هم ممکن می‌سازد. در چنین مواردی اولین موضوع‌های این زیررویداد با هم همنمایه نمی‌شوند.

لیبر (۲۰۰۴) مؤلفه [مکان] را برای توصیف و دسته‌بندی گروهی از افعال و حروف اضافه یا روابط به کار می‌برد. در شاخه وضع‌ها از موقعیت‌ها، گروهی از عناصر دارای مؤلفه [+/- مکان] هستند، بنابراین با به‌کارگیری این مؤلفه همراه با [-پویا] می‌توان دسته‌بندی دیگری از این عناصر به صورت نمودار (۶) ارائه کرد (لیبر، ۲۰۰۴: ۱۰۰).



نمودار (۶): دسته‌بندی وضع‌ها بر پایه [-پویا] و [+/- مکان]

پیشتر بیان شد که گروهی از موقعیت‌ها دارای مؤلفه [– پویا] هستند، مانند داشتن و دوست داشتن. در میان این گروه به نظرمی‌رسد شماری از موقعیت‌ها، مؤلفه [مکان] داشته باشند مانند نداشتن و ماندن. فراموش نکنیم که مؤلفه [مکان] بر یک فضای انتزاعی چه مکانی باشد چه زمانی، دلالت می‌کند. بنابراین موقعیت‌هایی مانند نداشتن، غایب و از دست‌دادن در واقع بر نبود یک فضا یا مکان انتزاعی دلالت می‌کند و به زیرشاخه سلبی^۱ تعلق دارد، اما موقعیت‌هایی مانند وجود داشتن بر وجود یک مکان یا فضای عینی یا انتزاعی دلالت دارند و بنابراین دارای مؤلفه [+ مکان] و متعلق به زیرشاخه هستی^۲ هستند. در نتیجه اسکلت معنایی عناصری مانند از دست دادن و داشتن بدین صورت است:

(۳۲) از دست دادن [– پویا، – مکان ([، [])]

(۳۳) داشتن [– پویا، + مکان ([، [])]

به باور لیبر (۱۳۷: ۲۰۰۴)، مؤلفه‌های [مقید] و [ساختمند] در تحلیل مقوله معنایی موقعیت‌ها نیز کاربرد دارد. از نگاه لیبر مؤلفه [مقید] بیانگر تمایز بین موقعیت‌های از لحاظ زمانی آنی و موقعیت‌های از لحاظ زمانی ممتداً^۳ است. موقعیت‌های دارای [+ مقید] آنهایی هستند که از لحاظ زبانی تداوم چشمگیری ندارند؛ منفجر شدن، پریدن، چشمک زدن، نامیدن. موقعیت‌های دارای [– مقید] آنهایی هستند که از لحاظ زبانی تداوم چشمگیری دارند؛ بالارفتن، قدمزدن، کشیدن، خوردن، ساختن، هُل دادن (فساردادن).

در جهان واقعی همه کنش‌ها همیشه به زمان نیاز دارند، حتی کنش‌های آنی مانند چشمک زدن، عطسه کردن و منفجر شدن که در زمانی کوتاه انجام می‌شوند. بدین دلیل تینی^۴ (۱۹۹۴، به نقل از لیبر، ۱۳۸: ۲۰۰۴) این نکته را شاهدی برای تمایز قائل نشدن رویدادهای آنی و ممتداً را ارائه می‌کند.

لیبر (۱۳۸: ۲۰۰۴) ابراز می‌دارد که به کارگیری قیود زمانی مانند به مدت یک ساعت نشان می‌دهد که زبان بین این دو نوع رویداد تمایز قابل می‌شود. یعنی به کارگیری به مدت یک ساعت با رویدادهای از لحاظ زبانی آنی یا به طور کامل خوانشی نادرست یا تکراری به دست می‌دهد که منشأ آن معنای درونی و ذاتی خود فعل نیست.

(۳۴) الف- * قطار به مدت یک ساعت رسید.

ب- * بمب به مدت یک ساعت منفجر شد.

1. privation

2. existence

3. temporarily punctual situations and temporarily durative situations

4. Tenny

- پ- زندانی‌ها به مدت یک ساعت تق‌تق کردند. (خوانش تکراری)
- ت- دانش‌آموز به مدت یک ساعت عطسه کرد. (خوانش تکراری)
- (الف)- به مدت یک ساعت پیاده‌روی کردیم.
- ب- آنها به مدت یک ساعت نقشه را بررسی کردند.

زبان با افعالی مانند رسیدن و منفجر شدن در (۳۴) به شیوه لحظه‌ای یا آنی رفتار می‌کند، اگرچه انجام این رویدادها نیز به زمانی کوتاه نیاز دارد. در مقابل رویدادهای دارای مؤلفه [- مقید] مانند پیاده‌روی کردن و بررسی کردن در (۳۵) به قید زمان به مدت یک ساعت عادی و رایج‌اند. این بدان معنی است که شماری از افعال بر رویدادهایی دلالت می‌کنند که مفهوم و ماهیت آنها از اعمالی یکسان و تکراری تشکیل می‌شوند. برای نمونه تلوتلو خوردن، از این سو به آن سو پریدن، مشت زدن، نخودی خنده‌یدن دارای حرکاتی تقریباً یکنواخت و تکراری‌اند و می‌توان برای آنها مؤلفه [+ ساختمند] در نظر گرفت، اما افعالی مانند ساختن، خنده‌یدن و قدم زدن اگرچه رویدادهایی کاملاً یکنواخت نیستند از اجزایی تکراری و نسبتاً یکسان هم درست نشده‌اند (لیبر، ۱۳۹۴: ۲۰۰). لیبر (همان: ۱۳۹۴: ۲۰۰) برای دو مؤلفه [مقید] و [ساختمند] موقعیت‌ها را در جدولی مانند جدول (۳) دسته‌بندی می‌کند.

جدول (۳): دسته‌بندی مقوله معنایی موقعیت بر پایه مؤلفه‌های [مقید] و [ساختمند]

نمونه	مؤلفه	موقعیت
منفجر شدن، پریدن، چشمکزدن	[+ مقید، - ساختمند]	رویدادهای آنی غیرتکراری
بالارفتن، قدم زدن، رسم کردن	[- مقید، - ساختمند]	رویدادهای ممتد غیرتکراری
-----	[+ مقید، + ساختمند]	<از لحاظ منطقی غیرممکن>
تلوتلو خوردن، از این سو به آن سو پریدن، مشت زدن	[- مقید، + ساختمند]	رویدادهای ممتد تکراری

افعالی مانند تلوتلو خوردن که ماهیتی از بخش‌هایی تکراری درست شده‌اند، ذاتاً ممتد نیز هستند، بنابراین به کارگیری آنها در ساختهایی همراه با قیدهایی مانند به مدت یک ساعت کاملاً مناسب است. همان‌طور که در جدول (۳) آمده‌است، وجود افعالی با مؤلفه‌های [+ مقید] و [+ ساختمند] غیرمنطقی است، زیرا هیچ مقوله معنایی موقعیتی نمی‌تواند بر رویدادی دلالت کند که همزمان آنی باشد و از اجزا یا بخش‌هایی هم درست شده باشد. نکته مهم اینکه اگرچه تمایز ممتد/ آنی بودن در مقابل تکراری/ یکنواخت بودن در موقعیت‌های ساده دیده می‌شود، این تمایز ممکن است در سطوح بالاتر ساختهای نحوی/ معنایی هم یافت شود.

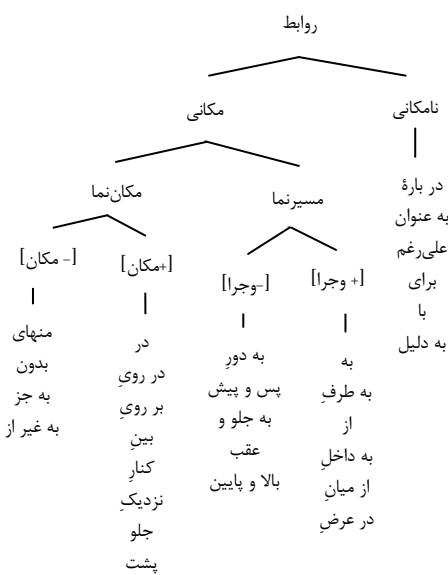
برای نمونه یک رویداد آنی تکرارنشدنی را می‌توان با گنجاندن یک قید مناسب در جمله به صورت تکرارپذیر درآورد:

(۳۶) چراغ به صورت مداوم چشمک می‌زد.

در این جمله رویداد چشمک زدن یک موقعیت آنی و تکرارنشدنی است اما با افزوده شدن قید به صورت مداوم به صورت ممتد و تکرارشدنی درآمده است.

۳-۴- روابط

لیبر (۲۰۰۴) با به کارگیری مؤلفه‌های [مکان] و [و جرا] مقولهٔ نحوی حرف اضافه را که روابط می‌نامد بررسی کرده است. ازانجاکه این بحث در اثری دیگر (یوسفیان و دیگران، ۱۳۹۴) بررسی شده در اینجا تنها نمودار این دسته‌بندی ارائه و به صورت مختصر در مورد آن بحث می‌شود.



نمودار (۳) : دسته‌بندی روابط با استفاده از مؤلفه‌های معنایی بر اساس لیبر (۲۰۰۴)

پیشتر اشاره شد که لیبر (۲۰۰۴) در مقابل مقولهٔ نحوی حروف اضافه، مقولهٔ معنایی روابط را پیشنهاد می‌کند. وی در بررسی این مقوله در گام نخست آنها را به دو دستهٔ مکانی^۱ و نامکانی^۲ تقسیم می‌کند. او در نظریهٔ خود مؤلفه‌ای برای روابط نامکانی پیشنهاد نکرده است. به

1. spatial

2. Non-spatial

نظر می‌رسد به این دلیل که این گروه از لحاظ محتوای معنایی ضعیفترند و مؤلفه‌ای معنایی به مفهوم آنچه در دیگر عناصر زبانی هستند ندارند. دسته دوم روابط بر یک مکان دلالت می‌کند. این مکان می‌تواند عینی یا انتزاعی و یا به صورت یک مسیر باشد. بر این اساس روابط مکانی به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی که بر یک مسیر^۱ دلالت می‌کنند و گروهی که بیانگر مکان‌اند. همان‌طور که پیشتر درباره مقوله معنایی موقعیت گفته شد عناصری که در آنها مفهوم خط سیر وجود داشته باشد مؤلفه [وجرا] دارند اگر در مفهوم این عنصر آغاز و پایان مشخص باشد، این مؤلفه به صورت [+وجرا] خواهد بود ولی اگر از مفهوم عنصر در مورد آغاز و پایان آن چیزی برداشت نشود مؤلفه به صورت [-وجرا] خواهد بود. همین طور درباره روابط مکان‌نما می‌توان گفت عناصری که بر وجود یک مکان چه عینی، چه انتزاعی دلالت کند مؤلفه [+مکان] دارد اما اگر عنصر زبانی بر نبود یک فضا یا مکان عینی یا انتزاعی دلالت کند مؤلفه [-مکان] خواهد داشت. حال اسکلت‌های معنایی چند مکان‌نما و چند مسیرنما:

(۳۷) در (درون)، در (داخل)، بر (روی)، کنار [+ مکان (ا، [، [)]

بی، بدون، غیر، بدغیر، غیر از، جز، به جز، منهای [- مکان (ا، [، [)]

(۳۸) به، به (سوی)، به (درون)، از، تا [+ وجرا (ا، [، [)]

به اطراف، به دور، پس و پیش، به جلو و عقب، بالا و پایین [- وجرا (ا، [، [)]

۵- نتیجه‌گیری

این نوشتار برپایه نظریه معنایی لیبر اجزای کلام را در زبان فارسی بررسی نمود و نشان داد که شماری از اعضای مقوله نحوی اسم در مؤلفه معنایی [پویا] با فعل‌ها اشتراک دارند. شماری از فعل‌ها در مؤلفه [-پویا] با صفات یکسان‌اند و شماری از حروف اضافه با فعل‌ها و اسم‌ها (اگرچه در این پژوهش از این بُعد به اسم پرداخته نشده‌است) در مؤلفه [مکان] مشترک‌اند. دستاورد این نوشتار دیدگاه راس را تأیید می‌کند که نگاه سنتی به دسته‌بندی قاطع و مطلق مقولات نحوی را مردود می‌داند و بر این باور است که مرز بین مقولات به صورت یک پیوستار است. در نتیجه می‌توان گفت اصطلاحات دستوری اسم، صفت، فعل و حرف اضافه تنها برچسب‌اند، همان‌طور که شیمی‌دانان و فیزیک‌دانان مواد را به سه دسته‌بندی مایع، جامد و گاز دسته‌بندی می‌کنند و این اصطلاحات تنها برچسب‌هایی هستند و برای پی‌بردن به ماهیت مواد و کارکرد آنها در فعالیت‌های شیمیابی، نقش و ماهیت عناصر سازنده آنها یعنی اتم‌ها را

1. path

2. place

بررسی می‌کنند، زبان‌شناسان نیز برای شناخت هرچه بهتر اقسام کلام باید مؤلفه‌های معنایی سازنده آنها را بررسی کنند و اصطلاحاتی مانند اسم، فعل، صفت و حرف اضافه را تنها برچسب‌هایی بدانند که دربردارنده مجموعه‌ای مؤلفه هستند.

پی‌نوشت

۱. برای مثال دو جمله «دما سقوط کرد.» و «دما تغییر کرد.» را با هم مقایسه کنید. برداشت غیرمستقیم از اولی یک تغییر وضع با مسیر مستقیم است ولی از دومی تغییر وضع با مسیر اتفاقی برداشت می‌شود.
۲. باید توجه داشت در افعالی مانند قدم زدن می‌توان یک مسیر معین را به صورت گروه حرف اضافه‌ای به کاربرد (مانند به دور اتاق، به خانه)، چون حرف اضافه‌ای مانند «به» که خود مؤلفه [+] و [جرا] دارد، در ترکیب با فعل، امکان استنباط مفهوم گسترش یافته [وجرا] را به دست می‌دهد.

منابع

- باطنی، م. ۱۳۶۶. نگاهی تازه به دستور زبان، تهران: آگاه.
- خانلری، پ. ن. ۱۳۶۴. دستور زبان فارسی، تهران: توس.
- خیامپور، ع. ۱۳۴۴. دستور زبان فارسی. تبریز: [بی‌نا].
- روبینز، آر. اچ. ۱۳۸۱. تاریخ مختصر زبان شناسی. ترجمه ع. م. حق‌شناس. تهران: مرکز.
- سلطانی گرد فرامرزی، ع. ۱۳۷۶. از کلمه تا کلام؛ دستور زبان فارسی به زبان ساده، تهران: مبتکران.
- صفوی، ک. ۱۳۸۳. درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: سوره مهر
- طلالقانی، م. ۱۳۰۵. قمری. لسان‌العجم، [بی‌جا]: [بی‌نا]
- کلباسی، ا. ۱۳۸۰. ساخت اشتراقی در فارسی/امروز، تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کریمی دوستان، غ. ۱۳۸۷. «اسمی و صفات گزاره‌ای در زبان فارسی». دستور، (۳): ۱۸۷-۲۰۲.
- کریمی دوستان، غ. و آ. ذاکر. ۱۳۹۰. «رویکرد حوزه‌ای به اجزای کلام در زبان فارسی». زبان و زبان‌شناسی، (۱۰): ۲۷-۴۶.
- گلfram، ا. ۱۳۸۶. اصول دستور زبان، تهران: سمت.
- نوبهار، م. ۱۳۷۲. دستور کاربردی زبان فارسی، تهران: رهنما.
- یوسفیان، پ، گ. تاکی، و ا. مرادی، ۱۳۹۴. «بررسی معنایی و دسته‌بندی حروف اضافه زبان فارسی برپایه نظریه لیبر». جستارهای زبانی، (۶): ۲۹۹-۳۲۱.
- Baker, M. C. 2003. *Lexical categories: verbs, nouns, and adjectives*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Chomsky, N. 1970. "Remarks on nominalization".in R. Jacobs and P. Rosenbaum (ed), Readings in *English Transformational Grammar*, 184-221, Mass.:Ginn, Waltham.
- Corver, N. & Riemsdijk H. 2001. "Semi-lexical categories: the function of content words and the content of function words". ed. By Norbert Covert and Henk van Riemsdijk. Berlin, NewYork : Mouton de Gruter
- Croft, W. 1991. *Syntactic categories and grammatical relations*, Chicago: University of Chicago Press.
- Harley, H. and Noyer, R. 1999. "State-of-the-article: Distributed morphology", GLOT International (44): 3–9.
- Hopper, P. J. & S. A. Thompson 1984. "The discourse basis for lexical categories in universal grammar". *Language*, (60): 703–752.
- Jackendoff, R. 1990. *Semantic Structures*. Cambridge, MA: MIT Press.
- _____. 1991. "Parts and boundaries". *Cognition*, (41): 9–45.
- Langacker, R. 1987. "Nouns and Verbs". *Language*, (63): 53-94.
- Lieber, R. 2004. *Morphology and lexical semantics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- _____. 2007. "The category of roots and the roots of categories: what we learn from selection in derivation", *Morphology*. DOI: 10.1007/s11525-006-9106-2.
- _____. 2009. "A lexical semantic approach to compounding", In: Rochelle Lieber & Pavol Stekauer (eds.), *The oxford handbook of compounding Oxford*: Oxford University Press, 78-104.
- Ross, J. R. 1972. "Endstation Hauptwort: The category squish". Papers from the annual regional meeting of Chicago Linguistic Society (8): 316-328.
- _____. 1973. "Nouniness". In ed. by O. Fujimura, *Three dimensions of linguistic theory*. Tokyo: TEC Company. 137-258.
- Siddiqi, D. 2009. *Syntax within the word: economy, allomorphy and argument selection in distributed morphology*, Amsterdam: John Benjamins Publishing Company
- Tenny, C. 1994. *Aspectual Roles and the Syntax-Semantics Interface*, Dordrecht: Kluwer Academic Publishers.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال اول، دوره دوم، پیزونومندان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۲

بیان مالکیت در تالشی

دکتر مهرداد نغزگوی کهن

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۵/۷/۱۹

چکیده

هدف این تحقیق شناسایی انواع ساختهای مالکیت در گویش تالشی براساس چارچوب رده‌شناسختی آیکنوالد (۲۰۱۳) است. غالباً مواد تالشی مرکزی و جنوبی بررسی شده گرچه گاه به خصوصیات ساختهای مالکیت در تالشی شمالی نیز اشاره گردیده است. داده‌ها نشان‌دهنده استفاده از چهار راهکار هم‌جواری، نشانه‌گذاری مالک، نشانه‌گذاری مملوک، و بالاخره نشانه‌گذاری مالک و مملوک برای رمزگذاری «مالکیت اسمی» است. نکته جالب در تالشی معتبر بودن شمار برای نشانه‌گذاری مالک است؛ حالت‌نمای *-n* به مالک مفرد و حالت‌نمای *-un*- به مالک جمع متصل می‌گردد. مشخصه دیگر این زبان، وجود شش ضمیر ملکی تمایز است که می‌تواند جایگزین مالک یا مالکان در مالکیت اسمی شود. در تالشی، ساختهای موجود در «مالکیت محمولی» نیز بسیار متنوع است. به طور کلی، در نمایش این نوع مالکیت از ساخت وجودی و ساخت ملکی ربطی استفاده می‌شود. نکته جالب دیگر استفاده از پس‌اضافه/ پی‌بست *â* بعد از مالک در بسیاری از این ساخت‌هاست. این نشانه مانند سایر پس‌اضافه‌ها در این گویش موجب اعطای حالت غیرفعالی به اسم قبلی (مالک) می‌شود.

کلیدواژه‌ها: مالکیت، مالکیت اسمی، مالکیت محمولی، رده‌شناسی تالشی

✉ mehrdad.kohan@basu.ac.ir

۱. دانشیار زبان‌شناسی عمومی دانشگاه پوعلی‌سینا همدان

۱- مقدمه

زبان‌شناسان تاکنون با زبانی برخورد نکرده‌اند که «مالکیت» در آن رمزگذاری نشده باشد، به همین دلیل، مالکیت حوزه زبانی جهانی محسوب می‌گردد (هاینه^۱: ۲۹۹۷). البته جهانی بودن به معنای یکسانی راهکارهای رمزگذاری این مفهوم در زبان‌های جهان نیست. به عبارت دیگر، حتی در زبان‌های یک خانواده زبانی و یا در ادوار تاریخی یک زبان می‌توان گوناگونی‌هایی در استفاده از راهکارهای مختلف صرفی/ نحوی بازمودن رابطهٔ مالک و مملوک دید. در مطالعات رده‌شناختی، زبان‌شناسان سعی کرده‌اند این راهکارها را شناسایی و توصیف کنند و رابطهٔ احتمالی آنها را با یکدیگر بازنمایند. برای برخی زبان‌شناسان (هاینه، ۱۹۹۷) شناخت منبع و سرچشمۀ اولیۀ ساخت‌های ملکی مهم است، و برای برخی (دیکسون^۲، ۲۰۱۰ و آیکنوالد^۳، ۲۰۱۳) نوع ساخت‌هایی که به صورت هم‌زمانی استفاده می‌شده‌است. در این مقاله، به دلیل نبود شواهد مکتوب متقدم از تالشی، بیشتر راهکارهای رمزگذاری هم‌زمانی مذکور بوده‌است.

تالشی از زبان‌های سواحل دریای خزر است که خود به زبان‌های دستهٔ شمال غربی زبان‌های ایرانی تعلق دارد. این گویش با گویش‌های دیگر سواحل خزر و نیز با گویش‌های مرکزی ایران ارتباط می‌یافته‌است. بعضی از زبان‌شناسان، تالشی را به سه گروه تقسیم نموده‌اند: تالشی شمالی رایج در جمهوری آذربایجان، تالشی مرکزی رایج در مناطق جنوبی‌تر مثل اسلام‌تالش و بخش پره‌سر رضوانشهر، و تالشی جنوبی رایج در شاندرمن، ماسال، شفت، فومن و صومعه‌سرا. گویش جنوبی تالشی به تاتی نزدیک‌تر است و میان آنان فهم متقابل وجود دارد (استیلو^۴، ۱۹۸۱: ۱۴۰ و ۱۲؛ نیز نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۶: ۱۵). به علت شباهت تالشی شمالی و مرکزی و اختلاف آنها با تالشی جنوبی، اخیراً استیلو (۲۰۱۵) در مقالهٔ مفصلی با دلایلی این دو دسته را دو زبان کاملاً متمایز با منشأهای متفاوت دانسته‌است.

شواهد این تحقیق بیشتر از گونه‌های مرکزی و جنوبی است، گرچه از مالکیت در تالشی شمالی نیز صحبت کرده‌ایم. تآنجاکه نگارنده مطلع است، در هیچ تحقیقی دربارهٔ زبان تالشی، منحصرأ به مالکیت و شیوه‌های رمزگذاری آن نپرداخته‌اند.

در تحقیقات بیان مالکیت در زبان‌های جهان، معمولاً مالکیت اسمی^۵ و مالکیت محمولی^۶ از هم متمایز می‌گردد (هاینه، ۱۹۹۷؛ دیکسون، ۲۰۱۰؛ آیکنوالد، ۲۰۱۳). در زبان‌های جهان مالکیت

1. Heine

2. Dixon

3. Aikhenvald

4. Stilo

5. nominal/adnominal possession

6. predicative possession

اسمی ناظر بر معناهای تملک^۱ (به لحاظ حقوقی)، رابطه کل به جزء و روابط خویشاوندی (سببی و نسبی) است (آیکنوالد، ۲۰۱۳: ۳). به عبارت فنی‌تر، ساختهای ملکی اسمی می‌توانند هم ناظر بر مملوک تفکیک‌پذیر^۲ باشند و هم دلالت بر مملوک تفکیک‌نایپذیر^۳ کنند. در مملوک‌های تفکیک‌پذیر، معمولاً با مواردی از مالکیت سروکار داریم که می‌توان در آنها رابطه مالک و مملوک را قطع کرد، یا مملوک را انتقال داد، قرض داد، فروخت و ... در تقسیم‌بندی سه گانهٔ معناهای اصلی مالکیت که ذکر کردیم، ساختهای ناظر بر «تملک» معمولاً دارای مملوک‌های تفکیک‌پذیرند، و ممکن است از ساختهای ناظر بر معناهای «کل-جزء» یا «خویشاوندی» که در طبقهٔ تفکیک‌نایپذیر جای می‌گیرند تمیز شوند. مملوک‌های تفکیک‌نایپذیر به لحاظ مفهومی به‌طور تنگاتنگی به مالک ربط دارند و غالباً ناظر بر رابطهٔ ذاتی و اجباری‌اند، در حالی‌که در مالکیت تفکیک‌پذیر، مملوک می‌تواند مستقل از کل وجود داشته باشد. موارد تفکیک‌پذیر را مقولهٔ «و غیره»^۴ نیز می‌نامند. تقسیم دوگانهٔ مالکیت معمولاً در جوامع کوچک صورت می‌پذیرد.

ساخت محمولی یا فعلی مالکیت مبین معنای هسته‌ای «تملک» در داخل بند است. به عبارت دیگر، این ساخت بیشتر ناظر بر روابط ملکی تفکیک‌پذیر است. افزون بر این، ساختهای ملکی محمولی خاص‌ترند و گوناگونی‌های بیشتری دارند (آیکنوالد، ۲۰۱۳: ۱؛ نیز نک. دیکسون، ۲۰۱۰: ۲۸۶-۲۹۰)، مثلاً در بعضی از زبان‌ها، فعلی به معنای «داشتن» یا «متعلق بودن» وجود ندارد (دیکسون، ۲۰۱۰: ۲۹۸؛ استنسن، ۲۰۰۹: ۸). این در مورد ساختهای ملکی اسمی صدق نمی‌کند. ساختهای اسمی زبان‌های جهان بیشتر شبیه هماند و گوناگونی کمتری دارند. هایمن^۵ (۱۹۸۳: ۷۹۳-۷۹۵؛ ۱۹۸۵: ۱۳۰-۱۳۶) این را به «اصل انگیزش شماهی»^۶ نسبت می‌دهد. براساس این اصل، روابط ملکی تفکیک‌نایپذیر نسبت به روابط ملکی تفکیک‌پذیر به نشان‌داری صوری کمتری نیاز دارند. گفتیم که ساختهای ملکی اسمی بیشتر ناظر بر روابط ملکی تفکیک‌نایپذیرند، بنابراین نشان‌داری صوری آنها نیز قاعده‌تاً باید کمتر باشد و درنتیجه گوناگونی آنها در زبان‌های جهان کمتر است (نک. آیکنوالد، ۲۰۱۳: ۸).

1. ownership

2. alienably possessed

3. inalienably possessed

4. all else category

5. Stassen

6. Haiman

7. iconicity principle

در این مقاله به بررسی رمزگذاری مالکیت در تالشی در ساختهای ملکی اسمی و محمولی می‌پردازیم. در اینجا در طبقه‌بندی انواع راهکارها در رمزگذاری مالکیت اسمی و مالکیت محمولی از چارچوب آیکنوالد (۲۰۱۳) پیروی کرده‌ایم. این چارچوب بر پایه نظرات دیکسون (۲۰۱۰) است. این تحقیق از نوع کمی نیست، و در آن شمارش بسامدی نشده‌است. ابتدا چارچوب مقاله و سپس شواهد و پیکره استفاده شده را معرفی می‌کنیم. بعد به تفکیک، به بررسی و تحلیل چگونگی رمزگذاری مالکیت اسمی و محمولی در تالشی بر اساس چارچوب می‌پردازیم.

۲- چارچوب تحقیق

براساس تحقیقات رده‌شناسختی، آیکنوالد (۲۰۱۳) و دیکسون (۲۰۱۰) راهکارهایی برای رمزگذاری مالکیت اسمی و مالکیت محمولی بیان کرده‌اند که اجمالاً معرفی می‌شوند؛

۱-۱- رمزگذاری مالکیت اسمی

در گروه‌های اسمی ملکی، مملوک هسته گروه و مالک وابسته است. بر اساس تحقیقات در زبان‌های جهان بیشتر مالک/ وابسته نشان‌دار می‌شود تا مملوک/ هسته. نشان‌داری هم‌زمان مالک و مملوک نسبت به دو گزینه قبیل بسیار کمتر در زبان‌های جهان دیده شده‌است. بی‌نشانی مالک و مملوک نیز در زبان‌های جهان زیاد رایج نیست (برای توزیع جغرافیایی انواع نشانه‌گذاری مالکیت نک. نیکولز^۱ و بیکل^۲، ۲۰۰۵: ۱۰۲-۱۰۵. آیکنوالد ۲۰۱۳: ۸-۶) با مطالعه در زبان‌های جهان، راهکارهای زیر را برای رمزگذاری مالکیت در گروه اسمی معرفی می‌کند:

۱. هم‌جواری^۳: ناظر بر ترتیب قرار گرفتن مالک نسبت به مملوک است؛ مالک می‌تواند به‌طور نظام‌مند همیشه قبل از مملوک و یا بعد از آن قرار گیرد، و این‌گونه تمایز این دو برای گویشوران مشخص گردد، مثل زبان تی‌وی^۴ در شمال استرالیا (نیکولز و بیکل، ۲۰۰۵: ۱۰۲)، شاهد از اوسبورن^۵. در این زبان نشانه‌ای به مالک یا مملوک متصل نمی‌گردد و تقدم جایگاهی مالک بر مملوک این دو را متمایز می‌سازد:

(۱)	jərəkəpai	tuwara	
	crocodile	tail	(دُمِ کروکدیل)

1. Nichols

2. Bickel

3. juxtaposition

4. Tiwi

5. Osborne

۲. نشانه‌گذاری مالک: در این راهکار معمولاً مالک با وند تصریفی یا واژه‌بست نشان‌دار می‌شود. در مثال زیر از انگلیسی، مالک (John) با نشانه (z) 's از مملوک متمایز شده است:

(۲) John's eye (چشمِ جان)

در زبان‌هایی که کاربرد نشانه‌های حالت در آنها معتبر است، این راهکار معمولاً با حالت‌نمای اضافی^۱ استفاده می‌شود. در مثال زیر از آلمانی، Vater (پدر) نشانه اضافی -s- گرفته است:

(۳) das Buch des Vater-s

DEF book DEF. POSS father-POSS (کتابِ پدر)

۳. نشانه‌گذاری مملوک: در این نوع نشانه‌گذاری، وند تصریفی یا واژه‌بست به مملوک متصل می‌شود. این نوع نشانه‌گذاری در زبان‌های ایرانی و ترکی «اضافه» نامیده می‌شود و در این زبان‌ها با کسره اضافه باز نموده می‌شود^(۴):

(۴) كتابِ حسن

در این مثال کسره اضافه - که پی‌بست است - وظیفه نشان‌دار کردن مملوک (کتاب) را به عهده دارد و مالک (حسن) بی‌نشان است. این یکی از نقش‌های کسره اضافه در فارسی است.

۴. نشانه‌گذاری مالک و مملوک: در این نوع نشانه‌گذاری، هم مالک و هم مملوک نشانه‌گذاری می‌شوند، مثل زبان میوک کاستانوآن^۲ در ایالت کالیفرنیای آمریکا (نیکولز و بیکل، ۲۰۰۵: ۱۰۲؛ شاهد از برادبنت^۳، ۱۹۶۴: ۱۳۳):

(۵) cuku-ŋ hu:ki-ʔ-hy:

dog-GEN tail-3SG (دُمِ سگ؛ تحت‌اللفظی: سگِ دُمش)

در زبان‌های ایرانی شمال غربی نیز این نوع نشانه‌گذاری دوگانه^۴ دیده شده است (استیلو، ۲۰۰۹: ۷۱۱؛ کریستن سن، ۱۹۲۱: ۵۷) (گوش‌[های] دیوها)

(۶) gōs-u dēw-ā

ear-EZAFE demon-OBL.Pl (کریستن سن، ۱۹۲۱: ۵۷) (گوش‌[های] دیوها)

در این مثال، به مالک (dēw) حالت‌نمای غیرفعالی^۵ جمع -ā- متصل شده و نشانه اضافه نیز نیز مملوک را مشخص نموده است.

1. genitive

2. Miwok-Costanoan

3. Broadbent

4. double-marking

5. Christensen

۵. استفاده از یک نشانه مستقل: در این راهکار، یک جزءِ دستوری ناظر بر ارتباط مالک و مملوک است (آیکنوالد، ۱۳۰۱: ۵، شاهد از امکا، ۱۹۹۶: ۷۹۱).

(۷) Ama	phiét	Omedeze
Ama	POSS	pot

(گلدان اما)

قابل‌شدن به یک نشانه مستقل کمی مناقشه‌برانگیز است، زیرا بعضی از محققان فقط مقیدنبوذ نشانه را ملاک تمایز این طبقه قرار داده‌اند (نیکولز و بیکل، ۲۰۰۷: ۱۰۲).

۲-۱-۱- توزیع انواع راهکارهای رمزگذاری مالکیت اسمی در زبان‌های جهان
 نیکولز و بیکل (۲۰۰۷) نشانه‌گذاری‌ها را در ۲۳۵ زبان بررسی کردند. البته طبقه‌بندی آنها کمی با طبقه‌بندی آیکنوالد تفاوت دارد و ۵ دسته است: ۱. نشانه‌گذاری هسته (مملوک) ۲. نشانه‌گذاری وابسته (مالک) ۳. نشانه‌گذاری هسته و وابسته (مالک و مملوک) ۴. بدون نشانه‌گذاری ۵. موارد دیگر. در این طبقه‌بندی کاربرد پس‌اضافه‌ها برای نشان‌دارکردن هسته یا وابسته نیز جزء موارد بی‌نشان است (دسته ۴). در واقع، آنها تنها نشانه‌های صرفی یا ترکیبی را در نشانه‌گذاری واقعی مالک و مملوک در نظر گرفته‌اند و این کمی عجیب و به لحاظ تاریخی نادرست است، زیرا سرچشمۀ تمامی واژه‌بسته‌ها و وندهای تصربی کلمات نقشی مستقل است (نک. هابر^۳ و تراگوت^۴، ۲۰۰۳: ۷ و نظرگوی کهن، ۱۳۸۹: ۱۵۱). دسته ۵ نیز مواردی را در بر می‌گیرد که در چهار طبقه اول جای نمی‌گیرند، مثل نشانه‌گذاری آزاد یا شناور^۵. در این مورد نشانه‌گذاری اجزاء به هسته بودن یا نبودن ربط ندارد و مثلاً وابسته به مرزهای گروه‌هاست، مثل اتصال نشانه به جایگاه دوم (واکرناگل) که در بعضی زبان‌ها دیده شده‌است.

براساس اعداد و ارقام نیکولز و بیکل از انواع نشانه‌گذاری‌ها، می‌توان پیوستار زیر را برای نمایش میزان وقوع هر یک از راهکارها به دست داد:

نشانه‌گذاری وابسته/ مالک (۹۸ زبان)، نشانه‌گذاری هسته/ مملوک (۷۷ زبان)، نبود نشانه‌گذاری (۳۲ زبان)، نشانه‌گذاری هسته و وابسته (۲۲ زبان)، موارد دیگر (۶ زبان)

بنابراین نشانه‌گذاری مالک و سپس مملوک بیشترین فراوانی را در زبان‌های جهان دارد. البته به این اعداد و ارقام باید با احتیاط نگریست، زیرا در زبان‌ها همیشه از یک راهکار برای

-
1. oblique
 2. Ameka
 3. Hopper
 4. Traugott
 5. free or floating

مالكيت اسمی استفاده نمی شود - تالشی جزء اين زبان هاست - در حالی که نيكولز و بيکل تنها يك راهكار اصلی برای هر زبان در نظر گرفته اند (برای ملاک های این کار نک. نيكولز و بيکل، ۱۰۳: ۲۰۰۷).

۲-۲- رمزگذاري مالكيت محمولي

در ساخت مالكيت محمولي، رابطه مالک و مملوك در سطح بند مشخص می شود. اين کار بيشتر با افعال ملكی «داشتني» يا «متعلق بودن»، و افعال ربطی^۱ صورت می پذيرد:

(۸) هرکس ^۴ سبد داشت که داخلش ^۴ تا گريه بود (بهار سايت).

(۹) فرنگي کار وزن ۷۵ کيلوي کشورمان گفت: اميدوارم قهرمان جام جهاني شويم و اين جام متعلق به همه مردم است (خبرگزاری تسنيم، شناسaise خبر: ۱۰۸۰۰۳۳).

(۱۰) خالد را پسر يحيى بود و يحيى را پسران بودند (گرگانی، ۱۳۱۳: ۹).

جملات ۸ و ۹ مربوط به فارسي معاصر، و جمله ۱۰ متعلق به فارسي نو متقدم است. در جمله اخير، پس اضافه «را» مالک را مشخص می کند و فعل بند از نوع ربطی است. در بعضی از زبان ها نيز مالكيت با استفاده از «ساخت وجودی»^۲ يا «ساخت جايگاهی»^۳ با فعل ربطی بيان می شود (برای رابطه ميان «مالكيت»، «جايگاه» و «وجود» از نظر دستور شناختي نک. لانگاکر، ۱۰۸-۸۱: ۲۰۰۹). در مثال ۱۱ از فارسي نو متقدم، علاوه بر فعل وجودی، بعد از مالک نشانه بهرهور «را» آمده است:

(۱۱) يقين می دانم که ما را خدائي هست، و هر امروزی را فردائي هست (عوفی، ۱۳۷۴: ۲۶۹).

(۱۲) در خزانه من چهل بدراه زر نیست (دولتشاه، ۱۳۱۸: ۱۰).

از اين مثال ها نيز برمى آيد که در بعضی زبان ها از دو يا چند نوع ساخت مالكيت محمولي استفاده می شود. به تعبيير فني تر، در اين زبان ها با لايه بندی^۵ نقشی روبه رو هستيم. منظور از لايه بندی کاربرد چند صورت برای بيان يك نقش دستوري است (نك. هاپر، ۱۹۹۱: ۳۲-۲۲ و نفرگوی كهن، ۱۳۸۹: ۱۵۲). البته باید توجه داشت که انتخاب يك ساخت مشخص از مالكيت محمولي ممکن است به رابطه ملكی، معنای مملوك يا مالک و عوامل ديگري از جمله معرفگي، جانداري و تأكيد ربط داشته باشد.

1. copula

2. existential construction

3. locational construction

4. Langacker

5. layering

۳- پیکره و روش‌شناسی

با اینکه تحقیقات زیادی در تالشی و گونه‌های آن شده، به جز اشاره‌هایی پراکنده، تحقیق مستقلی درباره مالکیت در تالشی نشده است (برای فهرست و نقد مفصلی از تحقیقات در تالشی نک. آساطوریان^۱ و برجیان، ۲۰۰۵). در این مقاله، مواد زبانی مربوط به راهکارهای رمزگذاری مالکیت از همین اشارات پراکنده و تحقیقات مربوط به تالشی استخراج و به آنها ارجاع داده شده است؛ موارد ارجاع داده‌نشده مربوط به پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده با عنوان بررسی گویش تالشی است. مواد زبانی این پایان‌نامه در سال ۱۳۷۳ به صورت میدانی از دهستان طاسکوه ماسال جمع‌آوری شده. برای همه شواهد شرح میان خطی^۲ آمده. فهرست نشانه‌های اختصاری در پیوست مقاله آمده است.

۴- مالکیت در تالشی

در گویش تالشی، در مالکیت اسمی و مالکیت محمولی از راهکارهای مختلفی استفاده می‌شود که در ادامه، به تفکیک بررسی می‌شود؛

۴-۱- مالکیت اسمی

از پنج راهکار رمزگذاری اسمی، چهار راهکار در تالشی کاربرد دارد. البته بعضی از این راهکارها، مثل نشانه‌گذاری مالک از بقیه پرکاربردتر است.

۴-۱-۱- هم‌جواری

این راهکار تنها زمانی به کار می‌رود که مالک مختوم به واکه باشد. در این وضعیت، هیچ نشانه‌ای برای تمایز مالک از مملوک به کار نمی‌رود و تنها وقوع مالک قبل از مملوک رابطه ملکی را مشخص می‌کند:

(۱۳)	ka	bar	
	house	door	(در خانه)
(۱۴)	gâ	šət	
	cow	milk	(شیر گاو)
(۱۵)	hinduna	duna	
	watermelon	seed	(تخم هندوانه)

در این مثال‌ها ka و gâ به واکه ختم شده‌اند و نشانه‌ای به آنها اضافه نشده است.

1. Asatrian
2. gloss

۴-۱-۲- نشانه‌گذاری مالک

در تالشی «مالک» با حالت‌نمای غیرفعالی^۱ نشان‌دار می‌شود. این حالت‌نمای در این ساخت نقش اضافه یا اتصال را ایفا و مالک را مشخص می‌کند. نکته جالب معتبربودن شمار برای مالک است؛ حالت‌نمای -a- به مالک مفرد و حالت‌نمای -un- به مالک جمع متصل می‌گردد:

- (۱۶) zarzang-i gâz
 bee-OBL.POSS.SG sting (نیش زنبور)
 (۱۷) xar-i pâlun
 donkey-OBL.POSS.SG saddle (پالان خر)
 (۱۸) asb-un baris
 horse-OBL.POSS.PL passageway (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۶: ۱۰۹) (گذرگاه اسب‌ها)

در گونه‌های تالشی ایران، گاه به جای حالت‌نمای غیرفعالی -a- از نشانه -a- استفاده می‌شود:

- (۱۹) zarzang-a gâz
 bee-OBL.POSS.SG sting (نیش زنبور)
 (۲۰) varg-a ria
 wolf-POSS.SG foot-trace (همان: ۱۰۵) (رد پای گرگ)
 (۲۱) pas-a šat
 sheep-POSS.SG milk (همان‌جا) (شیر گوسفند)

پسوند -a- در اصل تنها نشانه اتصال است و به موصوف متصل می‌گردد:

- (۲۲) bəland-a diyâr
 tall-LNK wall (دیوار بلند)
 (۲۳) isbi-a mazgat
 white-LNK mosque (همان‌جا) (مسجد سفید)
 (۲۴) tel'-a gaf
 bitter-LNK word (همان‌جا) (حرف تلخ)

ظاهراً در گونه‌های تالشی ایران، کاربرد نشانه اتصال -a- از ساخت «صفت- موصوف» به ساخت‌های اضافی تعمیم یافته است. علت تعمیم -a- اتصالی به ساخت ملکی در گونه‌های تالشی ایران می‌تواند تماس گویشوران تالشی با زبان فارسی باشد. در فارسی کسره اضافه هم نقش اتصال موصوف و صفت را ایفا می‌کند و هم مملوک را به مالک ربط می‌دهد، این دو

1. oblique

نقش برای گویشوران دوزبانه تالشی در هم‌تنیده گردیده و رابطه دو نقش با دو صورت برای آنها کمرنگ‌تر شده است. از آنجاکه به طور طبیعی میزان وقوع ساختهای «صفت-موصوف» بیشتر از ساختهای ملکی است، a- اتصالی به ساخت ملکی تعمیم یافته و جای -a- غیرفاعلی را گرفته است. در تالشی شمالی جمهوری آذربایجان نیز نشانه اتصال a- مانند گونه‌های تالشی ایران در ساخت «صفت-موصوف» کاربرد دارد:

(۲۵) həšk-a xol
dry-LNK branch (شاخه خشک)

(۲۶) ġočaġ-a gülla
little-LNK bullet (دو مثال از شولتره، ۲۰۰۰: ۱۵) (گلوله کوچک)

نکته جالب این گونه، از بین رفتن نقش حالت‌نمایی -a- و کاربرد آن به عنوان جزء ربط برای ارتباط اجزای گروه اسمی، مثل ارتباط میان صفت و موصوف است:

(۲۷) serāf-i həšk-a xol
thick- LNK dry-LNK branch (شاخه خشک قطور)

(۲۸) ber-i atrof
bush-LNK surroundings (دو مثال بالا از همانجا) (اطراف بوته)

شولتره (همان‌جا) این کاربرد را ناشی از تعمیم -a- از ساختهای ملکی می‌داند. به نظر نگارنده بدین سخن باید به دیده احتیاط نگریست زیرا بسامد وقوع ساختهای «صفت-موصوف» مطمئناً بسیار بیشتر از ساختهای ملکی است و همین بسامد وقوع بالای امکان تعمیم جزیی از یک ساخت با بسامد پایین‌تر را بسیار مشکل تر می‌سازد. احتمال دیگر می‌تواند کمک زبان‌های مجاور به این تعمیم باشد. تالشی شمالی در تماس شدید با گویش‌های ایرانی و غیرایرانی منطقه آذربایجان مانند گویش Tat^۱ بوده است. این گویش از زبان‌های ایرانی جنوب غربی است و زبان‌شناسان آن را در زمرة گونه‌ای از فارسی طبقه‌بندی کرده‌اند^(۲) (ویدنفور^۳ و پری^۴، ۲۰۰۹: ۴۱۷). در گونه‌هایی از این گویش کسره اضافه (i) نقش اتصال موصوف و صفت و نشان‌دار کردن مملوک را ایفا می‌کند^(۳) (لکوک، ۱۳۸۳: ۴۹۱). استیلو (۲۰۱۵) شباهت‌های مشترک تالشی شمالی و سایر زبان‌های ایرانی (غیرترکی) منطقه و اختلاف آن با تالشی مرکزی و جنوبی را به چگونگی تکوین تالشی شمالی و متأثرشدن این گونه از زبان‌های ایرانی دیگر - به خصوص تاتی شمالی - نسبت می‌دهد^(۴).

1. Tat

2. Windfuhr

3. Perry

علاوه بر نشانه‌گذاری مالک با حالت‌نماها، مالک می‌تواند به صورت ضمیر (ملکی) نیز باشد. ضمایر ملکی شش صورت مختلف دارد و قبل از مملوک قرار می‌گیرند و به صورت تکمیلی^۱ شخص و شمار مالک را مشخص می‌کنند - البته تقریباً به جز سوم شخص جمع čavun که در آن نشانهٔ غیرفعالی جمع un- قابل شناسایی است - در شواهد، زیرِ ضمایر ملکی خط کشیده شده‌است:

(۳۹)	<u>čəmə</u>	kitâv			
	OBL.POSS.1SG	book	(كتاب من)		
(۴۰)	<u>čəmə</u>	bərâ	rafeq	uma.	
	OBL.POSS.1SG	brother	friend	came	(دوست براذر من آمد).
(۴۱)	Ali	səbi	<u>əštə</u>	ka	â.
		tomorrow	OBL.POSS.2SG	house	come (على فردا به خانة تو می‌آید).
(۴۲)	<u>če</u>	pul-en		avi	âbina.
	OBL.POSS.3SG	money-OBL.PL	lost	been	(پول‌های او گم شده‌است).
(۴۳)	<u>tə</u>	<u>čama</u>	ka	n-ây?	
	2SG	OBL.POSS.1PL	house	NEG-come?	(تو به خانة ما نمی‌آیی؟)
(۴۴)	az	<u>šəma</u>	ka	balat	n-imā.
	1SG	OBL.POSS.2PL	house	skilled	NEG-exist (من خانة شما را بلد نیستم).
(۴۵)	Ali	səbi	<u>čavun</u>	ka	â.
		tomorrow	OBL.POSS.3PL	house	come (على فردا به خانة آنها می‌آید).

شیوهٔ دیگر رمزگذاری تکمیلی مالک، استفاده از ضمیر əstan^(۵) (خود/ خویشن) است که در اصل نقش دوگانهٔ تشیدی^۲/ تأکیدی و انعکاسی/ هم‌مرجعی^۳ دارد. این ضمیر تنها یک صورت دارد و برای شمار مفرد یا جمع و نیز اول، دوم و سوم شخص به کار می‌رود:

(۴۶)	az	əstan	šima.		
	1SG	REFL	go.PST.1SG		(من خدم رفتم).
(۴۷)	tə	əstan	šira.		
	2SG	REFL	go.PST.2SG		(تو خودت رفتی).

1. suppletive

2. intensive

3. coreferential

- (۴۸) a əštan ša.
 3SG REFL go.PST.3SG (او خودش رفت.)
 (۴۹) ama əštan šimuna.
 1PL REFL go.PST.1PL (ما خودمان رفتیم.)
 (۵۰) šəma əštan širuna.
 2PL REFL go.PST.2PL (شما خودتان رفتید.)
 (۵۱) aven əštan šina.
 3PL REFL go.PST.3PL (آنها خودشان رفتند.)

نقش‌های تأکیدی- انعکاسی راه را برای کاربرد این جزء برای نمایش مالکیت هموار می‌سازد. ضمیر əštan در ساخت ملکی، هم مالک را مشخص می‌کند و هم ناظر بر معنای تأکیدی است. در این ساخت‌ها این ضمیر قبل از مملوک قرار می‌گیرد:

- (۵۲) aven əštan rafeq-un vinde râ šina.
 3PL REFL.POSS friend-OBL.PL see BEN go.PST.3PL
 (آنها به دیدن دوستشان رفتند.)
 (۵۳) muš ne-šâ əštan xəl-i ku dašu gezəyn-i
 mouse NEG-can REFL.POSS hole-OBL.SG ILL go.into broom-OBL
 əštan dum-i ku saxt âkarə.
 REFL.POSS tail-OBL.SG ALL fast bind.PRS
 (موش نمی‌تواند به تنها‌یی به سوراخش برود جاروبی هم به دُمش می‌بندد.)
 (۵۴) xerden əštan nana sina ku šət harə.
 child REFL.POSS mother breast ABL milk drink.PRS
 (بچه از سینه مادرش شیر می‌خورد.)
 (۵۵) har kas əštan ka tamiz âkarə.
 each person REFL.POSS room clean make.PST
 (هر کس اتاق خودش را تمیز می‌کرد.)
 (۵۶) əštân šua-ru či pâte?
 REF.POSS husband-BEN what? cook.PST.2SG
 (برای شوهرت چی پختی؟) (گونه عنبرانی، پاول، ۱۱: ۲۰-۸۳)
 (۵۷) əm pis-i əštan kis-e iâ nân
 DEM.SG baldy-OBL.SG REFL.POSS bag-PL here put.PST
 (این کچل کیسه‌هایش را اینجا گذاشت.) (گونه اسلامی، همان جا)
 (۵۸) a faqat əštan sar-i šâst-əš-a
 SG only REFL.POSS head-OBL.SG wash-3S-PST
 (فقط سرشن را شست.) (گونه ماسالی، همان: ۸۴)

۴-۱-۳- نشانه‌گذاری مملوک

در تالشی از کسره اضافه استفاده نمی‌شود. تالشی ساخت خاصی دارد که با آن مملوک نشان دار می‌شود. دیکسون (۲۰۱۰: ۲۷۰) از نوعی نشانه‌گذاری مالک و مملوک در بسیاری از زبان‌ها یاد می‌کند که در آن نشانه علاوه بر نشان دار کردن مالک یا مملوک حاوی اطلاعات دیگری نیز هست مانند زبان فیجیایی^۱ که در آن وند مشخص کننده مملوک، شخص و شمار مالک را نیز مشخص می‌کند. وی این را «وند تعلقی ضمیری»^۲ می‌نامد. در تالشی و فارسی نیز ساخت مشابهی هست که مملوک با پی‌بست ضمیری^۳ (ملکی) نشان دار می‌شود:

(۴۹) kij-en-əš yâl âbun.

chick-PL-3SG.POSS big become.PRS (جوچه‌هاییش بزرگ می‌شوند).

(گونهٔ پونلی، کلباسی، ۱۳۸۹: ۱۸۴)

(۵۰) zamin-un-šun avun ku vigeta.

land-OBL.PL-3PL.POSS OBL.3PL ABL retake.PST

(زمین‌هایشان را از آنان پس گرفته‌اند).

(۵۱) čaš-əš ba vača hamu-anda a-gini.

eye-3SG.POSS ALL kid field-LOC PVB-fell.3S

(چشمش به بچه در مرزعه افتاد). (گونهٔ عنبرانی، پاول، ۲۰۱۱: ۷۹)

(۵۲) māsin-əš hič-a vaz-i-kâ b-a.

car-3SG.POSS nothing-LNK situation-OBL.SG-LOC be.PST-3SG

(atombeš در وضع بدی بود). (گونه‌های اسلامی و عنبرانی، همان‌جا)

(۵۳) mən zua-m majbur kard-a tika-i âv be-nj-u.

1SG.OB son-1SG.POSS force did-PST little-IND water SBJ-drink-3SG

(پسرم را مجبور کردم کمی آب بخورد). (گونهٔ اسلامی، همان‌جا)

(۵۴) havâs-əš part bə.

concentration-3SG.POSS thrown be.PST.3SG (حوالش پرت بود).

(گونهٔ عنبرانی، همان‌جا)

۴-۱-۴- نشانه‌گذاری مالک و مملوک

این نوع نشانه‌گذاری نادر است. در این مورد مالک به صورت تکمیلی با ضمیر ملکی/ انعکاسی و مملوک با واژه‌بست ضمیری نشان دار شده‌است:

1. Fijian

2. pronominal pertensive affix

3. pronominal clitic

(۵۵) əštan	pul-un-eš	avi	âkarda.
REF.FOC.POSS	money-OBL.PL-3.SG	lost	make.PST
(پول‌هایش را گم کرده‌است.)			

۴-۱-۵- استفاده از یک نشانه مستقل

این نوع نشانه‌گذاری برای اتصال دو اسم در زبان‌های ایرانی شمال غربی سابقه دارد، مثل نشانه مستقل ā در پارتی (نک. رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۱۳۱ و ۱۳۲) اما در تالشی دیده نشد.

۴-۲- مالکیت محمولی

راهکارهای رمزگذاری مالکیت محمولی در تالشی، مانند راهکارهای رمزگذاری مالکیت اسمی بسیار متنوع است. در رمزگذاری مالکیت محمولی از فعل قرضی «داشتن»، انواع ساخت وجودی، ساخت جایگاهی، و ساخت فعل ربطی استفاده می‌شود.

۴-۲-۱- فعل dâšte (داشت)

گرچه این راهکار در تالشی شمالی کاربرد ندارد (شولتزه، ۲۰۰۰: ۳۴)، ولی در بعضی از گونه‌های تالشی ایران، مثل ماسالی تحت تأثیر فارسی از فعل dâšte (داشت) استفاده می‌گردد. ایساچنکو^۱ (۱۹۷۴) زبان‌های دارای فعل ملکی معادل «داشت» را «زبان دال»^۲ می‌نامد و آنها را از «زبان‌های میم» (با فعل «متعلق بود») متایز می‌سازد (نک. هاینه، ۱۹۹۷: ۲۱۱ و ۱۳۹). با توجه به همین تقسیم‌بندی بعضی از محققان (هاینه، ۱۹۹۷؛ هاینه و کوتوا^۳، ۲۰۰۲) از «ساخت دال» سخن گفته‌اند. در ساخت دال، مالک در مقام موضوع اصلی فعل، جایگاه فاعل را اشغال می‌کند، تأکید جمله بر آن، و عموماً معرفه است. به این ترتیب، گونه ماسالی تالشی را باید قطعاً «گونه دال» در نظر گرفت:

(۵۶) hiči	ne- dâr-ə.
nothing	NEG-have-3SG

(گونه طاسکوه ماسال، پاول، ۲۰۱۱: ۱۱۸) (چیزی ندارد).

(۵۷) i	zua-te-i	dâr-i.
3SG	son-DIM=IND	have-3SG.IMPF

(او پسر کوچکی داشت).

(گونه طاسکوه ماسال، همان: ۱۳۱)

(۵۸) zua-te-i-na	vâ-in	pisakula.
boy-DIM-OBL-LOC	say-IMPF.3PL	baldy

(آنها او را کچل صدا می‌کردند).

(گونه طاسکوه ماسال، همان جا)

1. Isachenko
2. Kuteva

(۵۹) ne lala dâr-ə, ne geša dâr-ə, hiči ne-dâr-ə.
 NEG pipe have-3SG NEG bride have-3SG nothing NEG-have-3SG
 (نه نی دارد، نه عروس دارد، هیچی ندارد). (گونه طاسکوه ماسال، همان: ۱۹۰)

(۶۰) əm ča tə dâr-i?
 DEM what? 2SG have-2SG
 (این چیست که تو داری؟)
 (گونه طاسکوه ماسال، همان: ۲۰۶)

۴-۲-۲- ساخت وجودی

در داده‌های تالشی، «ساخت وجودی» از فعل *heste* (وجود داشتن) با «ضمیر پی‌بستی» یا «پس‌اضافه بهره‌ور» تشکیل شده است.

۴-۲-۱- ساخت وجودی با پی‌بست ضمیری ملکی
 ضمیر پی‌بستی در جمله‌های ۶۱ و ۶۲ به طبقه‌بندی کننده *gela* و در جمله ۶۳ به مملوک متصل شده است:

(۶۱) šâš gela-m bera heste, i- la huâ.
 six CL-1SG brother exist.PRS one-CL sister
 (شش [تا] برادر و یک خواهر دارم). (گونه عنبرانی، همان: ۲۲۲)

(۶۲) də gela-m safā hest-e.
 two CL-1SG basket exist-3S.PST
 (گونه عنبرانی، همان: ۲۳۲) (دو سبد دارم).

(۶۳) i-la kəla-m hest-a
 one-CL daughter-1SG exist-3SG
 (گونه اسلامی، همان: ۲۵۳) (یک دختر دارم).

۴-۲-۲- ساخت وجودی با پس‌اضافه بهره‌ور
 محققان جزء بهره‌ور *râ/ru* را هم متصل و هم منفصل آوانویسی کرده‌اند. این نشانه تبدیل به واژه‌بست‌شدن این جزء در بعضی گونه‌های است. البته منشأ در زمانی تمامی واژه‌بست‌ها کلمات نقشی آزاد مثل پس‌اضافه‌ها هستند (برای توضیحات و مثال‌های عینی از زبان‌های مختلف نک. هاپر و تراگوت، ۲۰۰۳ و نفرگوی کهن، ۱۳۸۹). پس‌اضافه در تالشی موجب اعطای حالت غیرفعالی به اسم قبلی می‌شود (برای انواع پس‌اضافه‌های تالشی و نقش‌های آنان نک. نفرگوی کهن، ۱۳۹۲):

(۶۴) mâ-ru i- la -n ka heste.
 1SG.OB=BEN One-CL-also house exist.PRS
 (من خانه دیگری دارم). (گونه عنبرانی، همان: ۲۲۳)

(۶۵) mə-râ diar ka-ni hest-a.
 1SG.OB-BEN another house-also exist-3SG
 (خانه دیگری دارم). (گونه اسلامی، همان: ۲۵۳)

- (۶۶) mə râ ni xədâyi hesta.
1SG.OBL BEN also God-IND exist
(من هم خدایی دارم).
(رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۶: ۱۱۵)
- (۶۷) Hasan-i mál-un-râ šət ni-a.
Hasan-OBL.SG cow-OB.PL-BEN milk NEG-exist.PRS
(گاوهای حسن شیر ندارند). (همان‌جا)
- (۶۸) čama râ hič šət ni-a.
1PL.OBL BEN nothing milk NEG-exist.PRS
(هیچ شیری نداریم).
(همان‌جا)

۴-۲-۳- ساخت جایگاهی

در این ساخت، پس اضافه جایگاهی به همراه فعلی ناظر بر معنای «وجود داشتن» به کار می‌رود. این پس اضافه موجب اعطای حالت غیرفعالی به اسم قبلی می‌شود:

- (۶۹) bəjâr-i kâ-m vâš dare.
farm-OBL LOC-3SG grass exist.3SG
(همان: ۱۱۷) (در مزرعه‌ام علف هست).

۴-۲-۴- ساخت فعل ربطی [مالک + پس اضافه بهره‌ور + مملوک + فعل ربطی]

در این ساخت، پس اضافه مالک را مشخص می‌کند و حالت غیرفعالی به آن می‌دهد:

- (۷۰) davâ-y-i râ kas'ar-i nə-ba.
drug-EP-OBL.SG BEN effect-IND NEG-COP.PR
(دارو اثری ندارد). (همان: ۱۱۵)

- (۷۱) bape mə-râ se gəla safâ a-b-i.
should 1SG.OBL-BEN three CL basket PVB-COP-IMPF.3SG
(باید سه سبد داشته باشم). (گونه عربی‌انی، پاول، ۲۰۱۱: ۲۳۲)

پس اضافه *râ* در جمله‌های بالا با مشخص کردن مالک، ناظر بر معرفه بودن آن است. این ویژگی در «ساختهای دال» یافت می‌شود. بنابراین، در نبود فعل «داشتن» در بسیاری از گونه‌های تالشی، ساخت فعل ربطی با پس اضافه مورد نظر را می‌توان نوعی «ساخت دال» در نظر گرفت. این در زبان‌های جهان بی‌سابقه نیست، زیرا «ساخت دال در بعضی از زبان‌ها با بند ربطی ساخته می‌شود» (آیکنوالد، ۲۰۱۳: ۲۹).

نکته آخر اینکه استفاده از فعل ربطی «بودن» در ساخت ملکی در زبان‌های ایرانی شمال غربی سابقه طولانی دارد و در زبان پارتی نیز قابل روایی است:

- (۷۲) bid Šābuhr šāhān šāh brād bud
(باز شاپور شاهنشاه را برادری بود).
(رضایتی باغ‌بیدی، ۱۳۸۵: ۱۴۲)

۵- نتیجه‌گیری

راهکارهای بسیار متنوعی برای رمزگذاری مالکیت اسمی و محمولی در تالشی وجود دارد. به عبارت فنی تر لایه‌بندی نقش مالکیت، یعنی کاربرد چند ساخت مختلف برای بیان یک نقش دستوری در این زبان بارز است. در رمزگذاری مالکیت اسمی روش‌های هم‌جواری، نشانه‌گذاری مالک، نشانه‌گذاری مملوک، نشانه‌گذاری مالک و مملوک استفاده می‌شود. با این حال، نشانه‌گذاری مالک از دیگر روش‌ها رایج‌تر و نشانه‌گذاری مالک و مملوک بسیار نادر است. در رمزگذاری مالکیت محمولی نیز از انواع ساخت‌های وجودی، ساخت جایگاهی و فعل ربطی استفاده می‌شود. برخلاف فارسی، در اکثر گونه‌های تالشی استفاده از فعلی با معنای «داشتن» کاربرد ندارد. نگارنده در تحقیقات مکتوب موجود، تنها در گونه‌های تالشی ماسال با این راهکار قرضی از فارسی برخورد نموده است^(۷). در مالکیت محمولی تالشی استفاده از پس‌اضافه/واژه‌بست *râ* در «ساخت‌های ملکی ربطی» دیده می‌شود. این راهکار در زبان‌های ایرانی شمال غربی و جنوب غربی سابقه طولانی دارد. البته این کاربرد در فارسی که از زبان‌های ایرانی جنوب غربی است منسوخ شده، در حالی که در تالشی هنوز با قوت به حیات خود ادامه می‌دهد.

پی‌نوشت

۱. دیکسون (۲۰۱۰) از اصطلاح *pertensive* (تعلقی) برای این نوع نشانه‌گذاری استفاده می‌کند.
۲. این گویش را باید با گویش *Tāti* که از زبان‌های ایرانی شمال غربی است اشتباه گرفت. به دلیل این شباهت اسمی بعضی از زبان‌شناسان (لکوک، ۱۳۸۳: ۴۸۹) ترجیح داده‌اند به جای *Tati* از «آذری» سخن بگویند.
۳. می‌دانیم کسره اضافه در این زبان به صورت *-a* تلفظ می‌گردد. در زبان فارسی نو متقدم نیز تلفظ کسره اضافه به صورت *-e* بوده است نه *-o* (برای مثال‌های دیگر از زبان‌های ایرانی که در آنها کسره اضافه جای نقش حالت‌نمای راگرفته نک. استیلو، ۲۰۰۹: ۷۱۰-۷۱۱).
۴. درباره وضعیت زبان‌های ایرانی در جمهوری آذربایجان نک. کلیفتون [Clifton]، ۲۰۰۹.
۵. میلر (۱۹۵۳: ۱۲۷) و به تبع او پاول (۱۱: ۲۰۸) *əstan* را مشتق از *xwēš* (خویش) و *tan* (تن/بدن) در فارسی میانه می‌دانند. البته می‌دانیم تالشی ادامه فارسی میانه نیست.
۶. H-language در این اصطلاح همان حرف آغازین فعل have (داشتن) در انگلیسی است. با توجه به اینکه «داشتن» در فارسی با حرف «دال» آغاز می‌شود، در فارسی از «زبان دال» یا «ساخت دال» سخن می‌گوییم. «ساخت دال» را معادل H-construction به کار برده‌ایم. به همین

ترتیب «زبان میم» و «ساخت میم» معادل B-language و B-construction است. B در این اصطلاحات ناظر بر فعل «متعلق بودن» در انگلیسی است.
۷. با توجه به گفته‌های دکتر رضایتی کیشه‌حاله، این راهکار در تالشی شفت و سیاه‌مزگی نیز کاربرد فراوان دارد.

پیوست

(فهرست اختصارات شرح‌های میان خطی)

فارسی	انگلیسی	نماد	فارسی	انگلیسی	نماد
اضافی	Genitive	GEN	اول شخص	First person	1
به (سمت)	Illative	ILL	دوم شخص	Second person	2
نmod ناقص	Imperfect	IMPF	سوم شخص	Third person	3
نامعین	Indefinite	IND	ازی	Ablative	ABL
اتصالی	Linker	LNK	مطلق	Absolutive	ABS
جایگاهی	Locative	LOC	رایی	Accusative	ACC
نفي	Negation	NEG	به (روی)	Allative	ALL
جمع	Plural	PL	بهره‌ور	Benefactive	BEN
ملکی	Possessive	POSS	طبقه‌بندی‌کننده	Classifier	CL
زمان حال	Present	PRS	فعل ربطی	Copula	COP
زمان گذشته	Past	PST	معین	Definite	DEF
پیشوند فعلی	Preverb	PVB	اشاری	Demonstrative	DEM
اعکاسی	Reflexive	REFL	صغرساز/تحبیبی	Diminutive	DIM
التامی	Subjunctive	SBJ	درج آوابی	Epenthesis	EP
مفرد	Singular	SG	تاکید	Focus	FOC

منابع

- دولتشاه سمرقندي. ۱۳۱۸/۱۹۰۰. تذکره الشعرا. مورخ ۸۹۲ هجری. به تصحیح ادوارد برون. لیدن: بریل.
- رضایتی کیشه‌حاله، م. ۱۳۸۲. «چند نکتهٔ دستوری در گویش تالشی». گویش‌شناسی، (۱): ۴۱-۵۲.
- _____ ۱۳۸۴. «ارگتیو در گویش تالشی». زبان‌شناسی، (۳۹): ۱۱۳-۱۲۶.
- _____ ۱۳۸۶. زبان تالشی، توصیف گویش مرکزی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- رضایی باغ بیدی، ح. ۱۳۸۵. راهنمای زبان پارتی (پهلوی اشکانی). تهران: ققنوس.
- _____ ۱۳۸۸. تاریخ زبان‌های ایرانی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).

عوفی، س. م. ۱۳۷۴. جوامع الحکایات ولوامع الروایات، به کوشش ج. شعار. تهران: علمی و فرهنگی.
کلباسی، ا. ۱۳۸۹. فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

گرگانی، م. ع [تصحیح]. ۱۳۱۳. تاریخ برآمکه. مطبوعه مجلس.

لکوک، پ. ۱۳۸۳. «گویش‌های حاشیه دریای خزر و گویش‌های شمال غرب ایران. راهنمای زبان‌های ایرانی»، ج ۲، ویراسته ر. اشمیت. ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضایی باغبیدی، تهران: ققنوس. ۴۸۹-۵۱۵

نفرگوی کهن، م. ۱۳۸۹. الف. «چگونگی شناسایی موارد دستوری شدگی». پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ۲(۱): ۱۴۹-۱۶۵.

______. ۱۳۸۹. ب. «از واژه‌بست تا وند تصریفی، بررسی تحول تاریخی بعضی واژه‌بست‌های فارسی جدید». دستور، ۶(۴): ۷۷-۹۹.

______. ۱۳۹۲. «نقش پساضافه‌ها در اعطای حالت، مطالعه موردی در گویش تالشی». زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، ۳(۳): ۱۱۱-۱۳۲.

Aikhenvald, A. Y. 2013. Possession and ownership: a cross-linguistic perspective.

In: A. Y. Aikhenvald and R. M. W. Dixon (eds.). Possession and Ownership: a crosslinguistic typology: 1-64. Oxford: Oxford University Press.

Ameka, F. 1996. Body parts in Ewe. In: H Chappell & W. McGregor (eds). The grammar of inalienability: a typological perspective on body part terms and the part-whole relation: 783–840. Berlin: Mouton de Gruyter.

Asatrian, G. & Borjian, H. 2005. Talish and the Talashis (State of Research). Iran and the Caucasus, 9 (1): 43–72.

Broadbent, S. M. 1964. The Southern Sierra Miwok Language. University of California Publications in Linguistics 38. Berkeley: University of California Press.

Christensen, A. 1921. Les dialectes d'Awromān et de Pāwā. Copenhagen: Bianco Lunos Bogtrykkeri.

Clifton, J. M. 2009. Do the Talysh and Tat Languages Have a Future in Azerbaijan? Work Papers of the Summer Institute of Linguistics, University of North Dakota Session 50. <http://www.und.edu/dept/linguistics/wp/2009Clifton.pdf>

Dixon, R. M. W. 2010. Basic linguistic theory. Vol. 2, Grammatical topics. Oxford: Oxford University Press.

Haiman, J. 1983. Iconic and economic motivation. Language, (59): 781-819.

_____. 1985. Natural syntax. Cambridge: Cambridge University Press.

Heine, B. 1997. *Possession: Cognitive sources, forces and grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Heine, B. & Kuteva,T .2002. On the evolution of grammatical forms. In: Alison Wray (ed). *The transition to language*: 376-398. Oxford: Oxford University Press.
- Hopper, P. J. 1991. On some principles of grammaticalization. In E. C. Traugott & B. Heine (eds.). *Approaches to grammaticalization*. vol. I: 17-35. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.
- Hopper P. J. & Traugott, E. C. 2003. *Grammaticalization*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Isachenko, A. V. 1974. ‘On “have” and “be” languages’, of *The Slavic forum*. M. S. Flier (ed.). *Essays in linguistics and literature*: 43–77. The Hague: Mouton.
- Langacker, R. W. 2009. *Investigations in Cognitive Grammar*. Berlin and New York: Mouton de Gruyter.
- Miller, B.V. 1953. *Talyšskij jazyk*. Moskva: Izd. AN SSSR.
- Nichols, J. & Bickel, B. 2005. Locus of marking in possessive noun phrases. In: M. Haspelmath, M. S. Dryer, D. Gil & B. Comrie (eds.). *The world atlas of language structures*: 102-105. Oxford & New York: Oxford Unviersity Press.
- Osborne, C. R. 1974. The Tiwi Language. *Australian Aboriginal Studies* 55. Pacific Linguistics, Series 21. Canberra: Australian Institute of Aboriginal Studies.
- Paul, D. 2011. A comparative dialectal description of Iranian Taleshi. Ph.D dissertation. University of Manchester.
- Schulze, W. 2000. *Palangi ahvolot: The morphosyntax of a Northern Talysh oral account*. Lincom Europa.
- Stassen, L. 2009. *Predicative Possession*. New York: Oxford University Press.
- Stilo, D. 1981. The Tati Group in the Sociolinguistic Context of Northwestern Iran. *Iranian Studies*, Vol. 14, (3/4): 137-187.
- _____. 2009. *Case in Iranian, from production and loss to innovation and renewal*. In: Andrej Machchukov and Andrew Spencer (eds). *The Oxford handbook of case*: 700-715. Oxford: Oxford University Press.
- _____. 2012. *Gīlān x. Languages*. In: *Encyclopædia Iranica*. Vol. X, Fasc. (6): 660-668. Online edition, 2012, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/gilan-x>.
- _____. 2015. The Polygenetic Origins of the Northern Talyshi Language. In: Uwe Bläsing, V. Arakelova & M. Weinreich (eds.). *Studies on Iran and the Caucasus in honour of Garnik Asatrian*: 411-453. Leiden and Boston: Brill.
- Windfuhr, G. & Perry J. R. 2009. Persian and Tajik. In: *The Iranian languages*. G. Windfuhr (ed.). London and New York: Routledge: 416-544.

زبان فارسی و کویش‌های ایرانی

سال اول، دوره دوم، پیروزستان ۱۳۹۵، شماره پانزدهم

ویژگی‌های زبانی و محتوایی دوبیتی‌های عامیانهٔ تالشی جنوبی

فرشته آلیانی^۱

دکتر فیروز فاضلی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۱۶

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۵

چکیده

دوبیتی، شعر عامیانهٔ چهارمصرعی، متدالول‌ترین قالب شعری ایرانیان است و آن را بازماندهٔ شعر هجایی دورهٔ ساسانی می‌دانند. دوبیتی از دیرباز با موسیقی همراه بوده‌است و این نیز از قدمت آن حکایت دارد. به دوبیتی فهلویات نیز گفته‌اند. دوبیتی زبانی عامه‌فهم، وزنی ساده و ساختاری روان دارد و با احساس، اندیشه و زندگی اقوام گره خورده‌است. از این‌رو، با بررسی دوبیتی‌های هر قومی می‌توان به فضای فکری، روحی، واژگانی و زبانی آن قوم بی‌برد. در این مقاله، بیست‌وچهار دوبیتی از مجموعهٔ چهارصد دوبیتی جمع‌آوری‌شده بخشی از قوم تالش را از نظر زیباشناختی، زبانی و محتوایی بررسی می‌کنیم. این دوبیتی‌ها نمایندهٔ تمامی دوبیتی‌های جمع‌آوری‌شده‌اند. اغلب دوبیتی‌ها دست‌مایهٔ موسیقی و آواز بوده‌اند، از نظر زبانی متحول شده‌اند، و واژه‌ها و ترکیب‌های قدیمی کمتر در آنها دیده می‌شود.

واژگان کلیدی: شعر عامیانه، دوبیتی، موسیقی، ترانه، تالشی جنوبی

✉ fereshteh.aliani@gmail.com

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

۱- مقدمه و پیشینهٔ پژوهش

شعرگویی و شعرخوانی در فرهنگ ایرانی سابقه‌ای دیرینه دارد. اقوام آریایی، تراویده‌های فکری خود را موزون و شعرگونه بیان می‌کردند که سرودهای ودایی و گاتاهای از نمونه‌های آن است. منزلت شعر در ایران و خراسان کهن و نزد شاعران آن، بر کسی پوشیده نیست (کهدویی و نجاریان، ۱۳۸۸: ۱۰۸). شعر نه تنها میان شاعران بزرگ، بلکه نزد مردم عادی و عامی نیز رونق داشته‌است. سرودهای محلی، از دیرباز رقیب یا تهدیدی جدی برای شعر و ادب رسمی بود، از این‌رو، ادیبان گویش‌های محلی را زبان فاسد می‌نامیدند و زبان عامه را در خور پژوهش نمی‌دانستند. شاید به همین دلیل شاعران خراسانی بیشتر درباری بوده‌اند و از سروden فهلویات احتراز می‌جسته‌اند (دستغیب، ۱۳۸۶: ۳۴)، اما بهناچار از این شعرها الهام گرفته‌اند. شمس قیس (۱۳۶۰: ۱۱۴-۱۳۳)، از مخالفان ادب عامه، روایت کرده که رودکی، از کودکی خردسال، که در حال بازی بوده، عبارت کوتاه و آهنگینی شنیده و آن انگیزه سرودن نخستین ترانه در وی شده‌است. شمس قیس از این رویداد ابراز شگفتی کرده‌است.

دوبیتی‌ها از انواع شعر عامیانه و مردم‌پسندند و با احساس لطیف و ساده مردم روستایی پیوند خورده‌اند. دوبیتی‌ها سرشار از شور، نشاط و عشق‌اند، و شور درونی سرایندگان گمنام خود را در عرصهٔ محدود خویش به بهترین نحو بیان می‌کنند. دوبیتی‌ها اغلب دست‌مایهٔ موسیقی شده‌اند، زبانی ساده دارند، سینه‌به‌سینه نقل شده‌اند، گویندهٔ مشخصی ندارند، از این‌رو، بیان‌کنندهٔ عاطفه و احساس شخصی نیستند، بلکه در بردارندهٔ نشانه‌های اجتماعی، فرهنگی، روانی و زبانی اقوام‌اند.

دوبیتی را می‌توان قدیمی‌ترین قالب شعری نامید. این قالب بر ساختهٔ ایرانیان است و از فارسی به عربی راه پیدا کرد و به «الدوبیت» شهرت یافت. بسیاری در جمع‌آوری و تدوین دوبیتی کوشیدند؛ در راحه‌اصدور آمده که نجم‌الدین نامی در حدود همدان به جمع کردن این ترانه‌ها رغبت داشته‌است و به همین دلیل او را نجم‌الدین دوبیتی می‌خوانده‌اند. بعضی باباطاهر را قدیم‌ترین گویندهٔ فهلویات دانسته‌اند. عزالدین همدانی، اوحدی مراغه‌ای، عیید زاکانی، شیخ صفی اردبیلی و ... به گویش محلی فهلوی سروده‌اند (حسینی کازرونی، ۱۳۹۰: ۸۹).

دوبیتی در تمام ایران وجود دارد و شاید فارسی‌شدهٔ قالبی شعری باشد که در نقاط مختلف ایران به نام‌هایی دیگر شهره‌اند: چاربیتی‌های کرمانی، واسونک‌های شیرازی، گورانی‌ها و فهلویات کردی، بیت‌های بویراحمدی، بیاتی‌های آذربایجانی، سیتبک‌های سیستانی،

آیدیم‌های ترکمنی، شریه‌ها و چویی‌های بوشهری، ساپوناتی‌های استهبانی، گوگریوهای بختیاری، غمنامه‌های ماهشهری، دستون‌های تالشی مرکزی و ... (پناهی سمنانی، ۱۳۷۶: ۵۱). بررسی دوبیتی‌های تالشی ویژگی‌های پنهان زبانی، فرهنگی و روحی قوم تالش را آشکار می‌کند، ویژگی‌هایی که معمولاً در پژوهش‌های زبان‌شناسی کمتر می‌توان بدان دست یافت. تالشی از زبان‌های ایرانی گروه شمال‌غربی است که همان‌گونه در حاشیه جنوب غربی دریای خزر، علاوه بر گیلان و مناطقی از استان اردبیل، در بخش‌هایی از جمهوری آذربایجان نیز تکلم می‌شود و گونه‌های متعددی دارد (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۶: ۱۸). ترانه‌های تالشی، اغلب در قالب دوبیتی سروده شده و چند نوع‌اند؛ کل، کوج، لایی، چوبانی، عاشقانه، عروسی و در این پژوهش بهدلیل وسعت حوزهٔ جغرافیایی و زبانی قوم تالش به بررسی ویژگی‌های زبانی، هنری و محتوایی بیست‌وچهار دوبیتی تالشی جنوبی پرداخته‌ایم که برگرفته از چهارصد دوبیتی فراهم آمده از تالش جنوبی (از شفارود تا کرانه‌های سپیدرود) است.

در دهه‌های اخیر تحقیقات گسترده‌ای دربارهٔ دوبیتی (فهلویات) و دوبیتی‌سرایی و مختصات زبانی، هنری و محتوایی آنها شده و این مقاله نیز در کلیات متأثر از آنهاست. در تالشی چند تحقیق با این موضوع نوشته شده‌است؛ مقاله «تأملی دیگر در فهلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی» (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۴) در نقد و تکملهٔ مقاله «فهلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی» (صادقی، ۱۳۸۲) که در آن برخی مسائل واژگانی، نحوی، معنایی و وزنی یازده دوبیتی منسوب به شیخ صفی‌الدین اردبیلی برآساس گویش تالشی (غالباً گونهٔ شمالی) بررسی شده‌است؛ و نیز پایان‌نامه «گردآوری دوبیتی‌های تالشی شهرستان ماسال و تحلیل زبانی و هنری آنها» (ملکی معافی، ۱۳۸۹). این تحقیق بخشی از تالشی جنوبی (ماسال) را در بر می‌گیرد، بیشتر به مسائل هنری و ادبی توجه کرده و تحلیل زبانی آن محدود است. پژوهش حاضر می‌تواند خلاصه تحقیقات در حوزهٔ تحلیل زبانی این سرودها را در گسترهٔ جغرافیایی نسبتاً فraigیرتری با دقت بیشتر پُر کند.

۲- رابطهٔ دوبیتی با ترانه و فهلویات

دوبیتی در آغاز بر هرگونه ترانه اطلاق می‌شد. شعرهای به زبان محلی سروده‌شده به دوبیتی‌های محلی یا ترانه‌های محلی شهرت دارند و بخش مهمی از فهلویات قدیم را تشکیل می‌دهند. برخی دوبیتی‌های محلی را در زمرة ترانه‌های عامیانه آورده‌اند، اما صادق هدایت آنها

را ترانه‌های عامیانه نمی‌داند (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۱۰۴). قیس رازی (۱۳۴۲: ۵۰) می‌نویسد: «هرچه بر ابیات تازی سازند آن را قول خوانند و هرچه بر مقطوعات پارسی باشد آن را غزل خوانند و اهل دانش ملحونات وزن این شعرها را ترانه نام کرده‌اند و شعر مجرد آن را دویتی خوانند برای آنکه بنای آن بر دویت بیش نیست و مستعربه آن را رباعی خوانند». همایونی (۱۳۹۱: ۴۳) دویتی را زیرمجموعهٔ ترانه آورده و برخلاف نظریه‌های گذشته آن را از ترانه جدا نمی‌شمارد (ذوق‌قاری، ۱۳۸۷: ۱۴۶). این نظر را درست می‌داند و می‌گوید دویتی را به دلیل مضمون عاشقانه، مردمی بودن و همراهی با موسیقی نمی‌توان از ترانه جدا کرد. ترانه می‌تواند مفهوم کلی‌تری داشته باشد و دویتی و انواع دیگر شعر را در بر بگیرد، چنانکه در اوایل ظهور شعر و شاعری و تا چندین قرن بعد از آن، دویتی به ترانه‌هایی که در ادوار بعد به رباعی معروف شد، اطلاق می‌شد.

دویتی در برخی آثار به فهلویات شهرت دارد. امروزه فهلویات برای دویتی‌های کردی به کار می‌رود، ولی درواقع، فهلویات همان عامیانه‌های قدیم‌اند که از دوران باستان، در زبان رامشگران و خنیاگران محلی نمایانگر شور و رقص و طرب بوده، به گویش و لهجهٔ نواحی پهله، فهله و بله سروده‌شده‌است و حافظ آن را گلبانگ پهلوی می‌نامد. فهله در اواخر دورهٔ اشکانی به تمام نواحی زیر سلطهٔ اشکانیان و در اواخر دورهٔ ساسانی تنها به سرزمین ماد گفته می‌شد. فهلویات پایه و اساس ادبیات عامیانه است که با گذشت زمان به گونه‌ای در قالب ترانه و دویتی خودنمایی کرده‌است (حسینی کازرونی، ۱۳۷۹: ۴۷-۴۸).

دویتی دنباله و بازماندهٔ فهلویات، ترانه‌ها، خسروانی‌ها و شعرهای محلی ایران پیش از اسلام است. برخلاف ادب جاهلی که شعر در آن کاربرد غیرموسیقایی نیز داشته و غالباً قرائت می‌شده‌است، گویا ایرانی‌ها تصوری از شعر، جز در شکل سرود و ترانه و انواعی که با آواز خوانده می‌شود و در آن کلمات در مواردی کشیده تلفظ می‌شود، نداشته‌اند؛ یعنی در ایران سرودن شعر مفهوم داشته نه شعر گفتن. پیوستگی شعر و موسیقی در ایران عصر ساسانی و بهطور کلی، ایران قدیم و حتی امروز چنان است که دویتی‌ها و ترانه‌های محلی را به خصوص آنها که کاملاً تابع افاعیل و عروض عربی نیست نمی‌توان بدون موسیقی خواند (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۴۸۴-۴۸۷).

امروزه نیز این دویتی‌ها در نقاط مختلف با موسیقی همراه‌اند: شروع در مایه‌های دشتی، غریبی، حاجیون و ... در استان بوشهر؛ شرف‌شاهی در شمال ایران؛ ترانه‌های غمگینانه جنوب در

قالب دوبیتی، حاجیانی، شنبه‌ای، و فایخوانی؛ فریاد، دوبیتی‌ها و رباعی‌های خراسان، که به آن فراقی، سرحدی، سرصوت، کله‌فریاد، نوا و شعر دلبر می‌گویند؛ لیکو، دوبیتی‌های سیستان و بلوچستان؛ واسونک‌های جهرمی و شیرازی و استهباناتی در استان فارس؛ ترانه‌های غمگین کرمانی و سیستانی؛ جمشیدی خوانی تربت‌جامی؛ دستون‌های تالشی و فهلویات دیگر نقاط ایران (نک. حسینی کازرونی، ۱۳۷۹: ۵۳؛ ذوالقاری و احمدی، ۱۳۸۸: ۱۴۶-۱۴۵؛ پناهی سمنانی، ۱۳۷۶: ۵۱).

۳- دوبیتی‌های تالشی

در تحقیق پیش‌رو، بیست‌وچهار دوبیتی از چهارصد دوبیتی پایان‌نامه کارشناسی ارشد یکی از نویسنده‌گان مقاله انتخاب و تحلیل شده‌است. این دوبیتی‌ها از شفارود تا کرانه‌های سفیدرود در پنج شهرستان فومن، شفت، صومعه‌سراء، ماسال و شاندمن و بخش‌هایی از رودبار به صورت میدانی جمع‌آوری شده. راویان آنها از طبقه‌های مختلف مردم و بیشتر سالمند بودند. تلاش شد تا نمونه‌ها ویژگی‌های زبانی و محتوایی مجموعه دوبیتی‌ها را داشته باشد. ابتدا دوبیتی‌ها را با معنی فارسی می‌آوریم، سپس به ویژگی‌های زبانی، زیباشناختی و محتوایی می‌پردازیم.

gâli vangâ vangâ vangəm xəš uma	۱) گالی ونگاونگا ونگم خش اومه
fati danâr žanə xunəm juš uma	فَتَى دَنَارِ زَنَهْ خُونَمْ جُوشْ اوْمَهْ
xunəm daryâ dabu daryâ karə muj	خُونَمْ دَرِيَا دَبُو، دَرِيَا كَرَهْ مَوْجْ
šanâr tə mavinəm sabâ karəm kuj	شَنَارْ تَهْ مَوَينَمْ سَبَّا كَرَمْ كُوْجْ
از صدای نعره گاو نازنینم خوشم می‌آید / وقتی نعره می‌کشد خونم به جوش می‌آید.	
اگر خونم درون دریا ریخته شود، دریا را مواج می‌کند / اگر امشب تو را نبینم، فردا کوچ خواهم کرد.	

jangali kijaimâ mə getəšuna	۲) جنگلی کیجه ایما مه گیتشونه
zaraj be luniyâ mə bardəšuna	زَرَجْ بَهْ لُونِيَّهْ بَرَدَشُونَهْ
xabari bəbaran čəmə dede râ	خَبَرَى بَبَرَانْ چَمَهْ دِدَهْ رَاهْ
siyâ xalâ daka mə kəštəšuna	سِيَا خَلَادَكَهْ مَكَشْتُشُونَهْ
برنده‌ای جنگلی بودم مرا به اسارت گرفتند / وقت به لانه رفتن کبک [اغروب] مرا بردند.	
خبر را به مادرم برسانید / لباس سیاه بپوش، مرا کشتنند.	

bəjâri derira əštan takun dey	۳) بجاري دريره اشتئن تکون دي
əštə dasi nila bar mən nəšun dey	اشته دَسَى نِيلَهْ بَرَ مَنْ نَشُونَ دَى
əštə dasi nila az nəyra gerəm	اشته دَسَى نِيلَهْ آزْ نَقَرَهْ گِرمْ
əštə javâv tâ nâ az yâr negerəm	اشته جَوَافْ تَهْ نَاهْ آزْ يَارِ نِگَرمْ

در شالیزار مشغول کار هستی و خودت را تکان می‌دهی / خالکوبی دستت را به من نشان می‌دهی.
خالکوبی دستت را نقره‌اندود می‌کنم / تا جواب تو نرسد، یار نخواهم گرفت.

ispiya səvâr uma yâri nəşuna
tâka səvâr uma margi nəşuna
şətər bunun bəvâ langar buruna
čəmə yâr jâhila xâvəš gəruna
سوار سفید آمد، نشانه یار است / سوار تنها آمد، نشانه مرگ است.
چمه یار جاهیله خاوش گرونه
شتربونون بوا لنگر بورونه
به شتربان بگو که کاروان را حرکت دهد / یارم جوان است، خوابش سنگین است.

rəvâri âv uma lula ba lula
čəmə dili geta yâr zanga lula
bəşə yâri bəvâ čərâ malula?
zare bi šakkir mə tə γabula
آب رودخانه موج به موج آمد / ای یار، دلم مثل قندیل بیخ بسته است.
برو به یار بگو چرا دلتنگ است؟ / ای طلای ناب، قبولت دارم.

i tâ âhu bima langun u langun
langun langun gardəm yaşanga bandun
mə ni âhu bima tə ni šəkârbun
čəmə dumla meri dašt u biyâbun
آهوی شدم لنگلنگان / لنگلنگان بر فراز کوه‌های زیبا می‌گردم.
من آهو و تو هم شکارچی من شدی / به دنبال من به دشت و بیابان نیا.

bəxəs bəxəs halâ ruz âba niya
čəmə didâr tə ku sir âba niya
bədâ šavnam virâ yomčen gəl âbu
čəmə didâr bədâ tə ku sir âbu
بخواب، بخواب، هنوز صبح نشده است / هنوز از دیدار تو سیر نشده‌ام.
بگذار روی سبزه‌ها شینم بنشینند، غنچه‌ها باز شود / بگذار از دیدار تو سیر شوم.

gâyen ni derina ka râ bəni ku
۸) گاین نی درینه، که را بنی کو

bərâ numzad gerə zargâ bəni ku
gâye duşina u ila ana duš
xamir bar lâka ba xunəm karə juş
گاوها در پایین راه خانه هستند / بوادر نامزدش را در حال دوشیدن گاو زرد پیدا می‌کند.
خَمِيرَ بَر لَاكَهْ بَه خُونَمْ كَرَهْ جُوش
همه گاوهای به جز یک گاو دوشیده شده‌اند / خمیر در لاوک است و خونم به جوش است.

bəjâra kâr uma az nekarəm kâr
kə varzâm lâyara az âşəye yâr
ilâhi bəčakə kâvul bə yakbâr
kə varzâ kul xəsə az durim az yâr
وقت کار در شالیزار است ولی من کار نمی‌کنم / چون گاو نَرَم لاغر است و من عاشق یارم.
الهی گاو آهن ناگهان بشکند / تا گاو نر استراحت کند و من هم از یارم دور نمانم.

havâ garma yârəm ni dar bəjâra
âftâva gəla diləm biyârâra
bəşən abri bəvâ vârəš bəvâra
čəmə yâr tâyatə garmi nedâra
هوا گرم است و یارم در شالیزار است / دل آفتاییم بی قرار است.
برو به ابر بگو باران بیارد / یارم طاقت گرم را ندارد.

bivin dənyâye fâni bibafâyi
zəndəgi nedârə arzəše kâhi
məsâle bary u vâ əmren gəzarən
maka dure javuni xudnəmâyi
بی وفایی دنیای فانی را ببین / زندگی ارزش کاهی ندارد.
عمرها مانند برق و باد می‌گذرند / در دوره جوانی مغروف نباش.

gələ maxmal mažan tufân bə daryâ
čada yərsa hari zə mâlə denyâ
mâlə dənyâ hama yâ mandani nâ
čama şirna jânən ham raftani na
گل مخمل (یارم)، دریای دلم را طوفانی نکن / چقدر غصه مال دنیا را می‌خوری.
مال دنیا همه در همینجا (دنیا) می‌ماند / جان‌های عزیز ماست که رفتندی‌اند.

čəmə langa gusandi vargi barda
yuşuni čəmə yâr ijbâri barda
yuşun ijbâriya tə mabə malul
həkme šâhanšâya tə bəka γyal
گوسفند لنگ و آسیب‌دیده مرا گرگ برد / مأموران دولتی یارم را به سربازی بردن.
قوشونی چمه یار ایجباری برد
قوشون ایجباریه ته مبه ملول
حکمه شاهنشایه ته بکه قبول
سربازی اجباری است، دلتنگ نباش / حکم شاه است پذیرایش باش.

məjâhiden âmin nari ba nari
gulla šun vidâsta sardâri sari
məjâhiden bera rəja bumuna
uri tâ sabâ səb davâ tamuma
مجاهدان از راه‌های هموار آمدند / بر سر سردار گلوله شلیک کردند.
گوله‌شون ویداشتہ سرداری سری
مجاهیدین بره رجھ بومونه
اوری تا صبا صب دوا تموه
مجاهدان بیایید به صف بایستید / امروز تا فردا صبح جنگ تمام است.

təfang purima dar biša zârəm
ki ku tarṣəm ki ku andiša dârəm
viya dâr nima yâr bâdun bələrzəm
az salma dârəma sad rişa dârəm
تفنگ پر و آماده تیراندازی در بیشه‌زار هستم / از که می‌ترسم؟ از که واهمه دارم؟
کی کو ترسم، کی کو آندیشہ دارم
وییه دار نیمه یار بادون بلرزم
آز سلمه دارمه، صد ریشه دارم
درخت بید نیستم که با هر بادی بلرزم / من درخت سروم، صد ریشه دارم.

az ni pərzi šima langun u langun
netarsəm hič fati tir u təfangun
zunum kə gorge vahši dar kamina
mərâ jəxəsəma az lâye sangun
همچون آهوبی هستم که لنگان لنگان می‌رود / هرگز از تیر و تفنگ‌ها نمی‌ترسم.
از نی پرزی شیمه لنگون و لنگون
نترسم هیچ فتی تیر و تفنگون
زونوم که گرگ وحشی در کمینه
مرا جخسمه آز لای سنگون
می‌دانم که گرگ وحشی (دشمن) در کمین است / در میان صخره‌ها و سنگ‌ها پنهان می‌شوم.

âftâva gəlali xəri ay puša
yâri dasa dasmâl palangi duša
har kas čəmə yâri məni nəduša
ilâhi bənəşə haf γabri guša
آفتاؤه گله‌لی خری آی پوشە
یاری دسنه دسمال پلنگی دوشە
هرکس چمه یاری منی ندوشە
ایلاھی بنشه هف قبری گوشە

قرص آفتاب را ابر پوشانده است / دستمال یارم بر دوش پلنگ است.
هر کس یارم را به من ندهد / الهی در گوشۀ هفت قبر بنشیند (تمام عزیزانش را از دست بدهد).

talâri čə xuba arus bəgardə
hayâti čə xuba tâbus bəgardə
xədâya mə rangə tabus bəkara
də bal bar gardanə arus bəkara
چه زیباست که در ایوان عروس برود و بیاید / چه زیباست که در حیاط طاووس باشد.
خدا، مرا به رنگ طاووس دربیاورید / دو دستم را بر گردن عروس حمایل کنید.

(۱۸) تلاری چه خوبه عروس بگردد
حیاطی چه خوبه طابوس بگردد
خدایا مه رنگ طابوس بکرَه
د بال بر گردن عروس بکَرَه

kəlâki vidua duna ba duna
čəmə yârə šun barda γaribuna
har kasi buarə yârim nəšuna
bəland bâlâ dâra, barik miyuna
باران قطره قطره بارید / یارم را غریبانه بردند.
هر کس نشانه‌ای از یارم بیاورد / [بداند که] درخت بلند و لاغرمیان است.

(۱۹) کلاکی ویدوئه دونه به دونه
چمه یار شون بَرَدَه غَرِيبَونَه
هر کسی بوئرَه یاریم نشوئَنَه
بلندبالا دارَه، باریک میونَه

rəvâri âv umâ xâla ba xâla
vištar səra gəla kamtar alâla
har kas čəmə alâla sar denâla
jigar xun âluda dil pâra pâra
آب رودخانه شاخه بشاخه آمده است / [اسیلاب با خود] بیشتر گل سرخ و کمتر لاله آورده است.
هر کس گل لاله (یار) مرا آزار دهد / جگرش خون آلود، دلش پاره‌پاره شود.

(۲۰) روازی آو او مه خاله به خاله
ویشتر سره گله کمتر آلله
هر کس چمه آلله سر دنالله
جیگر خون آلود، دیل پاره‌پاره

bəlbəli xunda mə ni guš âkarda
dənyâ γam u γersa mən pir âkarda
az ni pir âbima javun ne âbum
xəška dâri bima zeyrun ne âbum
بلبل چهچه زد، من نیز گوش کردم / غم دنیا مرا پیر کرد.
من نیز پیر شدم، جوان نخواهم شد / درخت خشکی شدم، جاویدان نخواهم شد.

(۲۱) بلبلی خوندَه مه نی گوش آکرَدَه
دنیا غَم و غرَصَه من پیر آکرَدَه
از نی پیر آبیمَه جُوون نِه آبُوم
خشکَه داری بیمَه زیرون نِه آبُوم

səba sâra gəla tə ni žani čir
talâri xətira mən nâvari vir
تلاری ختیره من ناواری ویر

(۲۲) صبه ساره گله ته نی ژئی چیر

haf sâl viva bêbi haf sâl tava gir
bad az čârda sâl tê bây čomê vir
ای ستارهٔ صبحگاهی (معشوق) که می‌درخشی / در ایوان خانهٔ خوابیده‌ای، مرا به یاد نمی‌آوری.
الهی هفت سال بیوه شوی، هفت سال تب کنی / بعد از چهارده سال تو را به یاد بیاورم.

bâhâra bâhâra peršima girya
vinədəma alâla tâ bandi deriya
vâtma alâla tâ čerâ tê larzi?
vâtsha tarsəm bêši mə pas bayarzi
بهار است، بهار است، به بیلاق رفتم / آلاله‌ای تنها بر فراز کوه دیدم.
گفتم: ای لاله تنها چرا می‌لرزی؟ / گفت: می‌ترسم بروی، مرا تنها بگذاری.

(۲۳) باهاره باهاره پرشیمه گیریه
ویندمه آلله تا بندي دریه
واتمه آلله تا چرا ته لرزی؟
واتشه ترسم بشی مه پس بیزی

asrək zamini ku viba peruma
čerâ az nezunum sarəm čə uma
tərâ yasam bə əm mâ u sətâra
aziz jânəm kâ ša čerâ neuma
اشکم به زمین ریخت و رویید / چرا نمی‌دانم به سرم چه آمد است؟
تو را به این ماه و ستاره قسم / عزیز جانم کجا رفت؟ چرا نیامد؟

(۲۴) آسرک زمینی کو و بیه پرومە
چرا از نیزونوم سرم چه او مە
ترا قسم به ام ما و ستاره
عزیز جانم کا شه چرا نیومە

۴- بررسی زبانی دوبیتی‌های عامیانهٔ تالشی جنوبی

تأکید بر زبان در شعرهای عامیانه، به‌ویژه دوبیتی مهم است، زیرا با اینکه سرایندگان شعرهای عامیانه مکتب‌نده و گمنام‌اند اما در استفادهٔ بهینه از زبان، بهره‌جویی از زبان شیوا و در عین حال ساده، و نیز استفاده از امکانات زبانی برای غنی‌تر کردن موسیقی لفظی و معنوی شعر توفیق دارند. شناخت زبان در سطح‌های دستوری، واژگانی، زیباشناختی و ... زمینه‌ساز شناخت مردم‌شناسی و روحی و روانی قوم است. دوبیتی‌ها و شعرهای عامیانه زبانی عامه‌فهم دارند، زبان آنها زبان طبقهٔ تحصیل کرده قوم نیست و اصطلاحات تخصصی ندارد بلکه زبان عوام است، از این‌رو ساده است و ساختاری روان دارد و چون راحت و بی‌دغدغه سروده شده جذاب نیز هست. البته اگر در شعرهای عامیانه به دنبال التذاذ ادبی باشیم راه به جایی نمی‌بریم، زیرا دوبیتی‌سرايان در کاربرد صنایع لفظی و معنوی توفیق زیادی ندارند و به دنبال استفاده از تشبیه و استعارهٔ پیچیده نیستند، قصدشان شاعری نیست، زبان‌شان بیان دل است

و به همین خاطر بر دل می‌نشیند. این شعرها همواره با موسیقی همراه بودند و به این دلیل بررسی موسیقی درونی، کناری و معنوی آنها مهم است. در کنار اینها واژگان، نحوه به کارگیری واژه‌ها، و کنایه‌ها نیز از مسائل زبانی مهم است. اگر بپذیریم که شعر عامیانه دنباله شعر هجایی پیش از اسلام است که بدون موسیقی موجودیت ندارد و موسیقی است که به آن هویت می‌دهد، لازم است به انواع موسیقی کناری و درونی دوبیتی‌ها توجه شود. بسیاری، تفاوت شعر رسمی و عامیانه را وزن این شعرها می‌دانند.

۱-۴- وزن

بحث درباره وزن شعر عامیانه را محققان خارجی آغاز کرده‌اند. گرچه اظهارات آنها از ذکر ویژگی‌های کلی از روی حدس و گمان فراتر نرفت اما جرقه‌ای برای تفحص محققان کشور شد. خانلری (۱۳۷۳) نخستین بار سیستم وزنی دقیقی از این شعرها ارائه داد. تحقیق او دو نکته مهم را در بر می‌گیرد: این ترانه‌ها وزن دقیقی دارند؛ وزن این شعرها عروضی نیست، بلکه از روی قواعد دیگری جز عروض منظوم شده‌است. ادیب طوسی نیز کارش را با این پیش‌فرض آغاز کرد که وزن این شعرها مأخوذه از عرب نیست، بلکه بقایای شعر هجایی پیش از اسلام است. سپس بهار و محمد قوینی اظهاراتی در این باره کردند اما نظر جدیدی ندادند. احسان طبری با دقت و تمرکزی خاص روش خانلری و توصیف وزن شعر عامیانه او را مبنا قرار داد و وزن شعر عامیانه را مبتنی بر بلندی و کوتاهی هجاهای و محل تکیه دانست. وحیدیان کامیار (۱۳۷۰الف) تقریباً نظرهای پیشینیان خود را رد کرد (طبیب‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۱-۴۲).

چهار نظر در مورد وزن شعرهای عامیانه ارایه شده‌است:

- ۱) نظریه هجایی: به نظر بنونیست فرانسوی، وزن شعر عامیانه فارسی بر شمارش هجاهای استوار است و به هیچ‌روی کمیت هجاهای در آن ملحوظ نیست (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۰: ب: ۹۵)؛
- ۲) نظریه نیمه‌هجایی و نیمه‌عروضی؛
- ۳) نظریه مبتنی بر محل وقفه و تعداد تکیه؛
- ۴) نظریه کمی و تکیه‌ای.

به نظر صادق هدایت (۱۳۸۳: ۲۴۴) «اشعار عامیانه، اثر تراوش روح ملی و توده عوام است که بدون تکلف و بدون رعایت قواعد شعری و عروضی سروده‌اند و مانند اشعار فارسی پیش از اسلام از روی سیلاب‌ها و آهنگ درست شده‌است». طبیب‌زاده (۱۳۸۲: ۵۲-۵۸) نیز وزن شعر عامیانه را به دو دستهٔ کلی ساده و مرکب تقسیم کرده‌است:

وزن ساده: وزن هجایی خالص؛ وزن تکیه‌ای خالص
وزن مرکب: تکیه‌ای- هجایی؛ وزن نواختی؛ وزن کمی یا عروضی

وزن عروضی یا کمی، سنجیدن وزن‌های شعری بر پایه افاعیل است. بهاین دلیل این دانش را عروض یا فن سنجیدن شعر نامیدند. شعر عروضی را شاعران عربی‌دان ایرانی به ضرورت اجتماعی در دو سه قرن آغازی اسلامی به تقلید از شعر عروضی عرب به وجود آوردند (طبیبزاده، ۱۳۸۹: ۸ و ۹). پیش از دوره اسلامی احتمالاً دو نوع شعر در ایران رواج داشت که هر دو نیز پیوندهایی با موسیقی داشتند: ترانه یا خسروانی که درواقع شعر موسیقی بود و بدون مlodی خاص خودش وجود نداشت؛ و شعر تکیه‌ای- هجایی که مlodی نقشی در آن نداشت، اما بنیاد آن بر ریتم استوار بود (همان: ۹). در تاریخ سیستان آمده که شعر رسمی یا درباری ایران در پیش از اسلام از نوع شعر ترانه یا خسروانی بوده است (همان، ۱۳۸۹: ۸ و ۹). برای ترانه مشخصات زیر را می‌توان برشمود:

- (۱) آن را بدون مlodی قرائت یا اصطلاحاً دللمه نمی‌کنند؛
 - (۲) چندان تعلقی به حوزه ادبیات ندارد، کما اینکه هیچ‌گاه نمونه‌هایی از آن را در تذکره‌ها، کتاب‌های تاریخ و یا دیوان‌های شعر نیاورده‌اند؛
 - (۳) هر ترانه مlodی خاصی دارد و معمولاً کسی مlodی ترانه‌ای را تغییر نمی‌دهد. درواقع متن و مlodی به هم گره خورده‌اند. اگر مlodی را تغییر دهیم، ترانه جدیدی را پدید آورده‌ایم؛
 - (۴) شعر ترانه ممکن است موزون باشد، اما غالباً متشكل از مصraع‌هایی است که بعضی از آنها موزون و بعضی بی‌وزن هستند؛
 - (۵) مlodی چنان با متن یا شعر ترانه عجین است که نمی‌توان آن را از هم جدا کرد، اما باید توجه داشت که وابستگی متن به مlodی به مراتب بیشتر از وابستگی مlodی به متن است، زیرا مثلاً می‌توان مlodی ترانه‌ای را بدون به کارگیری متن آن با آلات موسیقی اجرا کرد، اما متن یا شعر ترانه تا در مlodی خاصلش قرار نگیرد، به هیچ طریق قابل اجرا نیست؛
 - (۶) متن ترانه، که دوبیتی از انواع آن است، اگرچه از انواع شعر است، بیش از آنکه متعلق به حوزه ادبیات باشد، متعلق به قلمرو موسیقی است. شعر ترانه رایج‌ترین انواع شعر در ایران پیش از اسلام بوده و امروز نیز نزد ایرانیان بسیار محبوب و رایج است (همان‌جا).
- البته ارتباط موسیقی و شعر احتمالاً به پیش از سرایش ترانه در ایران می‌رسد، چراکه از دیرباز بین موسیقی و شعر ارتباطی تنگاتنگ بود. این پیوند حتی در اساطیر کهن نیز انعکاس

یافته، برای مثال آپولون در یونان باستان الهه موسیقی و شعر بوده است و کوه پارناس، جایگاه این الهه، زیباترین کوه اساطیری المپ در یونان به حساب می‌آمد (فاضلی، ۱۳۹۱: ۷۰). قبل از بحث درباره وزن دوبیتی‌های عامیانه تالشی باید ببینیم آیا این دوبیتی‌ها بازمانده فهلویات هستند یا خیر. پیش‌تر گفتیم که فهلویات همان عامیانه‌های قدیم است که از دوران باستان، در زبان رامشگران و خنیاگران محلی نمایانگر شور و رقص و طرب بوده و «vehloiyat»، همچون اورامنان و شروینان، از شعرهای ملحنون است که در قرون اولیه اسلامی به گویش‌های پهلوی در نواحی مرکزی و غربی ایران - از جمله ری، همدان، زنجان، آذربایجان و سرزمین ماد رواج داشته است» (رضایتی‌کیشه‌خاله، ۱۳۸۴: ۱۴۴). تالشی نیز از زبان‌های ایرانی و بازمانده لهجه‌های مادی است. زبان‌های ایرانی از خانواده هندواروپایی یا آریایی‌اند. این زبان‌ها از هند تا اروپا امتداد دارند و نیمی از مردم جهان بدین زبان‌ها سخن می‌گویند. اختلاف در لهجه‌های زبان‌های ایرانی در دوره باستان موجب شد تا این زبان‌ها به دو گروه؛ لهجه‌های غربی و لهجه‌های شرقی تقسیم شود. لهجه‌های غربی نیز به دو گروه تقسیم شد؛ گروه لهجه‌های شمال غربی (مادی)، گروه لهجه‌های جنوب غربی (پارسی). زبان تالشی بازمانده لهجه‌های غربی است (نصرتی سیاهمزگی، ۱۳۸۴: ۱۶۱). بدین ترتیب دوبیتی‌های تالشی را می‌توان دنباله فهلویات دانست که پیوند خاصی با موسیقی دارند.

در تالشی مرکزی به دوبیتی‌ها دستون، و در تالشی جنوبی تالش شعر، ساز، تالش ساز، و پهلوی می‌گویند. آنچه در این سرودها مشترک است همراهی آنها با آواز و دستان است. دوبیتی‌های تالشی شعرهای ملحنونی هستند که قرائت معمولی آنها برای تکمیل و دریافت وزن این شعرها کافی نیست و شاید یک گویشور تالشی، بدون موسیقی، وزن یا ریتم خاصی در این شعرها احساس نکند و آنها را مثل یک کلام منثور، البته با یک احساس و تخیل ابتدایی دریافت کند. ما در بررسی این دوبیتی‌ها به تقطیع هجایی توجه نکردیم زیرا تقطیع مشکلی را حل نمی‌کند. گویشور تالشی به راحتی موسیقی این شعرها را با شنیدن درمی‌یابد و گاه حتی تفاوت موسیقی عروضی را درک نمی‌کند. با بررسی وزن بیست و چهار دوبیتی تالشی نتایج زیر حاصل شد:

- ۱) وزن این دوبیتی‌ها هجایی است و معمولاً در هجاهای یازدهتایی سروده شده است. با وجوداین، همه با قرائت موسیقایی و با کوتاه و بلند کردن هجاهای، در وزن «مفاعلین مفاعیلین فولن»؛ بحر هرج مسدس محدود قابل خواندن هستند.

(۲) در بین این دوبیتی‌ها مصوع‌ها و بیت‌هایی، حتی بدون امتداد و یا کوتاه کردن هجاهای قابل قرائت عروضی هستند که البته شمار آنها نیز بسیار است. به نظر می‌رسد این نمونه‌ها، صورت‌ها و شکل‌های زبانی جدیدتری از دوبیتی‌هایند که تحت تأثیر شعرهای رسمی سروده شده‌اند. مثلاً مصراج اول دوبیتی^۳: «بخاری در بره اشتن تکون دَی»، مصراج سوم دوبیتی^{۲۲}: «تلاری ختیره من ناوری ویر»، مصراج دوم و سوم دوبیتی^{۲۴}: «چرا از نزونوم سَرم چه اوَمَه»، «ترا قسم به ام ماه و ستاره» را می‌توانیم بدون هیچ تغییری در هجاهای و ماهیت کمی صوت‌ها در وزن مفاعیل مفاعیل فعلی قرائت کنیم. اما اگر بخواهیم ماهیت وزنی تمام این ترانه‌ها را عروضی بدانیم تنها دچار اختلال و اشکال وزنی می‌شویم.

(۳) این دوبیتی‌ها در هر وزن و بحری که سروده شده باشند، چون ملحون‌اند، و برای همراهی با موسیقی ساخته شده‌اند امروزه در بحر هزج خوانده می‌شوند. شاعر مكتبندیده تالشی آنقدر با این وزن مأнос است که می‌تواند مثنوی مولانا را که به بحر رمل است با کوتاه و بلند کردن هجاهای به بحر هزج برگرداند و همراه با موسیقی بخواند. این کوتاه و بلند کردن هجاهای در مکالمه روزمره مردم نیز فراوان به چشم می‌خورد. بنابراین، اساس وزن این دوبیتی‌ها خواندن و همراهی آنها با موسیقی است و از این طریق موسیقی به ترانه‌ها موجودیت می‌دهد.

(۴) ریتم نیز در این دوبیتی‌ها اهمیت دارد. این ترانه‌ها را زنان در عروسی با زدن روی تشتن یا دملی (dəmli): نوعی ساز کوبه‌ای، و مردان علاوه بر دملی با نی و دیگر سازها می‌خوانند و درواقع با این کار ریتم خاصی به دوبیتی‌ها می‌دهند. پس اصل این ترانه‌ها هجایی است، چراکه سرایندگان گمنام تالشی برای دلسروده‌های خویش آزاد بودند، مكتب نرفته بودند، وزن عروضی را نمی‌شناختند و با ساختار افعالی آشنایی نداشتند تا ناخودآگاه ذهنشان به این وزن عادت داشته باشد. نیز در سرودن این شعرها نظرات و سخت‌گیری وجود نداشته، این شاعران قید و بند شاعران مقلد زبان عربی در نگارش و وزن عروضی عربی را نداشتند. پس با عروض سنتی نمی‌شود وزن این ترانه‌ها را به دقت توصیف کرد. بهترین راه شناخت ویژگی هجایی شعرهای تالشی توسل به موسیقی است.

(۵) در این دوبیتی‌ها هجای پایان هر رکن یا شطر تکیه‌بر است، این هجا از حیث وزن در اکثر موارد سنگین است، اگر سنگین هم نباشد حتماً در پایان کلمه قرار دارد.

۴-۲- قافیه و ردیف

سرایندگان شعرهای عامیانه آشنا به قافیه و ردیف نبودند. آنان به دنبال نوعی هماهنگی در شعر بودند اما خود را ملزم به رعایت قافیه و ردیف نمی‌کردند. قافیه و ردیف در این شعرها نظم مشخصی ندارد و با الگوهای مختلف دیده می‌شود:

۱) الگوی قافیه در دویتی فارسی، یعنی در چهار مصرع، مصرع سوم قافیه ندارد: دویتی‌های ۱۱، ۱۵، ۱۶.

۲) دویتی در قالب مثنوی است و قافیه هر بیت جداست: دویتی‌های ۱، ۳، ۱۳، ۱۴، ۲۱.

۳) قافیه مصرع‌ها براساس نزدیکی تقریبی مخارج صامت‌ها یا مصوت‌های متناظر ساخته می‌شود: بیت اول دویتی‌های ۱، ۲، ۴، ۷، ۱۳، ۲۱. در مواردی از این نمونه‌ها قافیه کاملاً نادرست است.

۴) هر چهار مصرع قافیه یکسان دارد: ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۱۲، ۱۹.

۵) اکثر دویتی‌ها ردیف ندارند.

۶) در معدود دویتی‌هایی که ردیف دیده می‌شود، ردیف‌ها فعلی است: دویتی ۳: دَی (می‌دهی)، دویتی ۱۳: بَرَدَه (برده‌است)، دویتی ۱۸: بَرَدَه (بگردد)، بَكَرَه (بکنید)، دویتی ۲۱: آَكَرَهَه (کرده‌است)، نِهَأَبُوم (نمی‌شوم).

۷) از شگردهای قافیه‌سازی این سرودها تکرار کلمات است: دویتی ۱۸ با تکرار دوازه غروس و طابوس.

پراکندگی شکل قافیه و ردیف، استفاده نادرست از آنها و نبود ردیف در اغلب دویتی‌ها نشان می‌دهد که سرایندگان قافیه را نمی‌شناسند ولی به خاطر جذابیت هم‌آوایی در پایان هر بخش از شعر (مصرع) آن را به کار می‌برند. هرچند بیشتر دویتی‌ها قافیه دارند ولی قافیه شکل مشخص یا ثابتی ندارد و براساس یکسان بودن حرف روی ساخته نشده‌است، در حالی که اساس تشکیل قافیه که باعث غنای موسیقی شعر می‌شود یکسان بودن حرف روی است. قافیه در این دویتی‌ها به قصد هم‌آوایی و ایجاد تناسب است نه قافیه‌سازی.

آنگین کردن کلام برای شاعر تالش بیشتر اهمیت دارد. او می‌کوشد موسیقی کناری را افزایش دهد. ردیف‌های فعلی نیز تالش برای گوش‌نوازی، پویایی و حرکت در فضاسازی غمگین دویتی‌هاست. این قافیه و ردیف‌ها نوعی تخیل شاعرانه به این شعرها بخشدیده و سبب اصرار، تأکید، تکرار و تأثیرگذاری شعرها شده‌است.

۳-۴- کنایه و تصویرآفرینی

کنایه و تصویرآفرینی مصالح زبانی مهمی‌اند و با فرهنگ، زبان و اندیشه هر قوم پیوند دارند. کنایه در میان آرایه‌ها بیشترین قدرت القا را به زبان می‌بخشد و در عین آنکه مطلب را در لفظ پوشیده بیان می‌کند، به مفهوم آن وضوح صدچندان می‌دهد، ضمن اینکه در گفتار عامه مردم نیز نقش بالقوه‌ای دارد. عامه مردم بدون اینکه از کنایه به عنوان یک آرایه اطلاع داشته باشند، از آن استفاده می‌کنند. کاربرد کنایه‌ها در این دوبیتی‌ها نیز به همین ترتیب است و به جذابیت آنها افزوده است. به نوشتهٔ حیدیان کامیار (۱۳۷۵: ۵۷) «کنایه هنر و صنعت بیانی و در عین حال نقاشی زبانی است». کنایه در دوبیتی‌های تالشی بسامد زیادی دارد:

- خون دریا دین و دریا موج گردن (خون کسی به دریا ریخته شدن و موج شدن دریا)،
غم زیاد داشتن، دوبیتی ۱

- جنگلی کیجَه بن (گنجشک جنگلی بودن)، ناتوان بودن، دوبیتی ۱

- بی پر و بال بن (بی پر و بال بودن)، ناتوان بودن، دوبیتی ۲

- خون جوش اومن (خون به جوش آمدن)، از کوره دررفتن، دوبیتی ۱

- خاو گرون بن (خواب گران بودن)، بی تجربه بودن، دوبیتی ۴

- هف قبری گوشه نشین (بر گوشة هفت قبر نشستن)، عزیزان را از دست دادن، دوبیتی ۱۷

با دقیق در کنایه‌های دوبیتی‌ها درمی‌یابیم که هدف شاعران از کنایه آرایش کلام نیست، چراکه شاعران عامی‌اند و کنایه را به طور تخصصی نمی‌شناسند. اینان کنایه را در گفت‌و‌گوهای روزانه خود به کار می‌برند و چون این دوبیتی‌ها زبان شعر و احساس است کنایه‌ها رنگ عاطفی گرفته‌است. پیوند زبانی این کنایه‌ها را با نوع زیست مردم تالش‌زبان می‌توان دید. از شگردهای شاعران تالشی تصویرآفرینی و استفاده از تصاویر ساده و در دسترس است. شاعران تالش شاعران طبیعت‌اند، کوه، جنگل، دام، گل، دشت، ییلاق و این عناصر در دوبیتی‌ها جلوه‌گر است و شاعر با طبیعت دست‌نخورده و بکر اطراف خود به خلق تصویر و گاه فضاسازی می‌رسد. با اینکه پیوند با طبیعت و طبیعی بودن زبان از ویژگی‌های دوبیتی‌های عامیانه تالشی است اما دوبیتی‌های تالشی قدرت فضاسازی خوبی ندارند، چون فضای شعر عاشقانه اندوهناک است و حتی دوبیتی‌های عروسی اندوه را انتقال می‌دهند، برای مثال در دوبیتی ۴ تک‌سوار عشق در کنار تک‌سوار مرگ آمده‌است.

۴-۴- اختلاف زبان و روایت

تنها اندکی از دوبیتی‌های عامیانه مردم تالش‌جنوبی به دست ما رسیده است و ثبت و ضبط همین‌ها هم کار ساده‌ای نیست. این دوبیتی‌ها با پراکنده شدن در گستره جغرافیایی تالش‌جنوبی، غالباً دچار تغییرات شده‌اند، گاه چنان به هم پیوند خورده‌اند که راهی برای دستیابی به صورت صحیح وجود ندارد و شاید با هیچ تحقیق میدانی و حتی سبک‌شناختی هم نتوان صورت اصلی را پیدا کرد. البته شاید نتوان گفت که یکی از صورت‌های ضبط شده درست‌تر و کامل‌تر باشد زیرا سرچشمۀ همه دوبیتی‌ها روان جمعی و پاک یک قومیت است. دلایل خوانش‌های مختلف این دوبیتی‌ها گوناگون است:

- ۱) تفاوت لهجه در نقاط مختلف تالش‌جنوبی تفاوت در خوانش به وجود آورده است.
- ۲) این دوبیتی‌های سینه‌به‌سینه منتقل شده و چون مکتوب نمی‌شده دچار تحولاتی شده است.
- ۳) احوالات روحی افراد هنگام خواندن این ترانه‌ها آنها را تغییر داده است.

اختلاف روایت دوبیتی‌ها شکل‌های مختلف دارد:

- ۱) گاه بخشی از یک مصريع دوبیتی تغییر می‌کند، برای مثال مصريع چهارم دوبیتی ۱؛ «شَنَار ته مَوْيِنْ صَبَا كَرم كَوْج» در روایتی دیگر چنین است: «اَگَهْ مَنَهْ مَبَى صَبَا كَرم كَوْج». این روایت امروزی‌تر است و واژه شَنَار به معنی امشب که کهن است و امروز در تالشی‌جنوبی به کار نمی‌رود در آن حذف شده است. انتقال غم جدایی معشوق در روایت نخست بیشتر است، در روایت دوم عشق زودگذر و بی‌ثبات است و به روابط امروزی نزدیک‌تر است.
- ۲) گاه مضمون دوبیتی تغییر نکرده، اما برخی واژه‌ها تغییر کرده و یک مصريع بدان افزوده شده است. برای مثال روایت دیگر دوبیتی ۲ چنین است: «زَرْجَى كِيجَه اِيمَا مَهْ شُونْ پَختَه/ هَفْ كُولَى أَديَمِي مَهْ گِيتَشَونَه/ رَشتَى سَبَزَه مِيدَونَى كَوْ مَهْ شُونْ كَشَتَه/ نَامَرَه دَشَمَنَى آخر مَهْ كَشَتَه/ خَبَرَى بَبَرَنْ چَمَه دِيدَه رَا».
- ۳) گاه تغییر در یک واژه صورت می‌گیرد و این معیار ارزش‌گذاری را متفاوت می‌کند. برای مثال در در مصريع سوم روایت دیگر دوبیتی ۳ به جای نقره، طیلا (طلای) آمده است. در روایت نخست عاشق خالکوبی دست معشوق را زراندود و در روایت دیگر نقره‌اندود می‌کند.
- ۴) گاه مضمون تغییر می‌کند و واژه‌ها جای‌جا می‌شوند. مثلاً روایت دیگر دوبیتی ۴ چنین است: «اَزْ دَوَمَنِي كِيجَه اِيمَا بَندَى نَشَونَه/ اِيسَپِيه اَسَبَه سَوار مَرَگَى نَشَونَه/ اِيسَپِيه اَسَبَه سَوار مَالَت بَدَه جَان/ تَازَه يَار گِيتَمَه جَان نِدَم جَان».

(۵) گاه در برخی واژه‌ها واج‌هایی تغییر کرده یا واجی افزوده شده است. مثلاً در روایتی دیگر از دوبیتی ۱ به جای دنار، دنال و به جای فتی، فختی آمده است.

۴-۵-برجسته‌سازی زبانی

دوبیتی‌های عامیانه با زندگی مردم هر منطقه پیوند دارند چنانکه در دوبیتی‌های تالشی عناصر طبیعی برجسته‌اند. طبیعت با همه عناصرش در این دوبیتی‌ها حضور دارد؛ دریا، جنگل، گاو، شالیزار، کبک، آب، آهو، گل، غنچه، گوسفند، درخت، آفتاب و... در دوبیتی‌های تالشی احساس و عشق و اضطراب با عناصر طبیعت بیان می‌شود. شاعر خود را در عجز به کیجه (جوچه) یا کبک تشبیه می‌کند و کبک را مظلوم‌ترین و بی‌پناه‌ترین موجود می‌داند و حساسیت شنونده را برمی‌انگیزد. او پسر جوان را به آهوبی لنگان تشبیه کرده که به اجرار او را به سربازی برده‌اند. اضطراب و تپش خود را به درخت بید، بی‌قراری خود را به آفتاب، و استقامت خود را به سرو تشبیه کرده است. مهم‌ترین برجستگی‌های زبانی دوبیتی‌های تالشی جنوبی به شرح زیر است:

(۱) از بین رفتن برخی واژه‌های کهن دوبیتی‌ها در تالشی جنوبی: شنار (امشب)، بی‌شکر (خالص)، ایجبار (سریازی).

(۲) هنجارافزایی و برجسته‌سازی زبانی با استفاده «لی» تحبیب برای گاو.

(۳) برجسته کردن کلام با نام‌آواها، مانند کاربرد ونگاونگا به جای ونگ کردن.

(۴) استفاده از تکرار مانند لوله‌به‌لوله، لنگون‌ولنگون، بخسبخس، نری‌به‌نری، دونه‌به‌دونه، خاله-به‌حاله.

(۵) واژه‌سازی از راه ترکیب؛ مانند عزیز‌جان (اسم+اسم)، لنگه‌گوشنده (صفت+اسم).

(۶) تأثیر زبان فارسی بر ترکیب‌ها، گاه مانند فارسی، اول موصوف یا هسته گروه اسمی و سپس صفت آمده است: گل محمل به جای محمله گل، تفَنگه پور به جای پوره تفَنگ، زر بی‌شکر به جای بی‌شکره زر، نیز در مصروف «مثال برق و وا عمرن گذرن» (دوبیتی ۱۱) واژه مثال به کار رفته است، در حالی که باید می‌بود «برق و وا شی عمرن گذرن».

۵-بررسی محتواهای دوبیتی‌های عامیانه تالشی جنوبی

از نظر محتوا بیشتر دوبیتی‌های تالشی عاشقانه‌اند، دوبیتی‌های سوگ هم بسامد بالایی دارند. دوبیتی‌ها چه عاشقانه و چه سوگ‌سرود، اندوهناک‌اند. در کمتر دوبیتی رنگ شادی و خوشی

دیده می‌شود، شاید به همین خاطر عوام موسیقی تالش را حزن‌آلود می‌دانند. ویژگی‌های محتوایی این دوبیتی‌ها به شرح زیر است:

۱) ارتباط نزدیک با طبیعت

شاعر دوبیتی، شاعر طبیعت است، کوه، جنگل، گل، دشت، بیلاق و ... در شعر وی جلوه‌گر است، وی با طبیعت به خلق تصویر و گاه فضاسازی می‌رسد. عناصر فرهنگی قوم تالش متأثر از طبیعت، شرایط زندگی و معيشت است؛ خوراک، پوشاش، ابزار کار، مسکن، موسیقی، ترانه، رنگ، آداب و سنت، مذهب، عشق و احساس، سوگ و عزا و طبیعت سرچشمۀ اصلی حیات اجتماعی و فرهنگی تالش است. همه دوبیتی‌های پیش‌گفته می‌توانند شاهدی برای ارتباط مستقیم شاعر تالش با طبیعت باشد.

۲) ارتباط عاطفی با دام

اهمیت و ارزش دام برای تالش در دوبیتی‌ها کاملاً مشهود است. استفاده از «لی» تحبیب در کلمه گالی (گاو نازنین)، منزلت این حیوان را در میان مردم تالش روشن می‌کند. این پسوند برای برادر و خواهر نیز به کار می‌رود؛ برالی، خالی. این حیوان هنوز هم اهمیت زیادی دارد و مردم گاو را «گاجان» صدا می‌زنند، زمان ریختن علوفه می‌گویند: «گاجا به» (گاو نازنین بخور). برای گاوها اسم می‌گذارند و زمانی که گاوی گُم می‌شود، او را به اسم صدا می‌زنند. تالش‌ها باور دارند که گاوها مثل انسان شعور دارند. آنان می‌گویند: «گا هَمَهْ چی فَهَمَهْ» (گاو همه چیز را می‌فهمد). علاقه به این حیوان دلیل معيشتی و اقتصادی دارد، چنانکه دوبیتی^۹ به کار گاو نر در شالیزار اشاره دارد.

۳) نقش زن در اقتصاد خانواده

در خانواده گستردۀ تالش، زن جایگاه ویژه‌ای دارد و دوبیتی‌ها نقش‌آفرینی او را در اقتصاد روشن می‌کنند. معمولاً بخش سخت کارهای کشاورزی، به‌ویژه کاشت برنج و دامپروری بر عهده زن است. دوبیتی^۳ این نکته را به خوبی نشان می‌دهد: بخاری دریره اشتن تکون دَی / اشت دَسی نیله بَر مه نشون دَی.

۴) نگاه مردسالارانه و ابزارگونه به زن

در دوبیتی‌های تالشی به نیله زدن (حالکوبی) اشاره شده‌است که جز زیبایی‌بخشی جنبه درمان هم داشت. گوینده دوبیتی^۳، که مرد است می‌خواهد نیله دست معشوق را نقره یا طلااندود کند، و از عناصر مادی برای بیان عشق خود استفاده کند؛ اشته دَسی نیله آز نقره

گرم (نیله دستهایت را نقره‌اندود می‌کنم). عروس در خانواده تالش بسیار اهمیت دارد. در دوبیتی ۱۸ شاعر عروس را به طاووس مانند کرده است و آرزو می‌کند در ایوان خانه‌اش عروس رفت و آمد کند و در حیاط خانه‌اش جای طاووس باشد. ملاک انتخاب زن در ازدواج نیز کاری بودن اوست، دوبیتی ۸: «برا نومزد گیته رزگا بنی کو» (برادر از زیر گاو زرد نامزدش را برگزیده است؛ دوبیتی ۳: «بخاری دیریره اشتَن تکون دَی») (در شالیزار هستی و خویش را تکان می‌دهی).

(۵) اشاره به باورهای مذهبی

باور مردم به خدا، امامزاده، اعتقاد به قیامت، قبر، کفن پوشیدن، نوع خاک‌سپاری و ... در دوبیتی‌ها مشهود است؛ دوبیتی ۴، ۷ و

(۶) عشق

عشق از مضماین اصلی دوبیتی‌هاست. سادگی و صداقت این دوبیتی‌ها با لطافت عاشقانه پیوند خورده است؛ دوبیتی ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۰، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴.

(۷) نفرین

نفرین واکنش طبیعی شاعر ستمدیده تالش هنگام بی‌وفایی معشوق بدoust. او راهی جز احالة داوری به قدرتی فوق بشری ندارد. زبان بیشتر نفرین‌ها مردانه و موضوع آنها مرگ عزیزان و بیوه شدن است. این نفرین‌ها نیز بر اهمیت خانواده در تالش تأکید دارند؛ دوبیتی ۱۷، ۲۲.

(۸) سربازی

سربازی همواره دغدغه‌ای مهم برای روستاییان بوده است. ارتباط عاطفی خانواده تالش آنان را واداشته برای سربازشان شعر بگویند و مادر، خواهر و همسر دلتگی‌های خود را در این سرودها بیان کند. دلیل دیگر اهمیت جنس مذکر به عنوان پشتیبان خانواده و نقش وی در کشاورزی و دامپروری است. در دوبیتی ۱۹ زن از اینکه همسرش را به منطقه دور و غربی می‌برند شکوه می‌کند. در دوبیتی ۱۳ نیز شاعر سرباز مظلومش را گوسفند دانسته و مأمورانی را که او را به زور به سربازی برده‌اند گرگ نامیده است.

(۹) لالایی

دوبیتی ۷ تنها لالایی ضبط شده در این منطقه از تالش جنوبی است. اینکه تنها یک دوبیتی با خوانش‌های کمی متفاوت در این منطقه وجود دارد، از لحاظ مردم‌شناسی اهمیت دارد. شاید نقش پرنگ زنان تالش در کشاورزی و دامپروری فراتر لالایی خواندن را از آنان

گرفته است. دلیل دیگر شاید محیط خشن کوهستان و زندگی سخت مردمان منطقه باشد. در همین یک لایی مادر از جدایی فرزند ترس دارد، شاید این ترس به دلیل کمبود امکانات پزشکی و بهداشتی بوده است؛ چمه دیدار ت کو سیر آبه نییه (از دیدار تو سیر نشده‌ام).

۶- نتیجه‌گیری

دویستی‌های تالشی جنوبی، دل سروده‌هایی ناب‌اند، سینه‌به‌سینه منتقل شده‌اند، زبانی ساده، ساختاری ابتدایی و لحنی شیوا و روان دارند. این شعرهای عامیانه ارزش زبان‌شناسی دارند ولی از نظر ادبی و هنری زیاد ارزشمند نیستند. تخیلی ساده و ابتدایی دارند. زبان این سرودها ساده و بالحساس است. با گذشت زمان متحول شده‌اند، از نظر اندیشگانی ابتدایی‌اند، از نظر زبانی و واژگانی به تالشی امروز بسیار نزدیک‌اند و حتی در مواردی با زبان فارسی آمیخته شده و تنها محدودی از واژگان کهن را حفظ کرده‌اند.

دویستی‌های تالشی وزنی ساده دارند. بعضی از آنها به خاطر تحولات زبانی مشکل وزنی دارند و حتی بی‌وزن‌اند. در بعضی از این دویستی‌ها یک مرصع یا بیشتر را می‌توان با اندکی تغییر و استفاده از اختیارات شاعری به وزن عروضی خواند، اما نمی‌توان گفت که این دویستی‌ها عروضی‌اند بلکه بنای آنها بر تعداد هجاست و وزن هجایی دارند. چون دویستی‌های تالشی باقیمانده فهلویات پیش از اسلام‌اند، موسیقی نقش مهمی در خوانش آنها دارد و در واقع، آنها بدون موسیقی موجودیت ندارند. قافیه در این دویستی‌ها شکل منظم و ثابتی ندارد و مشخص است که شاعران آن اصلاً قافیه را نمی‌شناخند و هدف‌شان از آوردن قافیه تناسب و هم‌آوایی بوده است. کنایه چون در زبان عوام نقش مهمی دارد در این دویستی‌ها کاربرد گسترده‌ای دارد.

از نظر محتوایی طبیعت در دویستی‌ها حضوری گسترده دارد. مضمون بیشتر آنها عاشقانه است، رنگ اندوه دارد. کار، از اصلی‌ترین مسائل دویستی‌های است و حتی ازدواج را در خانواده گسترده تالش تحت شعاع قرار داده. دویستی‌ها نشان‌دهنده سیمای زنان، نقش‌آفرینی آنها در اقتصاد خانواده، نگاه ابزار‌گونه مردان به آنهاست. سختی کار و تلاش زنان تالش در لایی خواندن برای کودکان نیز تأثیر گذاشته است. مرد در خانواده تالش ارزش و اهمیت زیادی دارد. دوری مردان از خانواده به بهانه سربازی برای خانواده سخت و ناراحت‌کننده است.

منابع

- آلیانی، ف. ۱۳۹۳. بررسی ترانه‌ها و انواع آن در تالشی جنوبی، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، رشت: دانشگاه گیلان.
- پناهی سمنانی، م. ۱۳۷۶. ترانه و ترانه‌سرایی در ایران، تهران: سروش.
- حسینی کازرونی، س. ۱۳۷۹. «فهلویات: درآمدی بر دویتی‌سرایی»، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، (۲۸): ۴۶-۶۴.
- ______. ۱۳۹۰. «بیان ادبی شعر و سرایش رباعی و دویتی»، تحقیقات تعلیمی و غنایی ادب زبان فارسی، (۱۰): ۸۷-۱۰۴.
- خانلری، پ. ن. ۱۳۷۳. وزن شعر عامیانه فارسی، تهران: توس.
- دستغیب، ع. ۱۳۸۶. «دویتی و ترانه‌های ملی»، کیهان فرهنگی، (۲۵۱): ۳۴-۳۹.
- ذوالفقاری، ح. ۱۳۸۷. «تفاوت کنایه با ضرب المثل»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، (۱۰): ۳۳-۱۰۹.
- ذوالفقاری، ح. و ل. احمدی. ۱۳۸۸. «گونه‌شناسی بومی‌سروده‌های ایرانی»، ادب پژوهی (۷ و ۸): ۱۴۳-۱۷۰.
- رضایتی کیشه‌حاله، م. ۱۳۸۴. «تأملی دیگر در فهلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی»، گویش‌شناسی، (۴): ۱۲۸-۱۴۶.
- ______. ۱۳۸۶. زبان تالشی: توصیف گویش مرکزی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- شفیعی کدکنی، مر. ۱۳۶۸. موسیقی شعر، تهران: آگاه.
- صادقی، ع. ۱۳۸۲. «فهلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی»، زبان‌شناسی، (۳۶): ۱-۴۳.
- طبیب‌زاده، ا. ۱۳۸۲. تحلیل وزن شعر عامیانه فارسی (همراه سیصد قطعه شعر عامیانه و تقطیع آنها)، تهران: نیلوفر.
- ______. ۱۳۸۹. «بررسی تطبیقی وزن‌های کمی و تکیه‌ای در گویش گیلکی»، ادب پژوهی، (۱۱): ۸-۳۰.
- فاضلی، ف. ۱۳۹۱. «توصیف سبک ادبی»، ادب پژوهی، (۱۹): ۵۷-۷۶.
- قیس‌رازی، ش. ۱۳۶۰. المعجم فی المعايير الاشعار العجم، تصحیح م. قزوینی و مدرس رضوی، تهران: زوار.
- ______. ۱۳۴۲. منتجب المعجم فی المعايير الاشعار العجم، به کوشش ن. شاه‌حسینی، تهران: بی‌نا.
- کهدوبی، م. ک. و مر. نجاریان. ۱۳۸۸. «سنگردی‌های پنجشیر و ترانه‌های روستایی ایران»، پژوهشنامه ادب غنایی، (۱۲): ۱۰۵-۱۲۸.

- ملکی معافی، ز. ۱۳۸۹. گردآوری دویستی‌های تالشی ماسال و تحلیل زبانی و هنری آنها، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، رشت: دانشگاه پیام‌نور.
- میرصادقی، م. ۱۳۷۳. واژه‌نامه هنر شاعری، تهران: کتاب مهناز.
- نصرتی سیاه‌مزگی، ع. ۱۳۸۴. «بررسی ریشه‌شناختی چند واژه تالشی»، گزارش گفت‌وگو، (۱۶): ۱۶۱-۱۶۵.
- وحیدیان کامیار، ت. ۱۳۷۰. الف. بررسی منشأ وزن شعر فارسی، مشهد: آستان قدس.
- _____ . ۱۳۷۰. ب. حرف‌های تازه در ادب فارسی، اهواز: جهاد دانشگاهی.
- _____ . ۱۳۷۵. «کنایه، نقاشی زبان»، نامه فرهنگستان، (۸): ۵۵-۶۹.
- هدایت، ص. ۱۳۸۳. نوشته‌های پراکنده، تهران: جامه‌دران.
- _____ . ۱۳۹۱. ترانه‌های ملی ایران، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال اول، دوره دوم، پیمزونستان ۱۳۹۵، شماره پاپی ۲

تأثیر تماس زبانی بر ویژگی‌های صرفی و نحوی گویش تاتی رودبار

دکتر راحله ایزدی‌فر 

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۲۵

چکیده

تاتی رودبار از گویش‌های تاتی است که در بخش‌هایی از شهرستان رودبار در استان گیلان تکلم می‌شود. استیلو تاتی رودبار را در گروه تاتیک قرار داده که تمام گویش‌های تاتی، تالشی، وفسی، الویری و ویدری را در بر می‌گیرد اما آنها را در حال تغییر به زبان گیلکی، از گروه زبان‌های کرانه جنوبی دریای خزر دانسته‌است. در این مقاله با ذکر شواهدی از ویژگی‌های صرفی و نحوی تاتی رودبار، تفاوت‌های این گویش با دیگر گویش‌های تاتی و علت تغییر کنونی آن به نفع گویش گیلکی بررسی شده‌است. از میان گونه‌های تاتی رودبار، گونهٔ جوئنی برای تحقیق انتخاب شده‌است. روستایی جوئن در دهستان رستم‌آباد جنوبی در بخش مرکزی شهرستان رودبار در استان گیلان قرار دارد. بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که این گونه در صرف و نحو با دیگر گونه‌های تاتی متفاوت است.

واژگان کلیدی: تاتی، رودباری، جوئنی، گیلکی، تماس زبانی، تغییر زبانی

 raheleh.izadifar@gmail.com

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان

۱- مقدمه

بیشتر جوامع در دنیای امروز، چندزبانه‌اند. «تماس زبانی» زمانی رخ می‌دهد که سخنگویان دو یا چند زبان یا گویش در تعامل باشند و زبان آنان بر هم تأثیر بگذارد. از مناطق بالقوه در تماس زبانی، منطقه مرزی بین زبان‌های گوناگون تماس زبانی در حوزه‌های فراغیری زبان، پردازش و تولید زبان، مکالمه و کلام، نقش‌های اجتماعی زبان، رده‌شناسی زبان و نیز تغییر زبان مشاهده می‌شود. وام‌گیری^۱ و تقارب زبانی^۲ از پدیده‌های مختلف زبانی‌اند که در نتیجه تماس زبانی رخ می‌دهد. صورت‌های تأثیر یک زبان بر زبان دیگر عبارت‌اند از:

۱. وام‌گیری واژگان؛ رایج‌ترین نحوه تأثیر زبان‌ها بر هم تبادل واژگان است. زبان ارمنی^۳، واژگانی زیاد از زبان‌های ایرانی به وام گرفته است و در ابتدا از زبان‌های هندوایرانی تلقی شد.
۲. پذیرش دیگر ویژگی‌های زبانی؛ تأثیر زبان‌ها بر هم ممکن است عمیقتر، و فراتر از ویژگی‌های پایه زبان چون صرف و نحو باشد. زبان نپالی بهاسا^۴ زبانی چینی-تبتی^۵ است که نسبت دوری با چینی دارد، اما قرن‌ها تماس با زبان‌های هندوایرانی مجاور سبب شده آن قدر تغییر کند که تصrif اسمی در آن پدید آید که در زبان‌های چینی-تبتی به ندرت به کار می‌رود و از ویژگی‌های خانواده هندواروپایی است. در این زبان، ویژگی‌های دستوری زمان‌های فعل نیز پدید آمده‌است.

۳. دگرگونی زبانی^۶؛ در تماس دو زبان ممکن است زبانی جای زبانی دیگر را بگیرد. این تغییر عموماً زمانی رخ می‌دهد که زبانی موقعیت اجتماعی بالاتری داشته باشد. این، گاهی منجر به در معرض خطر قرار گرفتن یا انقراض زبان تحت تأثیر می‌گردد.
۴. تأثیر لایه‌ای^۷؛ با دگرگونی زبانی، زبان از دسترفته (لایه زیرین)^۸ ممکن است تأثیرات عمیقی بر زبان جانشین (لایه زیرین)^۹ بگذارد و اگر سخنگویان، ویژگی‌های زبان زیرین را حفظ و آن را به نسل بعد منتقل کنند، این انتقال منجر به ایجاد گونه زبانی جدیدی می‌گردد. برای مثال، تلفظ انگلیسی رایج در ایرلند تا حدی متأثر از لایه زیرین ایرلندي است.

1. borrowing
2. language convergence
3. Armenian
4. Nepal Bhasa
5. Sino-Tibetan
6. language shift
7. stratal influence
8. substratum
9. superstratum

۵. ایجاد زبان‌های جدید: جانشینی^۱ و زبان‌های آمیخته^۲; اگر کسانی بدون زبانی مشترک در تعامل نزدیک باشند، ممکن است این تماس زبانی به زبان‌های جدید بینجامد و زبان پی‌جین^۳ جین^۴ و جانشین^۵ به وجود آید (نک. تامسن^۶: ۲۰۰۱: ۵۹-۹۵).

رودبار گیلان از مناطق دو یا چندزبانه کشور است و در آن به تاتی، کردی (کرمانجی)، گالشی و تالشی سخن می‌گویند (سبزعلیپور، ۱۳۸۹: ۱۹). تاتی در جنوب گیلان در حومه رودبار، پیرکوه، خورگام، رحمتآباد، رستمآباد و فاراب، و در غرب گیلان در مناطق هم‌جوار با خلخال و تارم رواج دارد. گیلکی رودبار نیز در رستمآباد، رودبار، منجیل و لوشان رایج است و آمیختگی‌هایی با تاتی دارد (پورهادی، ۱۳۸۵: ۱۵). یارشاطر (۱۳۵۴: ۳۹۶) زبان رودبار گیلان؛ رحمتآباد، رستمآباد و ... را دارای جهات مشترک زیاد با زبان‌های تاتی آذربایجان دانسته است. رضایی باغبیدی (۱۳۸۰: ۵) زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو را بر پایه قرابت‌های ساختاری و جغرافیایی به دو گروه اصلی غربی و شرقی تقسیم کرده است. در گویش‌های غربی گروهی شمال غربی‌اند؛ چهار زیرگروه تاتی شمالی، تاتی جنوبی، تالشی و آذری. گویش‌های آذری که گاه تاتی خوانده می‌شوند عبارت‌اند از اشتهرادی، آلموتی، تاکستانی، چالی، خوینی، رودباری، سَگْزآبادی، شالی، کَجلی، کِرینگانی، هَرَزْتی و هزاررودی. لُکوک (۱۳۸۳: ۴۸۹-۴۹۰) نیز گویش‌های آذری را، که به گفته او در محل به تاتی موسوم‌اند، به پنج دسته تقسیم کرده است:

۱. گویش‌های شمال غربی رایج در هرزند و دزمار: هرزن^(۵) و کرینگانی؛
۲. گویش‌های شمال شرقی رایج در خلخال و تارم: شالی، کجلی، هزاررودی و ...؛
۳. گویش‌های جنوبی رایج در جنوب قزوین: تاکستانی، چالی، سَگْزآبادی، اشتهرادی و ...؛
۴. گویش‌های جنوب غربی رایج در جنوب غرب زنجان: خوئینی و ...؛
۵. گویش‌های جنوب شرقی رایج در شمال شرق قزوین: رودباری، الموتی و

همچنین استیلو (۱۳۸۱-۱۴۱: ۱۹۸۱) گونه‌های تاتی ایران و تالشی را به علت شباهت‌های زیاد در یک گروه قرار داده و آن را گروه زبانی تاتی- تالشی یا تاتی‌تبار^۷ نامیده‌است. وی گروه تاتی‌تبار را به چهار زیرگروه تقسیم کرده:

1. pidgin
2. mixed
3. pidgin
4. creole
5. Thomason
6. Tatic
7. Tatar

۱. تاتی تبار شمالی: گویش‌های شمال آذربایجان شرقی و غربی و تالشی شمالی؛
۲. تاتی تبار مرکزی: گویش‌های خلخال و تارم علیا و تالشی مرکزی و جنوبی؛
۳. تاتی تبار جنوبی: گویش‌های رامند، اشتهراد، وفس، الوبیر و ویدر؛
۴. تاتی تبار انتقالی: بیشتر گویش‌های منطقه رودبار.

استیلو اشاره‌ای به تفاوت گروه چهارم با دیگر گروه‌ها و نحوه انتقال این گروه به دیگر زبان‌ها نکرده است.

در این مقاله برآنیم تا با استفاده از شواهدی از ویژگی‌های صرفی و نحوی گویش رودبار نشان دهیم که این گویش چه تفاوت‌هایی با دیگر گویش‌های تاتی دارد و چرا در حال تغییر و انتقال به گیلکی است. برای این تحقیق گونه جوئنی انتخاب شده است.

۲- گویش جوئنی

جوئنی از گویش‌های تاتی است. جوئن در دهستان رستم‌آباد جنوبی در بخش مرکزی شهرستان رودبار در گیلان واقع است. جمعیت این روستا در سرشماری ۱۳۹۰، ۱۵۹۶ نفر بوده است. موقعیت جوئن در نقشه‌های پایان مقاله نشان داده شده است. غیر از گنجه، دیگر روستاهای هم‌جوار جوئن تات‌نشین‌اند. عمدۀ تعامل جوئن با روستاهای تات‌نشین مجاور است و هنوز تقریباً هیچ ارتباطی با مناطق تالش‌نشین و کردنشین هم‌جوار وجود ندارد. تنها اثر در زمینه گویش جوئنی از آن علیزاده جوئنی (۱۳۸۹) است که واژگان و اصطلاحات گویش جوئنی را با دستور زبانی مختصر آورده و برای برخی واژگان جمله‌ای مثال زده است. بیشتر جمله‌های تحقیق حاضر از همین کتاب انتخاب شده و برای ارجاع بدان، پس از جمله‌ها تنها شماره صفحه کتاب آمده است. گاه جمله‌ای ارجاع داده نشده، این جمله‌ها را نگارنده با مصاحبه از نویسنده پرسیده و ثبت کرده است.

۳- ویژگی‌های متمایزکننده گویش تاتی رودبار از دیگر گویش‌های تاتی

۱- از بین رفتن جنس دستوری موجود در دیگر گویش‌های تاتی در گویش‌های تاتی برای اسم‌های مذکور و مؤنث از نشانه‌هایی استفاده می‌شود. در برخی، چون اشتهرادی، تکیه اسم‌های مذکور و مؤنث نیز متمایز است. این تمایز در اسم‌ها، ضمیرها، صفت‌ها، صفت‌های اشاره، حروف ربط و فعل‌ها در بیشتر گویش‌های تاتی مشاهده می‌شود

(یارشاطر، ۱۹۶۹: ۲۸۱-۳۰۱، همو، ۱۹۷۰: ۴۵۵-۴۵۶، سبزعلیپور، ب: ۱۳۹۲: ۷۳-۸۶). تمايز جنس

مذکر و مؤنث در صفت‌های اشاره، اسم‌ها، و فعل‌ها در جمله‌های اشتهرادی زیر دیده می‌شود:

(۱) na šavi âl a.

this.M dress red be.Prs.3Sg.M این پیراهن (مذکر) قرمز است.

(۲) nâ vela âl i.

this.F flower red be.Prs.3Sg.F این گل (مؤنث) قرمز است.

جنس دستوری در جوئی نیست. در گویش‌های گیلکی نیز جنس دستوری وجود ندارد (لکوک، ۱۳۸۳: ۵۰۱). در جمله‌های زیر از جوئی، فاعل مذکر و مؤنث با فعل به لحاظ شخص و شمار مطابقت دارند و فعل با فاعل مذکر و مؤنث یکسان به کار رفته است:

(۳) Ahmad âhây.

PN.Dir come.Prs.3Sg احمد الان می‌آید.

(۴) Maryam âhây.

PN.Dir come.Prs.3Sg مریم الان می‌آید.

(۵) Maryam mə-râ kâr ə zəndagiy-ə jâ dagand.

PN.Dir 1Sg-Obl work and life-Obl Post:from fall.Pst.3Sg مریم من را از کار و زندگی انداخت (۱۴۶).

(۶) hasan mə-râ mə piyar mâr-ə jâ dagand.

PN.Dir 1Sg-Obl 1Sg.Obl father mother-Obl Post:from tear.Pst.3Sg حسن مرا از پدر و مادرم برد (۱۴۶).

۲-۳- استفاده از یک نشانه جمع در تمام حالت‌ها

نشانه جمع در بیشتر گویش‌های تاتی با دو حالت مستقیم^۱ و غیرمستقیم^۲ نشان داده می‌شود. نظام دو حالتی در بسیاری از گویش‌های ایرانی شمال غربی از جمله زازا^۳ (دیملی)،^۴ گورانی^۵، تالشی، تاتی، گیلکی و مازندرانی یافت می‌شود (ویندفور، ۱۹۹۰: ۲۸). در زبان‌های ایرانی، در ساختهای زمان حال فاعل با حالت مستقیم و مفعول مستقیم با حالت غیرمستقیم نشان داده می‌شوند. در ساختهای زمان گذشته، در برخی زبان‌های ایرانی از جمله بسیاری از

1. Direct

2. Oblique

3. Zaza

4. Dimili

5. Gôrâni

6. Windfuhr

گویش‌های تاتی، فاعل با حالت غیرمستقیم و مفعول مستقیم با حالت مستقیم نشان داده می‌شود (همان: ۳۳). نمونه‌ای از حالت‌های نشانه جمع در برخی گویش‌های تاتی به نقل از (بارشاстр، ۱۹۶۹ الف: ۸۶) در جدول آمده است:

حالت غیرمستقیم	حالت مستقیم	
-ō(n)	-e	چالی
-un	-eha	اشتهاردی
-o(n)	-end	اسفروربنی
-un	-in	خوزنیبندی

نشانه جمع در گیلکی غرب گیلان برای اسم‌هایی که به همخوان ختم شوند، *ân* و در شرق گیلان *on* است: *dâr* (درخت‌ها)، *aspón* (*asp*ها) (پورهادی، ۱۳۸۵: ۳۳)، *ویندفور*، ۱۹۹۰: ۳۰. اسم جمع تاتی روبار نیز در حالت فاعلی و غیرفعالی تمایزی ندارد (سبزعلیپور، ۱۳۸۹: ۴۹). نشانه جمع اسم در جوبنی در همه حالت‌ها افزودن پایانه *-on* به آنهاست: *dast* (*dast*ها)، *ketâv* (*كتاب*ها). این ویژگی جوبنی مشابه گویش‌های گیلکی است که در آن از پسوندهای یکسان *an* در *vəxt-an* (اوقات) برای ساختن اسم جمع در همه حالت‌ها استفاده می‌شود (لکوک، ۱۳۸۳: ۵۰۱). دو حالت مستقیم و غیرمستقیم اسم جمع در کلمه «بچه‌ها» در مثال‌های زیر از جوبنی نشان داده می‌شود:

(۷) *mə xurd-on čəkâčək jing kon-on.* حالت مستقیم: بچه‌هایم همیشه دعوا می‌کنند (۱۱۲).

(۸) *xurd-on-â tə marâ bor.* حالت غیرمستقیم: بچه‌ها را همراه خودت بیاور (۴۲).

child-Pl-Obl 2Sg:Poss with bring.Imp.2Sg

۳-۳- نبود حالت‌های متفاوت ضمیرهای شخصی موجود در دیگر گویش‌های تاتی همچون اسم‌ها، ضمیرهای جوبنی نیز در دو گروه مستقیم و غیرمستقیم دارند. از ضمیرهای دیگر در جوبنی، ملکی یا اضافی است. ضمیرهای چند گویش تاتی و گیلکی و ضمیرهای جوبنی در جدول آمده است (برای ضمیرهای گیلکی نک. پورهادی، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۸، برای ضمیرهای تاتی نک. ایزدی‌فر، ۱۳۹۴):

شخص	حالت	تاتی درو	تاتی اشتهارد	تاتی کرین	تاتی هزاررود	تاتی تاکستان	تاتی جوین	تاتی رشت	گیلکی غرب	گیلکی لاهیجان
1 Sg	م	az	a(z)	az	az	a(z)	mo	mən	mən	mu
	خ	man	čemen	man	men ačem	čeme	mərâ		mərâ	ma/me
	اضافی	čəman	čemen	čemen čəman	čeme (n)	čeme	mə	mi	mə	mi
2 Sg	م	tə	to	te	ta	ta	to	tu	tu	tu
	خ	tə	ešta	te	ta	ešte	tərâ		tərâ	ta/te
	اضافی	əštə	ešta	ešte	ešta	ešte	tə	ti	tə	ti
3 Sg	م	a	a	a ava	o oa	â(v) âvə	on	un	un	un/u
	خ	avə	jí juâ	ave	ajə	jâ(ve) jâvə	onâ		unâ	unə /inə
	اضافی	ča	jí juâ	ča	jo	jâ(ve) jâvə	onə	unə	un	uni
1 Pl	م	ama	čamâ	âmâ	amâ	âmâ	âmâ	ama	ama	amu
	خ	ama	čamâ	âmâ	ačemâ	čomâ	amərâ		amərâ	amərə
	اضافی	čama	čamâ	čomâ	čemâ	čomâ	amə	ami	amə	ame
2 Pl	م	šəma	šemâ	šomâ	šemâ	šomâ	šomâ	šumâ	šumâ	šumu
	خ	šəma	šemâ	šomâ	šemâ	šomâ	šəmərâ		šəmərâ	šəmərə
	اضافی	šəma	šemâ	šomâ	ašemâ	šomâ	šəmə	šimi	šimə	šime
3 Pl	م	avə	âhâ	ave	o	ânâ	ošon	ašân	ašân	išon/ ušon
	خ	avân	âhâ	avân	aj(u)âñ	jâñâ	ošonâ		ušâñâ/ ašânâ	ušonə/ išonə
	اضافی	čəmân	âhâ	čâñ	j(u)âñ	jâñâ	ošonə	ušâñi/ ašânə	ušâñə/ ašânə	ušonə/ išonə

بیشترین تفاوت در ضمیر اول شخص مفرد جوینی با دیگر گویش‌های تاتی وجود دارد. ضمیر az در این گویش از بین رفته و mo جای آن را گرفته است. همچنین صورت غیرمستقیم men و men از بین رفته و mə و mərâ که مشابه ضمیرهای گیلکی‌اند جای آنها را گرفته‌اند. دو حالت ضمیر اول شخص مفرد برای نمونه می‌آید:

ضمیر اول شخص مفرد مستقیم در نقش فاعل:

- (۹) piš dagan mo tə dombâl âh-âm.
 front go.Imp.2Sg 1Sg.Dir 2Sg.Obl after come.Prs-1Sg
 جلو حرکت کن، من دنبالت می‌آیم (۸۶).

ضمیر اول شخص مفرد غیرمستقیم در نقش مفعول مستقیم:

- (۱۰) sar sib mə-râ pânokord-i kâr ə zəndagiy-ə jâ dakat-om.
 early morning 1Sg-Obl not.awaken.Pst-2Sg work and life-Gen
 Post:from fall-Pst.1Sg

صبح مرا بیدار نکردی از کار و زندگی افتادم (۱۴۵).

ضمیر اول شخص مفرد غیرمستقیم در نقش مفعول حرف اضافه:

- (۱۱) mə rə jâ bəgan xâ boxos-om.
 1Sg.Obl Post:for place expand.Imp.2Sg want:Prs sleep:Prs-1Sg
 برایم جا بیندار می‌خواهم بخوابم (۱۰۱).

ضمیر اول شخص مفرد اضافی:

- (۱۲) mə bərâr pəy়n sâl mə pələy-tar ə.
 1Sg.Poss brother five year 1Sg.Gen big-more be.Pr.3Sg
 برادرم پنج سال از من بزرگ‌تر است (۸۲).

هر سه گروه ضمیرها در جوئنی کلمه مستقل‌اند و هیچ‌یک واژه‌بست نیست، زیرا می‌توانند مستقل در جمله به کار روند. نمونه‌ای از کاربرد مستقل ضمیرها در جوئنی:

- (۱۳) to mə sâg-tar-i hačinay tə pây-â ləngon-i.
 2Sg.Dir 1Sg.Gen healthy-more-be.Prs.2Sg purposelessly 2Sg.poss
 leg-Obl cripple:Prs-2Sg
 تو از من سالم‌تری، بی‌جهت پایت را می‌لنگانی (۲۳۹).

- (۱۴) yə sâl rofuzə âbâ-m to mə piš dakat-i.
 1 year fail become.Pst-1Sg 2Sg.Dir 1Sg.Gen front become.Pst-2Sg
 یک سال رفوزه شدم تو از من پیش افتادی (۸۶).

۴-۳- از بین رفتن نشانه‌های حالت گویش‌های تاتی

گروه‌های اسمی در جوئنی با دو حالت نشان داده می‌شوند:

۱. مستقیم با نشانه صفر برای نشان دادن فاعل فعل لازم و متعدد و مفعول نکره؛
۲. غیرمستقیم با نشانه ـâ- یا ـrə- در پایان اسم یا گروه اسمی و ضمیرها برای نشان دادن حالت مفعول مستقیم معرفه و مفعول غیرمستقیم، مفعول برایی، و بهای. نشانه حالت غیرمستقیم جوئنی با گویش‌های تاتی دیگر متفاوت است:

- (۱۵) bar-â ugan.
 door-Obl close.Imp.2Sg
 مفعول مستقیم معرفه:
 در را ببند (۵۲).

مفعول غیرمستقیم:

- (۱۶) hasan diriz ketâv-on-â âdây zeynab-â.
 PN.Dir yesterday book-Pl-Obl give.Pst-3Sg PN-Obl
 حسن دیروز کتاب‌ها را به زینب داد.

مفعول برایی:

- (۱۷) har čə xurdə-rə juraf âgir-om yə ruzə bargan-ə.
 every thing child-Obl sock buy.Prs-1Sg one day tear.Pst-3Sg
 هرچه برای بچه جوراب می‌خرم یک روزه پاره می‌کند (۶۱).

- (۱۸) non-â dušav-â âsin boxor.
 bread-Obl food-Obl rub.Imp.2Sg eat.Imp.2Sg
 نان را به دوشاب بمال بخور (۳۲).

حالت‌نمای غیرمستقیم جوبنی سه تکوازگونه -rā و -rə - دارد که در جمله‌های مختلف به کار می‌روند. در جمله‌های زیر تکوازگونه -rā و -rə - برای نشان دادن حالت فاعل تجربه‌گر در کنار ضمیر اول شخص مفرد به کار رفته‌اند:

- (۱۹) diri vastə bəš-om ârəsi, mə-râ vir âšə.
 yesterday must go.Pst-1Sg wedding 1Sg-Obl memory go.Pst.3Sg
 دیروز می‌بايست به عروسی می‌رفتم، یادم رفت (۴۶۷).
- (۲۰) mə-rə vir âšə.
 1Sg-Obl memory go.Pst.3Sg
 فراموش شد (۳۷۳).

نشانه مفعول در گیلکی غرب -ā و در شرق -ə - است. اگر کلمه به واکه ختم شود، /r/ بین دو مصوت قرار می‌گیرد (پورهادی، ۱۳۸۵: ۱۰۶). مقایسه نشانه‌های حالت در گویش‌های تاتی در جدول زیر نشان می‌دهد که نشانه‌های حالت اسم‌های مفرد و جمع که در دیگر گویش‌های تاتی رایج‌اند در جوبنی از بین رفته‌اند و نشانه‌های حالت جوبنی همانند نشانه‌های حالت گیلکی‌اند (نشانه‌های حالت تاتی از ایزدی‌فر، ۱۳۹۴).

حال	تاتی کرین	تاتی اشتهراد	تاتی هزار رواد	تاتی تاکستان	تاتی جوبن	گیلکی
مستقیم مذکر	-Ø	-Ø	-Ø	-Ø	-Ø	-Ø
مستقیم مؤنث	-Ø	-Ø	-e	-a	-a	-rə
غیرمستقیم مذکر	-(r)â	-(r)â	-e	-e	-e	-(r)ə
غیرمستقیم مؤنث	-(r)â	-(r)â	-e	-e	-â	-(r)ə
مستقیم جمع	-Ø	-Ø	-e	-on	-Ø	-Ø
غیرمستقیم جمع	-un	-ehâ	-â	-on	-(r)â	-(r)ə

۵-۵- استفاده نکردن از نظام حالت‌نمایی کنایی در زمان گذشته

برخلاف بسیاری از گویش‌های تاتی که در زمان گذشته از نظام حالت‌نمایی کنایی- مطلق پیروی می‌کنند (برای مثال نک. سبزعلیپور و ایزدی‌فر، ۱۳۹۳؛ ایزدی‌فر، ۱۳۹۴)، نظام حالت‌نمایی جوینی در زمان گذشته همچون زمان حال براساس نظام حالت‌نمایی فاعلی- مفعولی است. در این گویش، فاعل فعل‌های لازم و متعددی در هر دو زمان حال و گذشته با حالت مستقیم و مفعول با حالت غیرمستقیم نشان داده می‌شود. نمونه‌هایی از حالت‌نمایی در جوینی:

ضمیر شخصی به عنوان فاعل فعل متعددی در زمان گذشته:

- (۲۱) on birindarâ bar-â âkašiyə, mo darindarâ oxot-amə.
 3Sg.Dir outside door-Obl pull.Pst.3Sg 1Sg.Dir inside push.Pst-1Sg
 او از بیرون در را می‌کشید، من از درون هُل می‌دادم (۷۰).

اسم عام جمع انسان به عنوان فاعل فعل متعددی در زمان گذشته:

- (۲۲) xurd-on mâšin-â tâved-ân.
 child-Pl.Dir car-Obl start.Pst-Pl بچه‌ها ماشین را راه انداختند.

اسم عام مفرد جاندار به عنوان فاعل فعل متعددی در زمان گذشته:

- (۲۳) bizing mə vini tək-â bəgašt.
 bee.Dir 1Sg.Poss nose.Gen tip-Obl bite.Pst.3Sg
 زنبور نوک بینی‌ام را نیش زد (۲۲۹).

اسم عام جمع جاندار به عنوان فاعل فعل متعددی در زمان گذشته:

- (۲۴) mond-on xošon-ə rəsmon-â dəfsəst-on.
 calf-Pl.Dir self-Gen rope-Obl tear.Pst-Pl
 گوساله‌ها ریسمان‌شان را پاره کردند (۳۳).

اسم خاص مفرد مذکور به عنوان مفعول فعل متعددی در زمان گذشته:

- (۲۵) diri(z) hasan-â bâzâr-ə miyon bidiy-om.
 yesterday PN-Obl market-Obl Post:in see.Pst-1Sg
 دیروز حسن را در بازار دیدم.

حالت غیرفاعلی مختوم به نشانه ar/-r- که در دیگر گویش‌های تاتی برای اشاره به اسم‌های خویشاوندی به کار می‌رود (نک. یارشاطر، ۱۹۶۹؛ ایزدی‌فر، ۱۳۹۴: ۸۶-۹۵؛ ایزدی‌فر، ۱۳۹۴: ۱۲۷) در جوینی از بین رفته‌است و اسم‌های خویشاوندی با نشانه حالت غیرفاعلی دیگر اسم‌ها نشان داده می‌شود:

اسم‌های خویشاوندی به عنوان مفعول فعل متعدد در زمان حال:

(۲۶) fardâ	mə	dətar-â	bar-on	šiyaron.
tomorrow	1Sg.Poss	daughter-Obl	take.Prs-3Pl	husband

فردا دخترم را به خانه شوهر می‌برند (۶۶).

اسم‌های خویشاوندی به عنوان مفعول فعل متعدد در زمان گذشته:

(۲۷) umiyan	darâ	tə	bərârak-â	ukat-om.
coming	on way	2Sg.Poss	brother-Obl	see.Pst-1Sg

در راه بازگشت برادرت را دیدم (۵۲).

با بررسی جمله‌های لازم و متعدد در زمان حال و گذشته در جوبنی درمی‌باییم که نظام حالت‌نمایی در همه زمان‌ها یکسان است و نظام حالت‌نمایی حساس به زمان از بین رفته‌است. در جوبنی فاعل فعل‌های لازم و متعدد حالت مستقیم دارند و بدون نشانه‌اند. در مقابل، مفعول فعل متعدد در هر دو زمان حال و گذشته با حالت‌نمای غیرمستقیم نشان داده می‌شود. از این‌رو، نظام حالت‌نمایی در همه زمان‌ها از نظام حالت‌نمایی فاعلی - مفعولی پیروی می‌کند. از سوی دیگر، از آنجاکه حالت‌نمای مفعولی تنها برای نشان‌دادن مفعول‌های معرفه به کار می‌رود و مفعول‌های نکره بدون نشانه مفعولی باقی می‌مانند، مفعول‌نمایی از نوع افتراقی معرفه‌بنیاد است.

۳-۶- مطابقت نکردن فعل با مفعول در زمان گذشته

در حالی که در بیشتر گویش‌های تاتی در زمان گذشته، فعل با مفعول جمله به لحاظ شخص، شمار و جنس مطابقت دارد (نک. یارشاطر، ۱۹۶۹ الف: ۲۳۵-۲۳۷؛ یارشاطر، ۱۹۷۰؛ رضایتی کیشه‌حاله و سبزعلیپور، ۱۳۸۶: ۸۹-۱۰۳؛ ایزدی‌فر، ۱۳۹۱: ۴۷-۵۷)، در جوبنی مطابقت ندارد. مطابقت در جوبنی در زمان حال و گذشته بین فاعل و فعل لازم و متعدد هست. مطابقت فعلی در جوبنی براساس شمار و شخص فاعل تعیین می‌شود. از این‌رو، شمار و شخص فاعل از فعل مشخص می‌شود و فاعل می‌تواند از جمله حذف شود. شمار و شخص یا جنس مفعول در مطابقت با فعل تأثیری ندارد:

فاعل سوم شخص مفرد انسان در زمان گذشته:

(۲۸) mondâ	bâG-ə	jâ	birin	bord.
calf-Obl	garden-Obl	Post:from	out	bring.Pst.3Sg

گوساله را از باغ بیرون آورد (۷۰).

فاعل سوم شخص مفرد جاندار در زمان گذشته:

(۳۹) dišav amə asp mərâ zəmin bəzə, mə kamar bəškist.
last night 1Pl.Poss horse.Dir 1Sg.Obl ground hit.Pst.3Sg 1Sg.Poss
back break.Pst.3Sg دیشب اسبمان من را به زمین پرت کرد، کرم شکست.

فاعل دوم شخص جمع در زمان گذشته:

(۴۰) egezə gâləč-â âkaš dakaš bokord-an bəfsəst-an.
so carpet-Obl pull pull do.Pst-2Pl tear.Pst-2Pl
این قدر قالیچه را این طرف آن طرف کشیدید پاره کردید (۴۴).

با بررسی فعل‌های لازم و متعددی در زمان حال و گذشته در جوئی درمی‌یابیم که در جمله‌های دارای فعل زمان حال و گذشته، فعل با فاعل بند به لحاظ شخص و شمار مطابقت دارد. فعل لازم و متعددی با فاعل سوم شخص جمع بی‌جان نیز مطابقت دارد. شناسه‌های زیر در این گویش برای همه فعل‌ها به کار می‌روند:

جمع	مفرد	
-am	-om, -âm	اول شخص
-an	-i, -ay	دوم شخص
-ân, -on	-Ø, -ə	سوم شخص

۷-۳- استفاده نکردن از پی‌بست‌های ضمیری دیگر گویش‌های تاتی

پی‌بست‌های ضمیری در اکثر گویش‌های تاتی کاربردهای گسترده و مختلفی دارند، اما هیچ کاربردی از ضمیرهای متصل یا واژه‌بستی یا پی‌بست‌های ضمیری در داده‌های گویش جوئی مشاهده نشد. این ویژگی جوئی مشابه گویش‌های گیلکی است. پی‌بست‌های ضمیری برخی گویش‌های تاتی در جدول زیر (از ایزدی‌فر، ۱۳۹۴-۱۲۰؛ ۱۹۴) نشان داده شده‌است:

تاكستانی	هزارودی	اشتهداری	کرینی	
=om, =em	=m	=m	=(e)m	اول شخص مفرد
=i, =ây	=i	=i	=(e)r	دوم شخص مفرد
=(e)š	=š	=š	=(e)š	سوم شخص مفرد
=(e)mon	=mân	=mun	=(e)mân	اول شخص جمع
=(e)yon	=iân	=yun	=(e)rân	دوم شخص جمع
=(e)šon	=šân	=šun	=(e)šân	سوم شخص جمع

همچنین پی‌بست‌های ضمیری در بیشتر گویش‌های تاتی برای اشاره به عامل فعل متعددی در زمان گذشته استفاده می‌شوند (نک. راسخ‌مهند، ۱۳۸۸: ۶-۷) اما در جوبنی هیچ کاربردی ندارند. ویژگی‌های ۳-۷ نشان می‌دهد که برخلاف بیشتر گویش‌های تاتی که در آنها نظام انطباق در زمان حال و گذشته متفاوت است، نظام انطباق جوبنی در زمان حال و گذشته یکسان است و شامل حالت‌نمایی فاعلی- مفعولی و مطابقت فعل با فاعل جمله است.

۳-۸- استفاده از ساخت تجربه‌گر با ویژگی‌های مشابه زبان گیلکی در بیشتر گویش‌های تاتی، ساخت تجربه‌گر با ضمیرهای پی‌بستی ساخته می‌شود. نمونه‌هایی از این ساخت در برخی گویش‌های تاتی (مثال‌ها از ایزدی‌فر، ۱۳۹۴: ۹۰-۲۰) :

(۳۱) bad-emān bām-e.

bad-1Pl come.Pst-3Sg.M بدمان آمد. (کرینی)

(۳۲) em kādo ku xoš-er bām-e?

this present Post:from like-2Sg come.Pst-3Sg.M

از این کادو خوشت آمد؟ (کرینی)

(۳۳) xoš-em bome.

like-1Sg come.Pst.3Sg.M خوش آمد. (تاكستانی)

برخلاف زبان فارسی و برخی گویش‌های تاتی، ضمیرهای متصل یا پی‌بستی در جوبنی وجود ندارد. در این ساخت‌ها هیچ ضمیر متصل یا پی‌بستی به اجزای فعل مرکب متصل نمی‌شود و اگر فاعل جمله ضمیر باشد، صورت منفصل ضمیرها برای نشان دادن فاعل به کار می‌رود. فاعل این جمله‌ها الزاماً با یکی از تکوازگونه‌های حالت‌نمایی غیرمستقیم یعنی -râ- یا -â- یا -rə- نشان داده می‌شود (ایزدی‌فر، ۱۳۹۴: ۲۰-۲۶، کاظمپور، ۱۳۸۹: ۷۰). نمونه‌هایی از این ساخت در جوبنی:

(۳۴) mə-rə vir āšə.

1Sg-Obl memory go.Pst.3Sg فراموش شد (۲۷۳).

(۳۵) mə-rā yax bəzə.

1Sg-Obl ice hit.Pst.3Sg (من) بخ زدم (۲۸۰).

نمونه‌های ساخت تجربه‌گر در گویش‌های گیلکی در مثال‌های زیر نشان می‌دهد که ساخت تجربه‌گر در جوبنی، مشابه ساخت تجربه‌گر در گیلکی است و با تماس زبانی به این صورت درآمده است. این ویژگی تنها در گویش‌های تاتی روبار و گویش‌های گیلکی گیلان یافت می‌شود و بی‌گمان این تفاوت با تماس زبانی رخ داده است:

(۳۶) zak-on-ə un-ə že xoš han-ə.
kid-PL-rā that-EZ from like come-3SG

بچه‌ها از آن خوش‌شان می‌آید (گیلکی لنگرود) (رسنی‌سماک و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۲۰).

(۳۷) mə-râ yâd nâmo bi.
1Sg-for remember come-3SG not

یادم نیامده بود. (گیلکی رشتی) (سیزعلیپور، ۱۳۹۲: الف: ۱۷۸).

(۳۸) mə-râ xandə bəgit.
1Sg-for laughter took-3SG

خنده‌ام گرفت. (گیلکی شرقی) (همان‌جا).

(۳۹) ma təšna.
I-AC thirsty-is

تشنه هستم (گیلکی) (درزی و دانای طوس، ۱۳۸۳: ۱۷).

۴- نتیجه‌گیری

بسیاری از ویژگی‌های گویش تاتی رودبار مشابه گویش‌های گیلکی‌اند و بر اثر تماس زبانی درازمدت با آنها دچار تغییرات زیادی شده‌اند. از تفاوت‌های مهم جوبنی با دیگر گویش‌های تاتی نبود جنس دستوری در جوبنی است. از بین رفتن حالت‌های مختلف پسوند جمع‌ساز و حالت‌های مختلف ضمیرها از تغییرات دیگر است. نظام حالت‌نمایی و مطابقت در جوبنی حساس به زمان دستوری نیستند و در جمله‌های دارای فعل زمان حال و گذشته به یک صورت می‌آیند. جوبنی بیشترین تغییر را در نظام انطباق بندهای متعددی گذشته دارد و به طور کامل از حالت‌نمایی فاعلی- مفعولی و مطابقه فعل با فاعل در این بندها پیروی می‌کند. تغییر دیگر پی‌بست‌های ضمیری است که در جوبنی کاربردی ندارند. ساخت تجربه‌گر نیز در این گویش به طور کامل مشابه ساخت تجربه‌گر در گیلکی است. برخی تفاوت‌های جوبنی با گویش‌های تاتی و گیلکی در جدول زیر آمده است:

ساخت تجربه‌گر با پی‌بست‌های اضافی	استفاده از پی‌بست‌های ضمیری	مطلوبت فعل با فعل	مطلوبت فعل با مفعول	مطلوبت فعل با مفعول	حالت‌نمایی مفعولی	حالت‌نمایی کتابی	حالات‌های مختلف پسوند جمع	جنس دستوری	
+	-	-	+	-	+	+	+	+	کربنی
+	-	-	- / +	-	+	+	+	+	اشتهرادی
+	-	-	+	-	-	+	+	+	هزارودی
+	+	-	-	+	-	+	+	+	تاکستانی
-	-	+	-	+	-	-	-	-	جوبنی
-	-	+	-	+	-	-	-	-	گیلکی

پیوست

فهرست کوته‌نوشت‌ها

۱	first person	Obl	OblIQUE
۲	second person	Pl	PlURAL
۳	third person	PN	proper name
Dir	direct	Poss	Possessive
F	feminine	Post	Postposition
Gen	genitive	Prs	Present
Imp	imperative	Pst	Past
M	masculine	Sg	Singular

منابع

- ایزدی‌فر، ر. ۱۳۹۱. «عوامل تأثیرگذار بر مطابقت مفعولی در زبان تاتی اشتهاردی»، در *مجموعه‌مقالات نخستین همایش ملی زبان و زبان‌شناسی، به کوشش ع. کوپال، ش. مدرس خیابانی و ج. یعنی‌بی‌درازی، ج. ۱، تهران: نویسه‌پارسی: ۴۷-۵۸*.
- _____ ۱۳۹۴. بررسی نظام انطباقی در گروه زبانی تاتی، پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بولی‌سینای همدان.
- پورهادی، م. ۱۳۸۵. زبان گیلکی. رشت: فرهنگ ایلیا.
- درزی، ع. و م. دانای طوس. ۱۳۸۳. «ساخت غیرشخصی در گویش گیلکی شهرستان لاهیجان»، *گویش‌شناسی*، (۲): ۳۶-۱۷.
- راسخ‌مهند، م. ۱۳۸۸. «نگاهی رده‌شناختی به پی‌بست‌های ضمیری در زبان تاتی»، *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۱ (۱): ۱۰-۱.
- رستمی سماک، م. ع. درزی، و م. دانای طوس. ۱۳۹۵. «ساخت غیرشخصی در گیلکی شهرستان لنگرود»، *جستارهای زبانی*، (۳۴): ۱۱۹-۱۴۲.
- رضایتی کیشه‌حاله، م. و ج. سبزعلیپور. ۱۳۸۶. «ساخت ارگتیو در گویش تاتی خلخال»، *ادب‌پژوهی*، (۱): ۸۹-۱۰۸.
- رضایتی باعیدی، ح. ۱۳۸۰. معرفی زبان‌ها و گویش‌های ایران. تهران: آثار.
- سبزعلیپور، ج. ۱۳۸۹. زبان تاتی (توصیف گویش تاتی رودبار). رشت: فرهنگ ایلیا.
- _____ ۱۳۹۲ الف. «شکل‌های فروپاشی ساخت ارگتیو در زبان‌های تاتی، تالشی و گیلکی»، *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، (۵): ۱۶۷-۱۸۲.
- _____ ۱۳۹۲ ب. «تمایز جنس مؤنث و مذکر در گویش تاتی خلخال»، *زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*، (۲): ۶۵-۸۹.

سبزعلیپور، ج. و ر. ایزدی‌فر. ۱۳۹۳. «نظام حالتنمایی در گویش تاتی خلخال»، *جستارهای زبانی*، ۱۰۳-۱۲۳: (۲۰)

علیزاده جوبنی، ع. ۱۳۸۹. فرهنگ گویش تاتی روبار زیتون، رستم آباد، رحمت آباد...، رشت: فرهنگ ایلیا. کاظم‌پور، ر. ۱۳۸۹. توصیف ساختهای غیرشخصی در گویش تاتی روبار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران. لکوک، پ. ۱۳۸۳. «گویش‌های حاشیه دریای خزر و گویش‌های شمال غرب ایران». در راهنمای زبان‌های ایرانی، ویراستار ر. اشیمت، ترجمه ح. رضایی باغبیدی و دیگران، تهران: ققنوس: ۵۱۵-۴۸۹.

یارشاطر، ا. ۱۳۵۴. «آذری». *دانشنامه ایران و اسلام*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب: ۶۱-۶۹

Stilo, D. L. 1981. "The Tati Language Group in the Sociolinguistic Context of Northwestern Iran and Transcaucasia". In *Iranian Studies*, Vol. 14, (3/4): 137-187.

Thomason, S. G. 2001. *Language Contact - An Introduction*, Edinburgh University Press.

Windfuhr, G. 1990. "Cases". In *Encyclopædia Iranica*, Vol V, Fasc. 1, California: Mazda: 25-37.

Yar-Shater, E. 1969a. *A Grammar of Southern Tati Dialects*. The Hague: Mouton.

_____. 1969b. "Distinction of the Feminine Gender in Southern Tati". In: *Studia classica et orientalia Antonino Pagliaro oblate*. III. Roma: 281- 301.

_____. 1970. "The Tati dialects of Tarom". In W.B. Henning Memorial Volume. M. Boyceand I. Gershevitch eds. London: Lund Humphries: 451-467.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال اول، دوره دوم، پیروزستان ۱۳۹۵، شماره پیپر ۲

بررسی مؤلفه های توالی واژه و همبستگی آنها با توالی مفعول / فعل در گویش تاتی گیفان، براساس دیدگاه رده شناختی درایر

دکتر ندا هدایت 

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۱۶

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲۲

چکیده

توالی های غالب در گویش تاتی دهستان گیفان خراسان شمالی که اساساً گونه ای مفعولی فعلی است، و همبستگی این توالی ها و ترتیب مفعول و فعل براساس دیدگاه های درایر به سادگی تبیین شدنی نیست. به عبارت دیگر، با توجه به نتایج کلی به دست آمده از بررسی های درایر، گویش گیفانی در مورد همبستگی در چهار توالی، به جز توالی موصوف صفت مانند اقلیت زبانی موجود در نمونه آماری درایر عمل می کند که نسبت به زبان هایی که ارتباط معنی دار بین توالی های مطرح شده و توالی فعل و مفعول را اثبات می کنند، درصد کمتری دارند. از طرفی چون برخی از این توالی ها به صورت های مختلف و آزادانه در تاتی گیفان به کار می روند، همبستگی ممکن بین آنها و ترتیب مفعول و فعل نیز که خود به دو صورت بنیادی مفعول، فعل و غیربنیادی فعل، مفعول کاربرد دارد تا حدی نسبی است. به طور کلی به نظر می رسد به دلیل تنوع در ترتیب فعل و مفعول در این گویش شاهد تنوع در دیگر توالی های هسته و وابسته مربوط به آن نیز هستیم.

واژگان کلیدی: توالی مفعول فعل، رده شناسی، تاتی گیفان، توالی واژه، همبستگی توالی ها

 nhedayatins@yahoo.com

۱. استادیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین - پیشوای

۱- مقدمه و پیشینهٔ پژوهش

گونه‌های مختلفی از زبان تاتی در بخش‌هایی از شمال خراسان مانند سخواست، راز، گیفان و... رایج است و تحقیقات پراکنده‌ای درباره آنها انجام شده‌است؛ پژوهشی پیرامون فرهنگ عامه و گویش مردم سخواست (اکبرزاده، ۱۳۸۸)، موقعيت جغرافیایی و اجتماعی گیفان (بروشکی، ۱۳۹۰)، گویش تاتی شمال خراسان (صفرزاده، ۱۳۸۶)، «بررسی واژه‌هایی از گویش تاتی شمال خراسان در آثار مولانا» (ایمان‌پور و اکبرزاده، ۱۳۸۸)، «بررسی گویش تاتی رویین» (نوروززاده، ۱۳۸۹)، بررسی ویژگی‌هایی صرفی و نحوی تاتی گیفان (هدایت، ۱۳۹۱ الف)، «نقش پس‌اصافه و حرف اضافه در گویش تاتی گیفان» (هدایت، ۱۳۹۱ ب)، «حذف واکه و قلب واچی در تصریف فعل در گویش تاتی گیفان» (هدایت، ۱۳۹۴)، «بررسی ضمایر انعکاسی در گویش تاتی رازی» (رزمگه و محمدی، ۱۳۹۵) و «ساختمان فعل در تاتی شمال خراسان (کنعانی، ۱۳۹۵ الف)، «ویژگی‌های آوازی و فرایندهای واج‌شناسی تاتی شمال خراسان» (کنunanی، ۱۳۹۵ ب) از مهم‌ترین پژوهش‌ها در این حوزه است.

تاتی گیفان از گونه‌های تاتی خراسان است و در دهستان گیفان، در ۸۶ کیلومتری بجنورد در خراسان شمالی رایج است. دهستان گیفان کاملاً کوهستانی است و در دامنه قسمتی از رشته‌کوه‌های آلا DAG در شمال غربی خراسان و شمال بجنورد واقع است. بررسی ویژگی‌های صرفی و نحوی گویش تاتی گیفان نشان می‌دهد که این گویش در واژگان و ساختار با گویش‌های تاتی جنوبی شباهت‌هایی دارد (هدایت، ۱۳۹۱ الف: ۱۹۴-۲۰۴).

پیکرهٔ زبانی گویش گیفان با ۱۵ گویشور: ۱۱ زن؛ سه نفر ۳۵ تا ۴۰، دو نفر حدود ۵۰، دو نفر حدود ۶۰، دو نفر بیش از ۷۰، و دو نفر بیش از ۸۰ ساله، و ۴ مرد؛ یک نفر ۲۰، یک نفر ۵۰، و دو نفر بالای ۷۵ ساله به دست آمد. در میان گویشوران زن، ۲ نفر دیپلمه و کارشناس، ۲ نفر زیر دیپلم و بقیه بی‌سواد بودند. در مردان، ۱ نفر دانشجو، ۱ نفر دیپلمه و بقیه بی‌سواد بودند. البته گویشوران دیگری نیز به جمع‌آوری داده‌ها کمک کردند. داده‌ها با پرسش‌نامه، مصاحبه و گوش دادن به گفت‌وگوی گویشوران گردآوری گردید. پرسش‌نامه‌ها برگرفته از کامری و اسمیت^۱ (۱۹۷۷)، راهنمای گردآوری گویش‌های فرنگستان (۱۳۹۰)، زمردیان (۱۳۸۶)، و یارشاطر (۱۹۶۹) تهیه شده‌است. داده‌ها ضبط، ثبت، دسته‌بندی و آوانگاری^۲ گردید. داده‌های این تحقیق از پیکرهٔ زبانی موجود استخراج شد و برای بررسی و تبیین تعدادی از توالی‌های ممکن واژه در پنج جفت از عناصر دستوری گویش گیفانی: گروه اسامی‌حرف

1. B. Comrie and N. Smith

2. word order

اضافه؛ هسته اسمی-بند موصولی؛ مضارف-مضارف‌الیه؛ فعل-گروه حرف‌اضافه‌ای^۲؛ و موصوف-صفت به کار رفت، و نیز امکان همبستگی آنها با توالی فعل و مفعول براساس دیدگاه‌های رده‌شناختی درایر^۳ (۱۹۹۱ و ۱۹۹۲) بررسی شد.

۲- مبانی نظری

گرینبرگ^۴ (۱۹۶۶: ۷۶) با بررسی و مقایسه ۳۰ نمونه از زبان‌های دنیا، گونه‌ای رده‌شناسی طرح کرد که عوامل بنیادی ویژه‌ای از توالی واژه‌ها را در بر گرفت. وی آن را رده‌شناسی توالی بنیادی^۵ نامید. یکی از معیارها در این رده‌شناسی وجود پیش‌اضافه در مقابل پس‌اضافه است و معیار دیگر، ترتیب نسبی فاعل، فعل و مفعول در جمله‌های خبری با فاعل و مفعول اسمی^۶ است. به نظر گرینبرگ اکثریت گسترده‌ای از زبان‌ها توالی‌های متعددی دارند اما فقط یکی از آنها غالب است. به لحاظ منطقی شش توالی ممکن وجود دارد: فاعل-فعل-مفعول؛ فاعل-مفعول-فعل؛ فعل-فعل-مفعول؛ فعل-مفعول-فاعل؛ مفعول-فاعل-فعل؛ و مفعول-فعل-فاعل^۷، اما به اعتقاد او تنها سه توالی اول به‌طور طبیعی بعنوان توالی‌های غالب به کار می‌روند و سه نوع دیگر یا وجود ندارند و یا بسیار نادرند.

لمن^۸ (۱۹۷۳ و ۱۹۷۸) و ونممن^۹ (۱۹۷۴ و ۱۹۷۶) این شش نوع توالی را به دو نوع مفعول-فعل و فعل-مفعول تجزیه کردند. ایده نهفته در این کار پارامتر اصلی ترتیب فعل و مفعول است و اینکه جایگاه فاعل اهمیتی ندارد. سه توالی: فعل-فاعل-مفعول؛ فعل-مفعول-فاعل؛ و فاعل-فعل-مفعول به این دلیل در زیرمجموعه مقوله اصلی فعل-مفعول قرار می‌گیرند که در دیگر ویژگی‌های توالی واژه شبیه یکدیگرند و با زبان‌های مفعولی، فعلی تفاوت دارند (نقل شده در درایر، ۱۹۹۱: ۴۴۴).

برخی زبان‌شناسان، از جمله کامری (۱۹۸۱: ۱۹۸۹، ۹۰: ۱۹۸۹، ۹۵-۹۴، ۹۶: ۱۹۸۹، ۹۶-۹۵)، ملینسون و بلیک^{۱۰} (۱۹۸۱: ۳۷۹)، و بیش از همه هاکینز^{۱۱} (۱۹۸۰: ۱۹۸۳؛ ۱۹۹۹: ۳۰) به ادغام سه نوع زبان با توالی‌های پیش‌گفته در یک مقوله فعل-مفعول انتقاد کرده‌اند. همه آنها معتقدند شواهد

1. genetive

2. prepositional phrase

3. Dryer

4. Greenberg

5. basic order typology

6. nominal

7. SVO, SOV, VSO, VOS, OSV, OVS

8. Lehmann

9. Vennemann

10. Mallinson and Blake

11. Hawkins

موجود ادعای اینکه زبان‌های دارای توالی فاعل- فعل- مفعول، و زبان‌های دارای توالی فعل- فعل- مفعول، و فعل- مفعول- فعل از یک الگو پیروی می‌کنند را اثبات نمی‌کند (نقل شده از درایر، ۱۹۹۱: ۴۴۴).

به باور درایر (۱۹۹۱: ۴۴۴) گرچه این نقدها خالی از اعتبار نیست اما حق با لمن و ونم من است؛ با در نظر گرفتن برخی استثناهای روش، ویژگی‌های توالی واژه در زبان‌های دارای ترتیب فعل- فعل- مفعول تفاوت‌های ناچیزی با زبان‌های دارای توالی فعل- فعل- مفعول، و فعل- مفعول- فعل دارد. به نظر او با در نظر گرفتن بسیاری از ویژگی‌های توالی واژه می‌توان به یک تفاوت اساسی در زبان‌های فعلی- مفعولی، و مفعولی- فعلی رسید.

به نظر درایر (همان‌جا) با توجه به تعداد زیاد ویژگی‌های توالی واژه، تفاوت اساسی میان زبان‌های فعلی- مفعولی و زبان‌های مفعولی- فعلی است. وی اصطلاح فعل آغازین^۱ را برای زبان‌هایی استفاده می‌کند که در آنها فعل و مفعول عموماً پس از فعل واقع می‌شوند. این نه تنها زبان‌هایی که به طور مشخص دارای ترتیب فعل- فعل- مفعول یا فعل- مفعول- فعل‌اند، بلکه زبان‌هایی که هر دو توالی را دارند و نیز زبان‌های دارای توالی فعل- فعل، و فعل- مفعول را در بر می‌گیرد. او در مقابل، اصطلاح فعل پایانی^۲ را برای زبان‌هایی به کار می‌برد که فعل و مفعول در آنها عموماً پیش از فعل قرار می‌گیرد. این اصطلاح زبان‌های دارای ترتیب فعل- مفعول- فعل و زبان‌های دارای توالی مشخص فعل- فعل، و مفعول- فعل را در بر می‌گیرد.

بیشتر بحث‌های درایر (۱۹۹۱) براساس پایگاه داده‌های توالی واژه او است که اطلاعات مربوط به ترتیب واژه در ^۳ ۶۰ زبان را در بر می‌گیرد. در زبان‌های فعل پایانی و فعل آغازین همگانی‌های بدون استثنایافت می‌شود، اما چنین همگانی‌هایی در زبان‌های دارای ترتیب غالب فعل- فعل- مفعول و در نتیجه زبان‌های فعلی- مفعولی نیست.

آمار درایر (۱۹۹۲) از ۶۲۵ زبان نشان می‌دهد کدام جفت از عناصر دستوری با ترتیب مفعول- فعل / فعل- مفعول ارتباط دارند. روش وی برای تعیین امکان همبستگی بین دو پارامتر توالی واژه با استفاده از چند جدول آماری بیان می‌شود.

یکی از پارامترهای درایر (۱۹۹۲: ۸۳) برای ترتیب فعل و مفعول، توالی اسم و حرف اضافه^۳ است. کلمه‌ای حرف اضافه محسوب می‌شود که با یک گروه اسمی ترکیب شود و ارتباط معنایی آن گروه اسمی را با فعل در جمله نشان دهد. دو نوع اولیه از حروف اضافه،

1. v-initial

2. v-final

3. adposition

پیش‌اضافه^۱ و پس‌اضافه^۲ هستند. پیش‌اضافه پیش از گروه اسمی و پس‌اضافه پس از گروه اسمی می‌آید (درایر، ۲۰۰۵: ۳۴۶).

برخی از زبان‌ها هر دو نوع حرف اضافه را دارند. در بعضی از آنها حروف اضافه خاصی هم به عنوان پیش‌اضافه و هم به صورت پس‌اضافه کاربرد دارند، اما در اکثر این‌گونه زبان‌ها، برخی حروف اضافه همیشه پیش‌اضافه و برخی همواره پس‌اضافه‌اند. در برخی اگر تعداد یکی از انواع پیش‌اضافه یا پس‌اضافه بیشتر باشد و یا کاربرد بیشتری داشته باشد، آن نوع غالب است (همان‌جا).

به باور درایر (۱۹۹۲: ۸۳) جابه‌جایی دو پارامتر مفعول- فعل / فعل، مفعول و پیش‌اضافه / پس‌اضافه به یکدیگر وابسته است. وی (همان: ۸۵) می‌گوید شواهد محکمی هست که نشان می- دهد بین جفت عناصر حرف اضافه، گروه اسمی و توالی فعل و مفعول همبستگی وجود دارد. در شش خانواده زبانی^(۲) تعداد زبان‌های مفعولی- فعلی و پس‌اضافه‌ای بیش از زبان‌های مفعولی- فعلی و پیش‌اضافه‌ای است. بنابراین گرایش به کاربرد پس‌اضافه در زبان‌های مفعولی- فعلی به لحاظ آماری معنی‌دار است. این در حالی است که تعداد زبان‌های فعلی- مفعولی و پیش‌اضافه‌ای بیش از زبان‌های فعلی- مفعولی و پس‌اضافه‌ای است و به لحاظ آماری گرایش معنی‌داری به کاربرد پیش‌اضافه نسبت به پس‌اضافه در زبان‌های فعلی- مفعولی مشهود است. بنابراین می‌توان گفت زبان‌های مفعولی- فعلی پس‌اضافه‌ای‌اند و زبان‌های فعلی- مفعولی پیش‌اضافه‌ای.

درایر (۱۹۹۲: ۸۶) با جدول آماری پارامتر توالی هسته‌اسمی و بند موصولی نشان می‌دهد که گرچه در تعدادی از زبان‌های مفعولی- فعلی توالی بند موصولی- هسته‌اسمی کاربرد دارد اما رخداد توالی هسته‌اسمی- بند موصولی نسبت به بند موصولی- هسته‌اسمی در این زبان‌ها بیشتر است. در حالی که گرایش بسیار بالایی به ترتیب هسته‌اسمی- بند موصولی در زبان‌های فعلی- مفعولی دیده می‌شود و فقط یک زبان دارای توالی بند موصولی- هسته‌اسمی است. به باور درایر (همان: ۸۷) بدین دلیل که ترتیب بند موصولی- هسته‌اسمی به لحاظ آماری در زبان‌های مفعولی- فعلی بیش از زبان‌های فعلی- مفعولی است، بین ترتیب هسته‌اسمی و بند موصولی و ترتیب فعل و مفعول ارتباط وجود دارد.

پارامتر دیگری که درایر مطرح می‌کند توالی جفت مضاف- مضافق‌الیه است. آمار درایر (همان: ۹۱) نشان می‌دهد که در میان زبان‌های مفعولی- فعلی گرایش بسیار بالایی به توالی

1. preposition
2. postposition

مضاف‌الیه-مضاف وجود دارد. در حالی که تمایل کاربرد ترتیب مضاف-مضاف‌الیه در میان زبان‌های فعلی-مفعولی آنقدر بالا نیست، اما تعداد زبان‌های فعلی-مفعولی با ترتیب مضاف-مضاف‌الیه بیش از زبان‌هایی است که دارای ترتیب مضاف‌الیه-مضاف باشند. آمار نشان می‌دهد همبستگی معنی‌داری بین ترتیب فعل-مفعول و ترتیب مضاف-مضاف‌الیه وجود دارد.

از طرفی، همبستگی تنگاتنگی بین توالی فعل و مفعول و ترتیب فعل و گروه حرف اضافه‌ای وجود دارد (همان: ۹۲). در واقع، این جفت از عناصر قوی‌ترین همبستگی را با توالی فعل و مفعول نشان می‌دهند. گروه‌های حرف‌اضافه‌ای در زبان‌های مفعولی-فعلی معمولاً قبل از فعل می‌آیند و در زبان‌های فعلی-مفعولی غالباً پس از فعل واقع می‌شود.

درایر (همان: ۹۵) می‌گوید: «زبان‌شناسان بسیاری معتقدند که ترتیب موصوف و صفت با ترتیب فعل و مفعول مرتبط است و صفاتی که اسمی را توصیف می‌کنند الگوساز مفعول^(۳) هستند». لمن (۱۹۷۳) و نمن (۱۹۷۴b) هر دو معتقدند که زبان‌های فعلی-مفعولی دارای توالی موصوف-صفت هستند و زبان‌های مفعولی-فعلی صفت را پیش از موصوف به کار می‌برند. اما به نظر درایر (۱۹۸۸a) دلیلی برای این ارتباط وجود ندارد. آمار درایر در مقاله ۱۹۹۲ نیز نشان می‌دهد که شواهدی برای گرایش زبان‌های مفعولی-فعلی به ترتیب صفت-موصوف وجود ندارد. در مقابل، در پنج خانواده از شش خانواده، موصوف-صفت ترتیب رایج در زبان‌های مفعولی-فعلی است. به همین ترتیب زبان‌های فعلی-مفعولی نیز تمایلی به ترتیب موصوف-صفت ندارند. درست است که بسامد خانواده‌های زبانی با ترتیب فعل-مفعول و موصوف-صفت بیش از زبان‌های فعلی-مفعولی با ترتیب صفت-موصوف است اما این ترتیب فقط در سه منطقه از شش منطقه رایج‌تر است. در واقع، به طور متوسط ترتیب صفت-موصوف در زبان‌های فعلی-مفعولی بیشتر است (درایر، ۱۹۹۲: ۹۵-۹۶).

۳- تحلیل داده‌ها

در این بخش توالی فعل و مفعول و سپس دیگر توالی‌های مطرح شده را در گویش تاتی گیفان توصیف، و ارتباط ممکن میان آنها را با توجه به دیدگاه‌های درایر بررسی و تبیین می‌کنیم.

۱-۱- توالی فعل و مفعول

درایر (۴۴: ۲۰۰۳) معتقد است زبان‌های هندواریانی در میان زبان‌های هندواروپایی دارای ترتیب مفعول-فعل‌اند. ترتیب غالب واژه‌ها در جمله‌های خبری در گویش گیفانی نیز فاعل-

مفعول- فعل است که بر اساس تعریف درایر (۴۴۴: ۱۹۹۱) جزء زبان‌های فعل‌پایانی و یا زبان‌های دارای ترتیب مفعول- فعل هستند. نشانه حالت غیرفعالی^۱ در این گونه زبانی -ræ- و صورت کوتاه شده آن -æ- است. نمونه‌هایی از این ترتیب در مثال‌های زیر آمده است:

(۱)	<u>melidʒ-a</u>	<u>gændəm-a</u>	<u>hæmæ-ræ</u>	bord-aen.
	شج- برد (فعل)	حالت غیرفعالی- همه (وابسته اسمی) جمع- گندم (مفعول)	جمع- مورچه ^(۲)	مورچه‌ها همه گندم‌ها را بردند.

(۲)	<u>hær ruz</u>	<u>?ænæ-m</u>	<u>he:li-ræ</u>	me-rruy-æ.
	اشم-روب-نمد کامل (فعل)	حالت غیرفعالی- حیاط (مفعول)	واژه‌بست ملکی اشم-مادر روز هر	مادرم هر روز حیاط را جارو می‌کند.

این گونه زبانی تمایل به کاربرد ترتیب فعل- مفعول در تمام جمله‌ها و نیز استفاده از فعل پس از فعل در برخی جمله‌های خبری و غالباً جمله‌های سؤالی و تعجبی دارد. به بیانی دیگر، علاوه‌بر توالی فعل- مفعول- فعل و توالی فعل- مفعول که کاربرد فراوان دارد، ترتیب مفعول- فعل- فعل نیز در تعدادی از جمله‌ها هست و این با وجود ترتیب مفعول- فعل- فعل در برخی جمله‌های است. از آنجاکه جایگاه فعل در این ترتیب‌ها از دیدگاه درایر اهمیتی ندارد، در گیفانی گرایش به کاربرد ترتیب فعل- مفعول نیز وجود دارد. نمونه‌هایی از ترتیب فعل- مفعول در مثال‌های زیر:

(۳)	<u>qormæ</u>	<u>me-kæd</u>	<u>guſt-a-ræ</u>	?u zænækæ.
	آن حالت غیرفعالی- جمع- گوشت (مفعول)	کرد- نمود ناقص قورمه (فعل)	آن زن گوشت‌ها را قورمه می‌کرد.	

(۴)	<u>dɪnæ</u>	<u>poy</u>	<u>me-kæd</u>	<u>dʒe:z-a-ræ</u> .
	حالت غیرفعالی- جمع- گردو (مفعول)	کرد- نمود ناقص تقسیم (فعل)	دیروز	دیروز گردوها را تقسیم می‌کرد.

از میان ۷۵ جمله دارای فعل و مفعول، که از پیکره زبانی استخراج شدند، ۵۹ جمله مفعولی- فعلی، و ۱۶ جمله فعلی- مفعولی بودند.

۲-۳- گروه اسمی و حرف اضافه (نوع حرف اضافه)

گویش گیفانی دارای هر دو نوع حرف اضافه؛ پیش‌اضافه و پس‌اضافه به عنوان نشانه حالت غیرفعالی است.

1. oblique case

۱-۲-۳- پس اضافه

پس اضافه -ræ و صورت کوتاه‌شده آن؛ æ- به عنوان نشانه حالت‌نمای غیرفعالی در گیفانی به کار می‌رود. این پس اضافه که معمولاً نشانه مفعول صریح است جایگاه خود را به عنوان نقش‌نمای مفعول متهمی، غیرصریح و بهره‌ور همچنان حفظ کرده است. پس اضافه -ræ/-æ- به اسم افروده می‌شود و معنی به، از، در، با و برای دارد. علاوه بر æ- نقش‌نمای -a- و -ki- گاه di- نیز به عنوان پس اضافه و نشان‌دهنده نقش مفعول غیرصریح در گیفانی به چشم می‌خورد. مثال ۵ پس اضافه -ræ/-æ- را به عنوان نقش‌نمای مفعول صریح و مثال‌های ۶ تا ۱۲ نقش پس اضافه به عنوان نقش‌نمای مفعول غیرصریح نشان می‌دهد:

(۵) le:fnali-ræ de dærga mu-zær-aen.

۳شج- گذار- نمود کامل کمد (بی‌درب) در حالت غیرفعالی- لحاف‌تشک
لحاف‌تشک را در کمد (بی‌درب) می‌گذارند.

(۶) ?æbu-m ?ætæ-m-æ dow dad.

داد ناسزا به- واژه‌بست ملکی ۱ش-م- پدر (غیرفعالی) واژه‌بست ملکی ۱ش-م- عمو
عمویم به پدرم ناسزا گفت.

(۷) me:mu-m-æ χoʃ ne-dar-əm.

۱ش-م- دار- پیشوند نفی خوش از- واژه‌بست ملکی ۱ش-م- مادرشوهر (غیرفعالی)
از مادرشوهرم خوشم نمی‌آید.

(۸) ?ætæ-m hæmæ-ræ yæki dʒe:z royi me-n-æ^(۴).

۳ش-م- کردن- نمود کامل راهی گردو یکسان برای- همه (غیرفعالی) واژه‌بست ملکی ۱ش-م- پدر
پدرم برای همه یکسان گردو می‌فرستد.

(۹) ?I medʒi-ræ mojæ qæza poχtæ kon-əm.

۱ش-م- کن بخته این
باید با این عدس غذا ببزم.

(۱۰) tarik-ə ?æmud-əm.

در تاریکی (غیرفعالی) ۱ش-م- آمد در تاریکی آمد.

(۱۱) ?orus-ət χod-ki ma-st.

واژه‌بست فعلی ۳ش-م- ما
از- خود (غیرفعالی) عروست از خود ماست.

(۱۲) ?əw-di ?æmud-əm.

از- آب (غیرفعالی) ۱ش-م- آمد از حمام بیرون آمد.

پس‌اضافه‌های -a و -ki- و -di- تنها در مثال‌های ۱۰ تا ۱۲ و نمونه‌های مشابه مشاهده شد.
پس‌اضافه -ræ/-æ- در حالت بهره‌ور بیش از حالت‌های دیگر کاربرد دارد. این داده‌ها گواهی می‌دهد که پس‌اضافه در گیفانی برای نشان دادن مفعول متممی، غیرصریح و بهره‌ور هنوز نقشی چشم‌گیر دارد.

۲-۲-۳- پیش‌اضافه

پیش‌اضافه در گویش گیفانی بسامد بالایی دارد زیرا نقش مفعول متممی، غیرصریح، بهره‌ور و ... را نشان می‌دهد. داده‌ها وجود حداقل ۱۲ پیش‌اضافه را تأیید می‌کند. برخی بدون نشانه/ کسره اضافه به کار می‌روند و برخی معمولاً با آن در گفتار سریع گویشوران، گاه نشانه اضافه حذف می‌شود. برخی از پیش‌اضافه‌ها و مفاهیم آنها عبارت‌اند از: be و vær (بهای)، de (در)، ge:r-ə (زیر)، ?ændær/?ændæri (داخل)، ?æz (از)، χod-ə (با)، te-y-ə (ته / زیر)، bala/y (دور)، piʃt-ə/pæs-ə (پشت) و piʃ-ə (جلو / پیش). در مثال‌های زیر که کاربرد پیش‌اضافه‌ها را در جمله نشان می‌دهد مفعول غیرصریح به واسطه پیش‌اضافه حالت غیرفعالی گرفته است:

(۱۳) tay-ʃ-æ be deræχt de-m-bæst.

بست- نمود ناقص - پیشوند فعلی درخت به حالت غیرفعالی - واژه‌بست ملکی اش- م- کره‌اسب
کره‌اسبش را به درخت می‌بست.

(۱۴) ?i piræmærd hæmfæ de χow -s.

واژه‌بست فعلی اش- م- است- خواب

این پیرمرد همیشه در خواب است.

(۱۵) ta pegæ ?eʃqelæ ?ændæri tʃælæk kæd-əm.
تا تکه‌چوب سحر داخل بخاری گُنده‌ای
اشج- کرد

تکه‌چوب داخل بخاری گُنده‌ای گذاشت.

(۱۶) ?i zemen ?æz

واژه‌بست فعلی اش- م- است- واژه‌بست ملکی اش- م- براذرشوهر

این زمین مال براذرشوهرم است.

(۱۷) peʃek min-ə miʃ-a me-gæst.
نشانه اضافه میان گربه جمع- موش گشت- نمود ناقص

گربه لابه‌لای موش‌ها می‌گشت.

پیش‌تر آمد با توجه به نمونه آماری درایر اساساً زبان‌های مفعولی فعلی پس‌اضافه‌ای، و زبان‌های فعلی مفعولی پیش‌اضافه‌ای‌اند. در گویش گیفانی، علی‌رغم وجود توالی بنیادی

مفهول- فعل تعداد پیش‌اضافه (۱۲)، بیش از تعداد پس‌اضافه (۴) است. اما نقش پس‌اضافه ^{-æ/-ræ-} به عنوان نقش‌نمای مفعول صریح و غیرصریح در این گویش تاکنون حفظ شده‌است؛ در داده‌ها، ۷۳ مورد ترتیب پیش‌اضافه- گروه اسمی و ۲۲ مورد ترتیب گروه اسمی- پس‌اضافه دیده شد. از طرفی توالی فعل- مفعول نیز کاربرد فراوانی در این گویش دارد. بنابراین، گرچه شاید نتوان پیش‌اضافه‌ای بودن گویش گیفان را کاملاً به گرایش کاربرد توالی فعل- مفعول نسبت داد، یا به دلیل بسامد نسبتاً بالای رخداد پس‌اضافه، آن را اساساً پس‌اضافه‌ای در نظر گرفت، اما می‌توان گفت در این گونه زبانی به دلیل وجود دو توالی ممکن برای فعل و مفعول هردو نوع حرف اضافه وجود دارد.

۳-۳- هسته‌ اسمی و بند موصولی

بندهای موصولی در گویش گیفانی به لحاظ نحوی پس‌اسمی ^۱ اند و بند موصولی (وابسته)^۲ که با ضمیر موصولی *ke* آغاز می‌شود پس از اسم (هسته)^۳ می‌آید. برخلاف زبان فارسی معیار که مرجع بند موصولی با تکواز وابسته ^{-æ}- ترکیب می‌شود، مرجع بند موصولی در گیفانی یا بدون تکواز به کار می‌رود و یا در مواردی نادر با واکه ^{-ə} کوتاه ^{-ə}- بیان می‌شود. عدد *yæ/yæk* و صفت‌های اشاره ^{?u} و ^{?i} معمولاً پیش از هسته‌ اسمی یا گروه اسمی می‌آیند و جای تکواز ⁻ⁱ- را می‌گیرند. ضمیرها و جمله‌های بیان‌کننده کلیت مستثنایند. نمونه‌هایی از جمله‌های موصولی: (۱۸) ^{?u} *betʃæ [ke me-rgi-y-æ^(۴)] gosnæ-s.*

واژه‌بست فعلی ^۳ش-م- است- گرسنه [ش-م- گریه کردن- نمود ناقص که] بچه آن بچه‌ای که [دارد] گریه می‌کند، گرسنه است.

(۱۹) <i>moyæ χodə yæk</i>	<i>piræmærd-ə</i>	<i>?æssə ?æz gifun</i>
باید با یک	از نشانه نکره- پیرمرد	گیفان اصلًا که
<i>bedær no-ʃod-æ]</i>	<i>səwvæt kon-i.</i>	
ش-م- شد- پیشوند نفی بدر	کن صحبت	۲ ش-م- کن صحبت

باید با پیرمردی که اصلًا از گیفان خارج نشده‌است، صحبت کنی.

بندهای موصولی تحدیدی^۴ نسبت به بندهای موصولی بدلی^۵ و آزاد کاربرد بیشتری در گویش دارند. این بندها را می‌توان به لحاظ ساختاری براساس اینکه گروه اسمی، به عنوان

1. postnominal

2. dependent

3. head

4. restrictive relative clauses

5. appositive

موضوع فعل بند پایه، فاعل یا مفعول باشد به دو گروه تقسیم کرد. این طبقه‌بندی ربطی به موضوع فعل بند ندارد.

اگر مرجع بند موصولی، مفعول فعل در بند پایه باشد، یک ضمیر منفصل مفعولی هم مرجع پس از بند موصولی می‌آید. به عبارت دیگر، مرجع بند موصولی در این موقعیت دو بار در بند اصلی ذکر می‌شود که در صورت تکرار لزوماً به صورت ضمیر ظاهر می‌شود. در این صورت پس اضافه -æ/-ræ به ضمیر افزوده می‌شود نه به مرجع بند موصولی:

(۲۰) deræxt [ke ?æz hæmæ bozorg bud] værtſe ?u-ræ
حالت غیرفعالی-آن چرا [بود] بزرگتر همه از [که] درخت آن
qæ:t kæd-æn?^(۷)

چرا درختی را که از همه بزرگتر بود، قطع کردند. ۳شج-کرد قطع

(۲۱) hær le:fnali [ke χosbid-əm] ?u-ræ χodə χodəm me-bær-əm.
اشم-بر-نمود کامل (آینده) خودم با حالت غیرفعالی-آن [اشم-خوابید که] لحافت‌شک هر
هر لحافت‌شکی را که در آن خوابیدم با خودم می‌برم.

این در حالی است که اگر مرجع بند موصولی مفعول فعل این بند و فاعل فعل بند پایه باشد، کاربرد ضمیر مفعولی برای اشاره به آن مرجع در بند موصولی اختیاری است.

(۲۲) ?u tʃez-æ [ke mo-yost-əm] χærid-əm.
اشم-خرید [اشم-خواست-نمود کامل که] حالت غیرفعالی-چیز آن
چیزی را که می‌خواستم خریدم.

(۲۳) ?u mærd [ke tə ?u-ræ didi] ?ætæ-m bud.
بود واژه‌بست ملکی اشم-پدر [اشم-دیدی حالت غیرفعالی-او تو که] مرد آن
مردی که تو (او را) دیدی بایام بود.

در مثال اول ضمیر مفعولی در بند موصولی وجود ندارد اما ضمیر مفعولی ?u-ræ در مثال دوم به مرجع بند موصولی یعنی mærd ?u اشاره می‌کند.

گرچه به باور درایر (۱۹۹۲: ۸۷) بین ترتیب هسته اسمی-بند موصولی و فعل-مفعول همبستگی وجود دارد، اما این ارتباط به اندازه همبستگی در نوع حرف‌اضافه قوی نیست. گرچه تعداد زبان‌های مفعولی- فعلی دارای ترتیب هسته اسمی-بند موصولی از زبان‌های مشابه، با ترتیب بند موصولی- هسته اسمی بیشتر است، اما کاربرد هسته اسمی پیش از بند موصولی- تمایل غالب در زبان‌های فعلی- مفعولی است. به طور کلی، تمایل به کاربرد ترتیب بند موصولی-

هسته اسمی در زبان‌های مفعولی- فعلی بیشتر از زبان‌های فعلی- مفعولی است. داده‌ها توالی بنیادی هسته اسمی- بند موصولی را در گویش گیفانی که اساساً گونه‌ای مفعولی- فعلی است تأیید می‌کند. هر ۲۶ مثال از پیکره زبانی، این ترتیب را دارد و هیچ داده‌ای امکان کاربرد اسم را پس از بند موصولی در گیفانی نشان نداد.

۴-۳- مضاف و مضافقی

ساخت اضافی در گویش گیفانی به دو صورت بیان می‌شود. مضاف (هسته) با واکه بی‌تکیه^۵، یعنی نشانه اضافه، یا بدون آن به مضافقیه (وابسته) می‌پیوندد. مضاف معمولاً پس از مضافقیه و در مواردی پیش از آن به کار می‌رود. نشانه اضافه، بیشتر زمانی به کار نمی‌رود که اسم حاکم^۱ (مضاف) به واکه ختم شود. در این صورت فقط همخوان میانجی *y* به اسم می‌پیوندد:

(۴۴) zebun-ə	gifuni-y-ə	ma	زبان گیفانی ما
نشانه اضافه- واج میانجی- گیفانی	نشانه اضافه- ما	ضمیر ملکی- ما	
mədgəw-y	ma		ماده گاو ما
واج میانجی- گاو ماده	ضمیر ملکی- ما		
betʃe-y	?ækæ-m		
واج میانجی- بچه	واژه‌بست ملکی اش- برادر		بچه برادرم
tærnəw-y-(ə)	?əw		
نشانه اضافه- واج میانجی- ناودان	آب		ناودان آب

اگر واژه مختوم به واکه تک‌هجایی باشد علاوه‌بر همخوان میانجی نشانه اضافه^۶ نیز لزوماً می‌آید:

(۴۵) gəw-y-ə	tʃopon	ma	گاو چوپان ما
نشانه اضافه- واج میانجی- گاو	چوپان	ضمیر ملکی- ما	
?əw-y-ə	tʃə		
نشانه اضافه- واج میانجی- آب	چاه		آب چاه

ترتیب غالب ساخت اضافی در این گویش مضاف، مضافقیه است. در موارد بسیاری (حداقل ۲۰ مثال از ۶۰ مثال) نیز مضافقیه پیش از مضاف آمده که برخی حاصل فرایند فک اضافه است. در این صورت نشانه اضافه کاربردی ندارد و اگر ترکیب اضافی نقش مفعول مستقیم داشته باشد، پس اضافه *-rae/-æ-* یک بار پس از مضافقیه و بار دیگر پس از اسم

1. governing

حاکم می‌آید. در صورت فاعلی بودن این ترکیب، در مواردی نشانه -æ/-ræ- به کار می‌رود که فقط پس از مضاف‌الیه می‌آید. در اکثر موارد یک ضمیر متصل شخصی که با مضاف‌الیه هم‌مرجع است به اسم می‌پیوندد. در مثال‌های زیر، ترکیب اضافی در سه جمله اول نقش فاعلی و در دو جمله بعدی نقش مفعولی دارد:

(۲۶) ?æte-y mæ hæniz baq-əʃ ne-ræsid-æ.

آشم-رسید-پیشوند نفی و اژه‌بست ملکی آشم-باغ (مضاف) هنوز من واج میانجی- پدر (مضاف‌الیه) هنوز [محصولات] باغ پدرم نرسیده است.

(۲۷) ?æsb ?æz tævlæ sær-əʃ bedær ʃod.

شد بهدر واژه‌بست ملکی آشم-سر (مضاف) طولیه از اسب (مضاف‌الیه) سر اسب از طولیه بیرون آمد.

(۲۸) ?u-ræ fæ:m ferasæt χub-əs

واژه‌بست فعلی آشم-است-خوب فهم فراست حالت غیرفعالی- او
فهم و فراست او خوب است.

در مثال ۲۸، ترکیب اضافی، با وجود کاربرد حالت‌نمای غیرفعالی، فاعل است.

(۲۹) berar-m-æ sær-ʃ-æ teraxt-aen.

حالت غیرفعالی-واژه‌بست ملکی آشم-سر (مضاف) حالت غیرفعالی-واژه‌بست ملکی آشم-برادر (مضاف‌الیه) آشم-تراشید. سر برادرم را تراشیدند.

(۳۰) kizæ-ræ dær-ʃ-æ va ko dæ boχo.

بخور و بازن حالت غیرفعالی-واژه‌بست ملکی آشم-در (مضاف) حالت غیرفعالی-کوزه (مضاف‌الیه) در کوزه را بازن و بخور.

این نوع توالی اضافی (فک اضافه)، که در مثال‌های ۲۶ تا ۳۰ به کار رفته است، معمولاً

زمانی رخ می‌دهد که ترکیب اضافی پیش از فعل بیاید. اگر ترتیب مضاف‌الیه-مضاف پس از حرف اضافه واقع شود معمولاً پس اضافه -æ/-ræ- به کار نمی‌رود.

(۳۱) ʃaxbænd -æ be gəw sær -əʃ

واژه‌بست ملکی آشم سر (مضاف) گاو (مضاف‌الیه) به شاخ‌بند
de-m-bænd-aen.

آش-ج-بند-نمود کامل-پیشوند فعلی شاخ‌بند را به سر گاو می‌بندند.

به باور درایر (۹۱: ۱۹۹۲) در میان زبان‌های مفعولی-فعلی گرایش بسیار زیادی به توالی

مضاف‌الیه-مضاف وجود دارد. از طرفی گرچه تعداد زبان‌های دارای ترتیب فعل-مفعول و مضاف‌الیه-مضاف کم نیست، اما بیشتر زبان‌های فعلی-مفعولی توالی مضاف-مضاف‌الیه دارند.

پس باید دید چقدر از این همبستگی در گویش گیفانی وجود دارد. داده‌ها نشان می‌دهد که توالی بنیادی در ساخت اضافی این گویش مضاف-مضاف‌الیه است. بنابراین با توجه به توالی‌های بنیادی، باز گویش گیفانی از قاعده کلی درایر تبعیت نمی‌کند. البته کاربرد توالی مضاف‌الیه-مضاف نیز در این گونه زبانی گسترده‌تر است، اما بسامد کاربرد آن به حدی نیست که بتوان آن را ترتیب بنیادی در نظر گرفت. رخداد توالی فعل-مفعول نیز کم‌بسامد نیست.

۵-۳- فعل و گروه حرف اضافه‌ای

مفعول‌های غیرصریح یا گروه حرف اضافه‌ای (وابسته) از نوع پیش‌اضافه با بسامد بالا پس از فعل (هسته) به کار می‌روند. در ۲۳ جمله از ۴۰ جمله پیکره زبانی، ترتیب فعل، گروه پیش‌اضافه‌ای مشاهده شد. اگر حرف اضافه پس از اسم واقع شود (پس‌اضافه) گروه حرف اضافه‌ای معمولاً قبل از فعل می‌آید. نمونه‌هایی از ترتیب فعل و گروه پس‌اضافه‌ای پیش‌تر در مثال‌های ۶ تا ۱۲ آمد.

مثال‌های ۳۲ تا ۳۷ رخداد گروه پیش‌اضافه‌ای پس از فعل را نشان می‌دهند:

(۳۲) *yoremtseqæ-ræ* *berez* *píſe* *gøw-a.*

جمع- گاو (مفعول غیرصریح) جلو بریز (فعل، امری) بونجه
حال غیرفعالی- یونجه بونجه را جلوی گاوها بریز.

(۳۳) *hæmæ-ræ* *bedær kæd-ø* *?æz* *hæm.*

هم (مفعول غیرصریح) از ۳ش-م- کرد بهدر (فعل)
همه کار را رو به راه کرد.

(۳۴) *ne-ft-i* *?ændær* *tʃællæk-ta.*

واژه‌بست ملکی ۲ش-م- بخاری گنده‌ای (مفعول غیرصریح) داخل ۲ش-م- افت- پیشوند نفی (فعل، امری)
داخل بخاری گنده‌ای تان نیفتی.

(۳۵) *?ætæ-m* *qæſ kæd-æ bud* *?æz* *gosnægæri.*

گرسنگی (مفعول غیرصریح) از بود- اسم مفعول- کرد غش (فعل) واژه‌بست ملکی ۱ش-م- پدر
پدرم از گرسنگی غش کرده بود.

(۳۶) *qeleft-æ* *mu-zær-æ* *bala* *kelæ.*

اجاق (مفعول غیرصریح) روی ۳ش-م- گذار- نمود ناقص (فعل) حالت غیرفعالی- قابل‌مه
قابل‌مه را روی اجاق [اگلی] می‌گذارد.

(۳۷) *?u ke:* *ne-m-r-æ* *?ændæri* *he:li.*

حیاط (مفعول غیرصریح) داخل ۳ش-م- رو- نمود ناقص- پیشوند نفی (فعل) کبک آن
آن کبک داخل حیاط نمی‌رود.

به باور درایر (۹۹۲: ۹۲) این جفت از عناصر قوی ترین همبستگی را با توالی فعل و مفعول دارد. گروه‌های حرف‌اضافه‌ای در زبان‌های مفعولی- فعلی معمولاً قبل از فعل می‌آیند و در

زبان‌های فعلی-مفعولی غالباً پس از فعل، گرچه گیفانی اساساً مفعولی-فعلی است، و گرایش به کاربرد ترتیب فعل-مفعول در آن زیاد است، اما گروه حرف‌اضافه‌ای از نوع پیش‌اضافه معمولاً پس از فعل به کار می‌رود. بنابراین بار دیگر همبستگی ترتیب گروه حرف‌اضافه‌ای و فعل با توالی فعل و مفعول در این گویش با قاعدة کلی درایر تبیین نمی‌شود.

۳-۶- موصوف و صفت

صفت در گیفانی به سه صورت ساده، مرکب و مشتق نمود پیدا می‌کند. جایگاه صفت، به عنوان وابسته، اساساً پس از موصوف، یعنی هسته، و یا پیش از فعل ربطی است، اما در مواردی پیش از موصوف نیز قرار می‌گیرد. مثال‌های ذیل نمونه‌هایی از ترتیب قرار گرفتن صفت پس از فعل را نشان می‌دهد:

(۳۸) ?ængir-ə	<u>siya</u>	seren-əs.	واژه‌بست فعلی ۳-ش-م- است- شیرین
نشانه اضافه- انگور	سیاه (صفت)		انگور سیاه شیرین است.
(۳۹) ?I baq mæ:sul-ə	<u>qænimæt</u>	dar-æ.	۳-ش-م- دار
این نشانه اضافه- محصول	غنیمت (صفت)		این باغ محصول فراوان دارد.
(۴۰) ?I pe:ræn-ə <u>qəʃæng-æ</u>	?æz kedʒa jord-i?		۲-ش-م- آورد کجا از حالت غیرفعالی- قشنگ (صفت) نشانه اضافه- پیراهن این
			این پیراهن قشنگ را از کجا آوردی؟

در مثال‌های زیر صفت پیش از اسم به کار رفته است. از میان ۳۰ داده از پیکره زبانی تنها

۳ مورد با ترتیب صفت-موصوف مشاهده شد:

(۴۱) yæk <u>xordiyæ</u>	qeleft-əs	dæ.	حرف تأکید واژه‌بست فعلی ۳-ش-م- است- قابلیمه
کوچک (صفت)			یک قابلیمه کوچک است دیگر.
(۴۲) <u>ræmæti</u>	?ænæ-t	porbodon bud.	دادا بود
خدابیامرز (صفت)	واژه‌بست ملکی ۲-ش-م- مادر		مادر خدابیامرزت دانا بود.

البته در برخی کلمات مرکب مانند *piræ-mærd* (پیرمرد)، *qæræ-zæn* (پیرزن)، *pelæn-poyæ* (نردهان)، *qæftæ-guʃ* (نوعی خورش) و *ʃurba* (بی‌خیال) نیز صفت پیش از موصوف واقع می‌شود.

حال باید دید گیفانی جزء کدام دسته از گونه‌های زبانی درایر قرار می‌گیرد. به باور درایر (۱۹۹۲) شاهدی برای گرایش زبان‌های مفعولی- فعلی به ترتیب صفت- موصوف نیست. با توجه به مقاله دیگر درایر (۱۹۸۸a) نیز ارتباطی معنی‌دار میان توالی اسم و صفت از یک طرف و توالی فعل و مفعول از طرف دیگر وجود ندارد. در مقابل، در پنج خانواده از شش خانواده زبانی مطالعه‌شده‌ی، ترتیب رایج در زبان‌های مفعولی- فعلی، موصوف- صفت است. به‌هر حال، نتایج کار درایر (۱۹۹۲) نشان می‌دهد که هر دو گونه زبان‌های مفعولی- فعلی و فعلی- مفعولی بیشتر تمایل به کاربرد توالی موصوف- صفت دارند. در گویش گیفانی صفت، جز موارد نادری که پیش از موصوف واقع می‌شود و یک کلمه مرکب می‌سازد، غالباً پس از فعل می‌آید. بنابراین باز هم شاهد یک گونه زبانی هستیم که بدون در نظر گرفتن ترتیب فعل و مفعول در آن گرایش به کاربرد توالی موصوف- صفت وجود دارد. از طرفی این ترتیب گواهی رد ادعای لمن (۱۹۷۴b) و ونم (۱۹۷۴c) است مبنی بر اینکه زبان‌های فعلی- مفعولی دارای توالی موصوف- صفت‌اند و زبان‌های مفعولی فعلی صفت را پیش از موصوف به کار می‌برند.

۴- نتیجه‌گیری

بررسی داده‌ها در این پژوهش امکان وجود توالی‌های هسته- وابسته و نیز وابسته- هسته را در گویش گیفانی نشان می‌دهد. بسامد رخداد این توالی‌ها در دو جدول زیر آمده است:

جدول ۱: بسامد رخداد توالی‌های مفعول- فعل

فعال، مفعول	مفعول، فعل	توالی / مؤلفه
۱۶ (٪۲۱)	۵۹ (٪۷۹)	مفعول / فعل

جدول ۲: بسامد رخداد توالی‌های هسته- وابسته در مؤلفه‌های مطالعه‌شده

توالی / مؤلفه	گروه اسمی- حرف اضافه	هسته اسمی- بند موصولی	مضاف- مضاف‌الیه	فعل- گروه حرف اضافه‌ای	صفت- موصوف
هسته- وابسته	۷۳ (٪۷۷)	۲۶ (٪۱۰۰)	۴۰ (٪۶۷)	۲۳ (٪۵۷/۵)	۲۳ (٪۸۸/۵)
وابسته- هسته	۲۲ (٪۲۳)	—	۲۰ (٪۳۳)	۱۷ (٪۴۲/۵)	۳ (٪۱۱/۵)

داده‌های جدول ۱ نشان می‌دهد که گویش تاتی گیفانی دارای ترتیب غالب مفعول- فعل در جمله است (٪۷۹) و نیز تمایل به کاربرد توالی فعل- مفعول نیز بسیار در آن به چشم می‌خورد (٪۲۱). با توجه به وجود ۱۲ پیش‌اضافه در مقابل ۴ پس‌اضافه (با در نظر گرفتن این نکته که پس‌اضافه *-rae/-æ*- چند حالت غیرصریح را نشان می‌دهد) و بسامد کاربرد ۷۳ ترتیب پیش‌اضافه- گروه اسمی (٪۷۷) در مقابل ۲۲ ترتیب گروه اسمی- پس‌اضافه (٪۲۲) در داده‌های

پیکرهٔ زبانی، تمایل غالب در این گویش، علی‌رغم رخداد توالی بنیادی مفعول- فعل به کاربرد پیش‌اضافه است. به دلیل ثابت نبودن ترتیب واژه‌ها در این گویش، که به نوعی غالباً دو آرایش هسته-وابسته و وابسته-هسته را در بر می‌گیرد، هم‌بستگی بین این توالی‌ها، از اصل مطرح شده در ایر مبنی بر پس‌اضافه‌ای بودن زبان‌های فعلی-مفعولی تبعیت نمی‌کند.

داده‌های جدول ۲ توالی بنیادی هسته‌اسمی-بند موصولی (هسته-وابسته) را در گویش گیفانی، که اساساً گونه‌ای مفعولی-فعلی است، تأیید می‌کند. گرچه در نمونه آماری در ایر هم‌بستگی بیشتری بین زبان‌های فعلی-مفعولی و ترتیب هسته‌اسمی-بند موصولی وجود دارد، اما در زبان‌های مفعولی-فعلی نیز تمایل به کاربرد این ترتیب دیده می‌شود. گویش گیفانی، مانند زبان‌هایی مفعولی-فعلی عمل می‌کند که در آمار مربوط به اثبات هم‌بستگی نسبی بین این توالی‌ها نقشی ندارند.

داده‌های مؤلفه ساخت اضافی در جدول ۲ نشان می‌دهد که توالی غالب در این گویش مضaf- مضaf‌الیه (هسته-وابسته) است (۶۷٪). بنابراین با توجه به توالی‌های بنیادی بار دیگر گویش گیفانی از قاعدة کلی در ایر مبنی براینکه در میان زبان‌های مفعولی-فعلی گرایش بسیار بالایی به توالی مضaf‌الیه- مضaf وجود دارد تبعیت نمی‌کند. گرچه نمی‌توان گستردگی کاربرد توالی مضaf‌الیه- مضaf را در این گونه زبانی نادیده گرفت. این ترتیب در حداقل ۲۰٪ جمله مشاهده شد، اما بسامد کاربرد آن به حدی نیست که بتوان آن را ترتیب بنیادی دانست. علی‌رغم اینکه گویش گیفانی اساساً مفعولی-فعلی است، گروه حرف‌اضافه‌ای از نوع پیش‌اضافه معمولاً پس از فعل (هسته) به کار می‌رود (۵۷٪). هم‌بستگی توالی گروه حرف‌اضافه‌ای و فعل با توالی فعل و مفعول در این گویش از تمایل غالب در نمونه آماری در ایر تبعیت نمی‌کند. گروه پس‌اضافه‌ای غالباً پیش از فعل می‌آید.

در ایر (۱۹۸۸a و ۱۹۹۲) ثابت کرده‌است که هم‌بستگی معنی‌داری میان توالی موصوف و صفت از یک طرف و توالی فعل و مفعول از طرف دیگر وجود ندارد. بیشتر زبان‌ها اعم از مفعولی-فعلی و فعلی-مفعولی گرایش به کاربرد توالی موصوف- صفت (هسته-وابسته) دارند. رخداد توالی بنیادی موصوف- صفت در گویش تاتی گیفان نیز بسامد بالایی دارد (۸۸٪). از میان ۳۰ داده پیکرهٔ زبانی تنها در ۳ مورد ترتیب صفت- موصوف مشاهده شد (۱۱٪). موارد دیگری از ترتیب دوم را می‌توان در برخی کلمات مرکب یافت.

گویش تاتی گیفان به لحاظ آرایش واژه‌ها گویشی انعطاف‌پذیر است و دیدگاه‌های در ایر «تبیین‌کننده رفتار آن نیست» (دبیر مقدم، ۱۳۹۲: ۱۲۸)، با توجه به نتایج کلی به دست آمده از

بررسی‌های درایر، گویش گیفانی در مورد همبستگی موجود میان چهار توالی به جز توالی موصوف-صفت مانند اقلیت زبانی در نمونه زبانی درایر عمل می‌کند که درصد کمتری نسبت به زبان‌هایی دارند که همبستگی معنی‌دار بین توالی‌های مطرح شده و ترتیب فعل و مفعول را اثبات می‌کنند. از طرفی چون برخی از این توالی‌ها به صورت‌های مختلف و آزادانه در این گویش به کار می‌روند، همبستگی ممکن بین آنها و توالی مفعول و فعل نیز که خود به دو صورت بنیادی مفعول-فعل و غیربنیادی فعل-مفعول کاربرد دارد تا حدی نسبی است. به هر حال به نظر می‌رسد به دلیل داشتن تنوع در ترتیب فعل و مفعول در این گویش شاهد تنوع در دیگر توالی‌های هسته و واپسخواه مربوط به آن نیز هستیم.

پی‌نوشت

۱. برای آوانگاری مثال‌های این مقاله از فونت Ipa-samد Uclphon1 SILDoulosl Regular استفاده شده است.
۲. درایر (۱۹۹۱: ۴۵۱) زبان‌های مطالعه‌شده‌اش را به گروه‌های تکوینی/ریشه‌ای/تاریخی تقسیم می‌کند و آنها را خانواده (genera) می‌نامد، که اساساً به زیرمجموعه‌های خانواده زبانی هندواروپایی مربوط می‌شود.
۳. درایر (۱۹۹۲: ۸۷) می‌گوید: اگر یک جفت از عناصر X و Y به گونه‌ای باشند که ترتیب و قوع X پیش از Y در زبان‌های فعلی-مفعولی نسبت به زبان‌های مفعولی-فعلی به طور معنی‌داری بیشتر باشد، جفت $\{X, Y\}$ چفت ارتباطی (correlation pair) است و با توجه به این ارتباط، X الگوساز فعل (verb patterner) و Y الگوساز مفعول (object patterner) است.
۴. برای ترجمه سطر زیر آوانگاری‌ها (interlinear) از الگوی دییر مقدم (۱۳۹۲) استفاده شده است. شرح کوتاه‌نوشته‌ها در پیوست آمده است.
۵. درباره این فعل نک. هدایت، ۱۳۹۱ الف: ۱۲۶.
۶. درباره این فعل نک. هدایت، ۱۳۹۴: ۵۲.
۷. در این مثال کلمه پرسشی *værtſe* (چرا) پس از بند پیرو به کار رفته است.

پیوست

کوتاه‌نوشته‌ها

معنا	نشانه	معنا	نشانه
اول شخص جمع	۱شج	اول شخص مفرد	۱شم
دوم شخص جمع	۲شج	دوم شخص مفرد	۲شم
سوم شخص جمع	۳شج	سوم شخص مفرد	۳شم

منابع

- اکبرزاده، ه. ۱۳۸۸. پژوهشی پیرامون فرهنگ عامه و گویش مردم سنخواست، مشهد: طنین قلم.
- ایمانپور، م. و هـ اکبرزاده. ۱۳۸۸. «بررسی واژه‌ای از گویش تاتی شمال خراسان در آثار مولانا»، اولین همایش آموزش زبان فارسی و زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- بروشکی، م. ۱۳۹۰. موقعیت جغرافیایی و اجتماعی تات‌نشین گیفان، مشهد: پژوهش توسعه دبیر مقدم، م. ۱۳۹۲. رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران: سمت.
- راهنمای گردآوری گویش‌ها برای گنجینه گویش‌های ایرانی. ۱۳۹۰. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی.
- رزمگه، ر. و س. محمدی. ۱۳۹۵. «بررسی ضمایر انعکاسی در گویش تاتی رازی: رویکرد رده‌شناسی واژنحوی»، نخستین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی کرانه جنوبی دریای خزر، دانشگاه گیلان.
- زمردیان، ر. ۱۳۸۶. راهنمای گردآوری و توصیف گویش‌ها، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- صفرازاده، ح. ۱۳۸۶. «پژوهشی در گویش تاتی شمال خراسان و کاربرد آن در تصحیح و شرح متون ادب فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، (۱۵۹): ۶۹-۹۷.
- کنعانی، ا. ۱۳۹۵‌الف. «ساختمان فعل در گویش تاتی شمال خراسان»، نخستین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی کرانه جنوبی دریای خزر، دانشگاه گیلان.
- _____. ۱۳۹۵‌ب. «ویژگی‌های آوازی و فرایندهای واچ‌شناسی گویش تاتی شمال خراسان»، نخستین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی کرانه جنوبی دریای خزر، دانشگاه گیلان.
- نوروززاده، ش. ۱۳۸۹. «بررسی گویش تاتی رویین واقع در شهرستان اسفراین و کاربرد آن در تصحیح و شرح متون ادب فارسی»، همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران، دانشگاه سمنان.
- هایات، ندا. ۱۳۹۱‌الف. بررسی ویژگی‌های صرفی و نحوی گویش‌های تاتی گیفان، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.
- _____. ۱۳۹۱‌ب. «نقش پس اضافه و حرف اضافه در گویش تاتی گیفان: یک نگاه رده‌شناخنی»، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران، ج ۲: ۸۸۸-۸۹۹. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- _____. ۱۳۹۴. «حذف واکه و قلب واژی در تصریف فعل در گویش تاتی گیفان»، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، دوره جدید، (۵): ۳۵-۵۸.
- Comrie, B. 1981. *Language universals and Linguistic Typology*. Chicago: University of Chicago Press.
- _____. 1989. *Language universals and Linguistic Typology*. 2nd edn. Chicago: University of Chicago Press.

- Comrie, B., & N. Smith. 1977. «Lingua Descriptive Studies: Questionnaire». *Lingua*, (42): 1-72.
- Dryer, M. S. 1988a. «Object-Verb Order and Adjective-Noun Order: Dispelling a Myth.» *Lingua*, (74): 185-217.
- _____. 1991. «SVO Languages and the OV/VO Typology». *Journal of Linguistics* (27): 443-482.
- _____. 1992. «The Greenbergian Word Order Correlations». *Language* (68): 81-138.
- _____. 2003. «Word order in Sino-Tibetan languages from a typological and geographical perspective». In Graham Thurgood and Randy LaPolla (eds.) *The Sino-Tibetan languages*. London/New York: Routledge: 43-55.
- _____. 2005. «Order of adposition and noun phrase». In *The World Atlas of Language Structures*, edited by Martin Haspelmath, Matthew S. Dryer, David Gil, and Bernard Comrie. Oxford University Press.
- Greenberg, J. H. (ed.) 1966. *Universals of Language*, London: MIT Press.
- Hawkins, John A. 1980. «On implicational and distributional universals of word order.» *Journal of Linguistics* (16): 193-235.
- _____. 1983. *Word Order Universals*. New York: Academic Press.
- Lehmann, Ch. 1973. «A Structural Principle of Language and its Implications.» *Lg.* (49): 42-66.
- Lehmann, W.P. 1978. «The Great Underlying Ground-plans», in Lehmann, W.P. (ed.), *Syntactic typology. Studies in the phenomenology of language*. Hassocks, Sussex, Harvester Press: 3-55.
- Mallinson, G., & B. J. Blake. 1981. *Language Typology*. Amsterdam: North-Holland.
- Vennemann, T. 1974a. «Analogy in Generative Grammar: The Origin of Word Order». in: Luigi Heilmann, ed., *Proceedings of the Eleventh International Congress of Linguists, Bologna-Florence, Aug. 28 - Sept. 2, 1972*: 79-83.
- _____. 1974b. «Theoretical Word Order Studies: Results and Problems», *Papiere zur Linguistik* (7): 5-25.
- _____. 1976. «Categorial Grammar and the Order of Meaningful Elements», in: Alphonse Juillard, ed., *Linguistic Studies Offered to Joseph Greenberg on the Occasion of his Sixtieth Birthday*, Saratoga, California (Anma Libri), 615-634.
- Yar-Shater, E. 1969. *A Grammar of Southern Tati Dialect*, The Hague and Paris: Mouton and CO.

Word Order Parameters and their Correlation with Object/Verb Order Based on Dryer's Typology: Evidence from Tāti Dialect of Gifān

Dr. Neda Hedayat^{1✉}

Received: 2016/7/12

Accepted: 2017/3/6

The dominant word orders in the tāti dialect of Gifān, spoken in Bojnourd (Northern Khorāsān province) dialect, which is basically an Object/Verb (OV) variety, and the correlation of the word orders as well as the object / verb order are not easily explained according to Dryer's views. In other words, findings showed that, considering the correlation with the four word orders except a noun and its qualifying adjective (Mosuf and Sefat), the tāti dialect of Gifān behaves like the minority of languages in Dryer's sample, which have a smaller percentage, comparing with those languages that exhibit the significant correlation with the mentioned word orders and the VO one. Since some of the aforementioned word orders are used freely in the tāti dialect of Gifān, the correlation between these pairs of elements with the basic OV order and non-basic VO order is relative. In general, it seems that due to variety in the VO order in this dialect, there are variety in the other sequences of head and their determiners.

Key words: Correlation, Object-Verb (OV) Order, Typology, Taāi Dialect of Gifān, Word Order Parameters

1. (PhD), Islamic Azad University (Pishvā Branch)

nhedayatins@yahoo.com ✉

The influence of language contact on the morphological and syntactic characteristics of the Rudbari dialect of Tati

Rāhele Izadifar^{1✉}

Received: 2016/6/22

Accepted: 2017/1/14

The Rudbari dialect of Tati is among the dialects of Tati which is spoken in some areas in Rudbar (Guilan province). Stilo (1981) grouped the Tati dialect of Rudbar along with all Tati, Taleshi, Vafsi, Alviri and Vidari dialects in one group called Tatic, but he believes that the Rudbari dialect of Tati is transitional to Guilaki which is one of the Caspian languages. The goal of this article was to use some morphological and syntactic characteristics of Rudbari dialect of Tati to show how this dialect is different from other dialects of Tati and how it is transitional to Guilaki. The Juboni version of Rudbari dialect of Tati was chosen for this study. This dialect is nowadays spoken in the Jubon village which is located in the Southern Rostam Abad in the central part of Rudbar district. This study showed that Juboni has different morphological and syntactic characteristics from other dialects of Tati.

Key words: Tati, Rudbari, Juboni, Guilaki, Language Contact

1. graduated from Bu-Ali Sinā University, Hamedān, Irān

raheleh.izadifar@gmail.com ✉

The Linguistic and Content Features of Southern Taleshi Colloquial Couplets

Fereshteh Aliani^{1✉}
Dr. Firouz Fazeli²

Received: 2017/1/24

Accepted: 2017/3/6

The colloquial couplets consisting of four lines are the most common Iranian poetic form. They are considered as the reminiscent of Sassanid era syllabic poem. Historically, the couplet has been associated with music and this also indicates its antiquity. Couplet, which is also called ‘Fahlaviat’, has an exoteric language, simple rhythm, and fluent structure. It is tied with emotion, thought, and life of peoples. Therefore, through studying the couplets of any people, the intellectual, spiritual, lexical, and linguistic atmosphere of that people could be discovered. In this article, a sample of twenty-four couplets which were selected from among four hundred collected couplets of people from southern Talesh was studied from aesthetic, linguistic, and content perspectives. Most of the couplets have been the material for music and singing, and they have changed linguistically; so that the old words and phrases are seen less among them.

Key words: Colloquial Poetry, Couplet, Music, Song, Southern Taleshi.

1. PhD Candidate in Persian Language and Literature, University of Guilan
fereshteh.aliани@gmail.com ✉
2. (PhD), University of Guilan

The expression of possession in Taleshi

Dr. Mehrdād Naghzguye Kohan^{1✉}

Received: 2016/7/14

Accepted: 2016/10/10

This paper aims to provide a typological account of nominal and predicative possession constructions in Taleshi. It follows the typological framework of Aikhenvald (2013), where different attested strategies for the expression of nominal and predicative possession along with their corresponding functions are touched on. As far as nominal possession constructions in Taleshi are concerned, four strategies are used to exhibit the relationship of possessor and possessee in a noun phrase: a. juxtaposition, a possessor ending in a vowel precedes the possessee; b. possessor can be marked by number-sensitive oblique case-markers (*i-* for singular and *-u* for plural), or alternatively, replaced by six different possessive pronouns, c. marking the possessee with a pronominal pertensive clitic along with related information on number and person of the possessor; d. both possessor and possessee may be marked. This is done by replacing the possessor with the suppletive pronoun of *əštan* and the attachment of a pronominal pertensive clitic to the possessee. Just like nominal possession, predicative possession in Taleshi is also expressed in different types of constructions, including native existential and copular constructions where the characteristics of the so-called H-constructions are evident. In Mâsâli, a borrowed possessive verb of *dâše* 'to have' is also attested.

Key words: Nominal Possession, Predicative Possession, Typology, Taleshi

1. (PhD), Buali Sinā University

mehrdad.kohan@basu.ac.ir



The semantic study and classification of Persian parts of speech based on Lieber's theory

Dr. Abbāsali Āhangar^{1✉}
Ebrāhim Morādi²

Received: 2016/9/11

Accepted: 2017/1/14

To classify lexical items, Lieber (2004, 2009) proposes seven semantic features, i.e., («material», «dynamic», «IEPS = inferable eventual position or state», «Loc = Location», «B = Bounded», «CI = Composed of Individuals» and a principle called «Co-indexation Principle». In this theory, each lexical item has one semantic skeleton (composed of one/more primitives and one/more arguments) and a semantic body (composed of encyclopedic knowledge of the speaker about the lexical item). Co-indexation is a device to tie together the arguments of the parts of the compound or derived items. The purpose of this study was to study and classify the Persian parts of speech based on Lieber's semantic theory. Following Lieber, this research, based on the «material» and «dynamic» features, classifies the semantic category of Substance/ Thing/Essence in Persian into four sub-categories, based on «dynamic», «IEPS» and «Loc» features classifies the semantic category of Situations into six sub-categories and based on «IEPS» and «Loc» features, classifies the semantic category of Relations into four sub-categories. The results of the study on Persian showed that various syntactic categories e.g. verbs and prepositions or verbs and nouns have common semantic features, as well and this outcome supports Lieber's semantic classification.

Key words: Parts of Speech, Semantic Skeleton, Semantic Body, Semantic Feature, Semantic Category

1. (PhD), University of Sistān and Baluchestān

ahangar@english.usb.ac.ir ✉

2. PhD Candidate in General Linguistics at University of Sistān and Baluchestān

Argument structure of di-transitive verbs in Hawrami Kurdish

Jabbār Mirāni ^{1✉}
Dr. Gholāmhosein Karimi Doostān ²

Received: 2016/6/15

Accepted: 2016/10/10

The argument structure of di-transitive verbs in Iranian languages has been studied less than what it deserves. A lot of studies in this concern have been devoted to two kinds of constructions containing di-transitive verbs in English, called double object constructions and double complement constructions. Studies in other languages have compared them with those of English. However, in Hawrami Kurdish, there are two sorts of these verbs called main di-transitive verbs and subsidiary double object constructions. The aim of this paper was to investigate the argument structure of the main di-transitive verbs in Hawrami with due attention to determining their categorization, syntactic structure and semantic realization. These verbs were divided into two kinds of possessive transfer and location transfer and then they were described. A sample of both kinds of verbs was analyzed under theoretical framework of Minimalist Program (MP)/Distributed Morphology (DM). The results showed that the argument structure of both kinds of verbs becomes compatible with that of low ApP structure proposed by Pylkkanen with some revisions. Furthermore, there are more similarities and some differences between the argument structure of these two kinds of verbs, regarding their categorization, syntactic structure and semantic realization.

Key words: Hawrami Kurdish, Argument Structure, Ditransitive Verbs, Categorization, Syntactic Structure, Semantic Realization, Minimalist Program (MP)/Distributed Morphology (DM)

1. PhD Candidate at University of Tehrān
2. (PhD), University of Tehrān

jabarm40@gmail.com ✉

Verb system in Kalāsuri dialect

Dr. Changiz Mowlāee^{1✉}

Received: 2016/7/27

Accepted: 2017/1/14

The verbal system of Kalāsuri dialect has some peculiarities and characteristics that put it in contrast with Persian language and other Iranian southwestern dialects. In some cases, they, even, make it distinct from relative dialects such as Harzani, Tāleshi, Tākestani, Chālestani, Eshthārdi, Sagzāri, etc. The above mentioned dialects constitute the northwestern branch of the Iranian languages which are probably all descended from ancient Āzari. Some of these characteristics that seem to be important in language studies could be mentioned here: firstly, in the verb system of this dialect, the present stem has been subjected to gradual decline and accordingly some present verb forms are constructed from past stem. Secondly, the indicative present and past progressive are constructed from infinitive. Thirdly, the intransitive simple past and present perfect are the same in form, but they are just distinguished by accent, and finally the present participle is used as future stem. These issues and some other peculiarities would be discussed in this article in detail.

Key words: Iranian Dialects, Ancient Āzari, Iranian Northwestern Dialects, Kalāsuri Dialect, Verb System

1. (PhD), University of Tabriz

chmowlaee@tabrizu.ac.ir



Two - Level Word Acronyms in Persian

Dr. Bashir Jam^{1✉}

Received: 2016/6/22

Accepted: 2017/1/14

Acronyming is one of the word-formation processes. In general terms, there are two types of acronyms; initialisms and word acronyms. An initialism is read and pronounced as a spelling or as a sequence of letters, while a word acronym is pronounced as a single ordinary word. Two-level word acronym is a type of word acronym used by organizations and social groups to suggest some aspect of their purpose or objective. Two-level word acronym expresses meaning on two levels, i.e., as an acronym and as a simple word. This research aimed at the introduction and analysis of some Persian two-level word acronyms whose application is increasing among Iranian organizations and social groups. Furthermore, in this paper, it is argued that the formation of two-level word acronyms which makes the written form and the pronunciation of an actual word and an acronym the same as each other, is a type of semantic extension in the form of polysemy.

Key words: Acronym, Word Acronym, Two-Level Word Acronym, Polysemy.

1. (PhD), Shahrekord University

B_jam47@yahoo.com



Comparative codicology of the Manuscripts of Nafsatolmasdoor-e Zeydari-ye Nasawi based on the hierarchical analytic process

Dr. Mohammadali Khazānedārloo¹
Behrooz Soltāni^{2✉}

Received: 2015/2/28

Accepted: 2016/10/10

Investigation and confrontation of manuscripts and determining their level of correctness, originality and priority of manuscript in comparative codicology are among the main challenges of the editors that due to the long process of the confrontation and difficulty of final decision on criteria, a simplified resolution is considered for them. Hierarchical analysis, using mathematical and psychological techniques, can assist the editor in multi-criteria decision making and reaching the most logical goal. This research investigates the prescription of the quadruple substitutions of corrected Nafsatolmasdoor Zeydari-ye Nasavi, using Expert Choice 11. The criteria was developed out of the suggestions of Bengel and Griesbach and based on the categorization of the corrected Yazdgerdi substitutions, and paired scales and comparisons adjusted according to the expertized suggestions of Bengel and Griesbach and their criteria. The investigations showed that the quadruple prescriptions of this correction are derived at least out of two different origins, and expert choice hierarchical analyses showed the priority of the «C» prescription over the other three versions. Considering the kinship probability of the prescriptions «Hat», «Kar», «Mi», the readings that are selected based on the text sameness of these prescriptions are problematic.

Key words: Hierarchical Analytic Process, Correction of Texts, Comparative Codicology, Nafsatolmasdoor-e Zeydari-ye Nasawi, Substitution Prescription

1. (PhD), University of Guilan
2. PhD Candidate in Persian Language and Literature at
University of Guilan

behrouz.soltani@yahoo.com ✉



University of Guilan

Semianual

Persian Language and Iranian Dialects

1st Year, Vol. 2, No.2 (Tome 2)
Fall - Winter 2016-2017

English Abstracts

Comparative codicology of the Manuscripts of Nafsatolmasdoor-e Zeydari-ye Nasawi based on the hierarchical analytic process	2
M. Khazānedārloo, B. Soltāni	
Two - Level Word Acronyms in Persian	3
B. Jam	
Verb system in Kalāsuri dialect	4
C. Mowlāee	
Argument structure of di-transitive verbs in Hawrami Kurdish	5
J. Mirāni, G. Karimi Doostān	
The semantic study and classification of Persian parts of speech based on Lieber's theory	6
A. Āhangar, E. Morādi	
The expression of possession in Taleshi	7
M. Naghzguye Kohan	
The Linguistic and Content Features of Southern Taleshi Colloquial Couplets	8
F. Aliani, F. Fazeli	
The influence of language contact on the morphological and syntactic characteristics of the Rudbari dialect of Tati	9
R. Izadifar	
Word Order Parameters and their Correlation with Object/Verb Order Based on Dryer's Typology: Evidence from Tāti Dialct of Gifān	10
N. Hedayat	



University of Guilan

Semianual

Persian Language and Iranian Dialects

(Former Adab Pazhuhi)

1st Year, Vol. 2, No.2 (Tome 2)
Fall - Winter 2016-2017

Concessionaire: University of Guilan

Managing Director: Dr. Firooz Fazeli

Editor -in-Chief: Dr. Moharram Rezayati Kishekhaled

Editorial Board:

Associate Professor, Behzad Barekat, University of Guilan

Professor, Mahmood Ja'fari Dehaghi, University of Tehran

Associate Professor, Abbas Khaefi, University of Guilan

Associate Professor, Maryam Danaye Tous, University of Guilan

Professor, Mohammad Rasekh Mahand, Bu-Ali Sina Univerisy

Professor, Moharram Rezayati kishekhaled, University of Guilan

Professor, Hasan Rezayi Baghbidi, University of Tehran

Professor, Ali Ashraf Sadeghi, University of Tehran

Associate Professor, Firooz Fazeli, University of Guilan

Professor, Gholamhosein Karimi Doostan, University of Tehran

Associate Professor, Mojtaba Monshizadeh, Allameh Tabataba'i University

The journal *Persian Language and Iranian Dialects* is published according to the authorization no 79387 dated 18/2/1396 issued by the Ministry of Culture and Islamic Guidance and also according to the letter no 3/18/28751 dated 17/2/1396 from the State Inspection Committee of Academic Journals, is rated as a scientific- research journal from the first issue.

Internal Director: Dr. Ma'soomeh Ghayoori

Scientific Editor: Dr. Ali Nosrati Siyahmazgi

English Editor: Dr. Maryam Danaye Tous

Typesetting and Layout: Hamideh Shajari

Publisher: University of Guilan

Circulation: 200

Website: <http://zaban.guilan.ac.ir>

Email: zaban@guilan.ac.ir

zabanmag1395@gmail.com

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan,

Rasht, P.O.Box: 41635-3988

Tel & Fax: (+98) 031 33690590

Persian Language and Iranian Dialects

Semiannual 2

ISSN: 2476 - 6585

● Comparative codicology of the Manuscripts of Nafsatolmasdoor-e Zeydari-ye Nasawi based on the hierarchical analytic process M. Khazānedārloo, B. Soltāni	2
● Two - Level Word Acronyms in Persian B. Jam	3
● Verb system in Kalāsuri dialect C. Mowlāee	4
● Argument structure of di-transitive verbs in Hawrami Kurdish J. Mirāni, G. Karimi Doostān	5
● The semantic study and classification of Persian parts of speech based on Lieber's theory A. Āhangar, E. Morādi	6
● The expression of possession in Taleshi M. Naghzguye Kohan	7
● The Linguistic and Content Features of Southern Taleshi Colloquial Couplets F. Aliani, F. Fazeli	8
● The influence of language contact on the morphological and syntactic characteristics of the Rudbari dialect of Tati R. Izadifar	9
● Word Order Parameters and their Correlation with Object/Verb Order Based on Dryer's Typology: Evidence from Tāti Dialct of Gifān N. Hedayat	10